مشيت الهى در سبب سازى و سبب سوزى

نويسنده : محمود اكبرى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# پيشگفتار

جهانى كه در آن زندگى مى كنيم : عالم وسايل و اسباب است و براى دست يابى به هر مقصود بايد از اسباب و وسايل مناسب استفاده نمود.

اين سخن مورد قبول همه الهيون و ماديون است با اين تفاوت كه ماديون هر سببى را در انجام كار خود مستقل و اصيل مى شناسند. اما الهيون همه اسباب و وسايل را آفريده خداوند متعال مى دانند و مى گويند: هر سببى بايد با علم و اراده بارى تعالى انجام وظيفه نمايد.

قرآن مى فرمايد:

(وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ... )(١)

زمين پاك و شايسته (كشاورزى) به اذن خدا گياه را در آغوش خود مى پرورد.

مومنان وسايل و اسباب را مجراى فيض الهى مى دانند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ابى الله ان يجرى الاشياء الا بالاسباب فجعل لكل شى ء سببا. (٢)

خداوند اشيا را با اسباب آن به جريان مى اندازد، لذا برابر هر چيزى سببى قرار داده است .

انسانى كه خواهان تعالى و تكامل معنوى يا مادى است بايد وسايل و اسباب كمال آن را بشناسد و از فيض الهى بخواهد ولى آنها را مستقل نبيند.

جهان موجود بر پايه اسباب و مسببات پى ريزى شده است از هر علتى معلولى خاص متناسب با آن پديد مى آيد عمل و رفتار آدمى هم از اين قانون مستثنى نيست هر عملى نتيجه متناسب با آن دارد لكن از آنجا كه علم آدمى نسبت ، حقايق اين جهان بسيار اندك است پى بردن به همه آثار اعمال و رفتار ممكن نيست مگر آثارى كه تجربه پذير و محسوس است .

بشر به طور طبيعى توان دست يابى به پيامدهاى نامحسوس اعمال خود را ندارد و به عبارت ديگر نظام اسباب و مسببات به آنچه بشر تجربه مى كند منحصر نيست و بسيارى از اسباب و مسببات از ديد او پنهانند افعال انسان هم آثار گوناگونى دارد كه تجربه پذير نيست و آگاهان از جهان غيب كه از راز و رمز هستى آگاهند از برخى آثار اعمال خبر داده اند.

اين نوشتار تلاشى است براى بيان عوامل و زمينه هاى سبب سازى و سبب سوزى در جهت تقويت باورهاى اعتقادى جوانان و نوجوانان .

در خاتمه از تلاش همه عزيزانى كه در به ثمر رسيدن اين كتاب ما را يارى داده اند، تقدير و تشكر مى نمائيم .

والسلام

محمود اكبرى

# فصل اول : كليات

## مفهوم سبب

سبب در فلسفه : چيزى است كه از وجود او وجود ديگر و از عدمش عدم آن (٣) لازم آيد.

و در اصطلاح عرفاى اسلامى سبب وسيله اى است بين خلق و حق ، و سالك الى الله كه همواره به حق توجه دارد اين اسباب و وسايل را مظاهر رحمت حق مى داند.

## علل و اسباب ، از ديدگاه قرآن

خداوند متعال كه خالق هستى است و به همه چيز آگاه و تواناست ؛ جهان را بر اساس نظامى خاص آفريده است برخى از آفريده ها را عهده دار نقش ‍ معينى در پيدايش برخى از آفريده هاى ديگر قرار داده است . اما آنها در عين ايفاى نقش خود فرمانبردار اويند و وظايف خود را بى كم و كاست و بى چون و چرا انجام مى دهند لذا قرآن در عين اينكه همه موجودات را مخلوق و آفريده خداوند مى داند ولى وجود و نقش علل و اسباب را در جهان خلقت انكار نمى كند. در اينجا به چند نمونه از آيات قرآن در اين زمينه اشاره مى شود.

١- (وَاللَّـهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ.) (٤)

خدا از آسمان آب را فرو فرستاد و با آن زمين را پس از مرگش زنده كرد در آن نشانه اى است براى مردمى كه مى شنوند.

باء در جمله ى «فاحيا به الارض» باء سبب است ؛ يعنى خداوند به وسيله ى آن (آب ) زمين را زنده كرد.

٢- (... وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّـهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ) (٥)

و از آسمان آب فرو فرستاد، پس به وسيله ى آن ميوه هايى را پرورش داد كه روزى شما باشد.

٣-( أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ )(٦)

آيا نديدند كه ما آب را به سوى سرزمين هاى خشك مى رانيم و بوسيله آن زراعت هايى را مى رويانيم كه همه چهارپايانشان از آن مى خورند و هم خودشان تغذيه مى كنند؛ آيا نمى بينيد؟!.

اين دو آيه به روشنى به تاثير آب در كشت و زرع تصريح مى كند و حرف «با» در لفظ «به» به معنى سبب است .

٤-( أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّـهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ) (٧)

آيا نديدى كه خداوند ابرهايى را به آرامى مى راند، پس ميان آنها پيوند مى دهد و بعد آن را متراكم مى سازد؟ در اين حال ، دانه هاى باران را مى بينى كه از لا به لاى آن خارج مى شود؛ و از آسمان - از كوههايى كه در آن است (ابرهايى كه همچون كوهها انباشته شده اند) دانه هاى تگرگ نازل مى كند، و هر كس را بخواهد به وسيله آن زيان مى رساند و هر كس را بخواهد اين زيان را برطرف مى كند؛...

٥- (اللَّـهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ) (٨)

خداوند همان كسى است كه بادها را مى فرستد تا ابرهايى را به حركت در آورد، پس آنها را در پهنه آسمان آن گونه كه بخواهد مى گستراند و متراكم مى سازد؛ در اين هنگام دانه هاى باران را مى بينى كه از لابه لاى آن خارج مى شود؛...)

٦-( أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ. أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ.

۱. لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ )(٩)

آيا به آبى كه مى نوشيد انديشيده ايد. آيا شما آنرا از ابر نازل مى كنيد. يا ما نازل مى كنيم ؟ هر گاه بخواهيم اين آب گوارا را تلخ و شور قرار مى دهيم . پس ‍ چرا شكر نمى كنيد.

چه كسى به آفتاب فرمان مى دهد بر صفحه اقيانوسها بتابد.

چه كسى به اين بخارها دستور مى دهد دست به دست هم دهند و فشرده شوند و قطعات ابرهاى باران را تشكيل دهند؟

چه كسى دستور حركت بر بادها و جابه جا كردن قطعات ابرها و فرستادن آنها بر فراز زمينهاى خشك و مرده مى دهد؟

چه كسى بر طبقات بالاى هوا اين خاصيت را بخشيده كه به هنگام سرد شدن ، توانايى جذب بخار را از دست دهد، و در نتيجه بخارهاى موجود به صورت قطرات باران ، نرم و ملايم ، آهسته و پى در پى بر زمينها فرود آيند.

اگر آب نبود و يا اگر شور و تلخ بود چه اتفاقى مى افتاد، اگر املاح آب همراه ذرات آب تبخير مى شد و به آسمان صعود مى كرد و ابرهاى شور و تلخ تشكيل مى شد آب باران نوشيدنى نبود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هنگامى كه آب مى نوشيد مى فرمود:

الحمد لله الذى سقانا عذبا فراتا برحمته و لم يجعله ملحا اجاجا بذنوبنا!

حمد براى خداوندى است كه به رحمتش ما را از آب شيرين و گوارا سيراب كرد و آنرا به خاطر گناهانمان شور و تلخ قرار نداد. (١٠)

(أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿[٧١](http://tanzil.ir/#56:71)﴾ أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ) (١١)

آيا درباره آتشى كه مى افروزيد فكر كرده ايد. آيا شما درخت اش را آفريده ايد يا ما آفريده ايم ؟

٨-( أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿[٦٤](http://tanzil.ir/#56:64)﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ )(١٢)

آيا هيچ درباره آنچه كشت مى كنيد انديشيده ايد؟ آيا شما آنرا مى رويانيد يا ما مى رويانيم ؟ هر گاه بخواهيم آن را تبديل به كاه در هم كوبيده مى كنيم به گونه اى كه تعجب كنيد. انسان ، زارع و كشاورز حقيقى نيست بلكه فقط دانه ها را در زمين كشت مى كند و نقشى در روانيدن ندارد خداست كه گياهان را مى روياند و مى تواند به وسيله باد و طوفان ، صاعقه حشرات ، دانه هاى غذايى را از بين ببرد. اگر انسان زارع حقيقى بود، اين امور امكان نداشت .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما به دريا حكم طوفان مى دهيم |  | ما به سيل و موج فرمان مى دهيم |
| نقش هستى نقشى از ايوان ماست |  | خاك و باد و آب ، سرگردان ماست |

آيات فوق نقش علل طبيعى را بيان مى نمايد و جهان آفرينش را توده اى از علل و معلولات مى داند كه همگى به اراده و مشيت او كار مى كنند.

قرآن با اين كه قانون علل و معلولات طبيعى را تاييد مى نمايد گاهى از علل مافوق طبيعى سخن مى گويد تا انسان ها را متوجه معبود خويش نموده و از وابستگى به علل طبيعى آزاد سازد در اين زمينه داستان هاى بسيارى در قرآن نقل شده است ، كه به چند نمونه از آن اشاره مى شود:

١- خداوند حضرت نوح عليه‌السلام و همراهانش را كه به آن گرفتارى عظيم (طوفان ) دچار شده بودند نجات داد. (١٣)

٢- حضرت ايوب عليه‌السلام كه به شدت به مصيبت گرفتار بود، دعا كرد و خداوند گرفتارى اش را برطرف ساخت . (١٤)

٣- حضرت موسى و هارون نيز به لطف خداوند از آن گرفتارى عظيم نجات يافتند. (١٥ )

٤- قرآن داستان وضع حمل حضرت مريم عليه‌السلام را چنين تعريف مى نمايد.

(فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ) (١٦) درد وضع حمل ، او را به كنار درخت خرمايى كشاند؛ آن قدر ناراحت شد كه گفت : اى كاش پيش از اين مرده بودم ، و بكلى فراموش مى شدم !، در اين حال ناگهان صدايى از پايين پايش به گوشش رسيد كه مى گفت : غمگين مباش ! پروردگارت زير پاى تو چشمه آبى (گوارا) قرار داده است .

و به بالاى سرت نگاه كن و درخت خرما را ببين ، آنگاه فرمود:

(وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا )(١٧)

و اين تنه نخل را به طرف خود تكان ده ، رطب تازه اى براى تو فرو مى ريزد.

٥- يوسف خردسال در تنهايى و تاريكى وحشتناك چاه ساعات تلخى را گذرانده ، اما ايمان به خدا و آرامش حاصل از آن نور اميدى بر دل او افكند و به او قدرت داد تا اين لحظات سخت را تحمل كند و از صحنه اين آزمايش ، پيروز و سربلند بيرون آيد.

پس از چند روز كاروانى رسيد. يوسف از قعر چاه متوجه شد كه سر و صدايى از فراز چاه مى آيد و به دنبال آن دلو و طنابى را ديد كه به سرعت به قعر چاه نزديك مى شود؛ فرصت را غنيمت شمرد. و از اين عطيه الهى بهره گرفت و بى درنگ به طناب چنگ زد.

مامور آب احساس كرد دلوش بيش از حد سنگين شده ، هنگامى كه آن را با قوت بالا كشيد، ناگهان چشمش به كودك خردسال ماه پيكرى افتاد و فرياد زد مژده ، مژده ، مژده ، اين كودكى است بجاى آب .

٦- پس از سالها زندان ، حضرت يوسف عليه‌السلام خواب ملك مصر را به خوبى تعبير نمود، ملك دستور داد: «او را نزد من آوريد، تا او را مشاور و نماينده مخصوص خود سازم و از علم و دانش و مديريت او براى حل مشكلاتم كمك گيرم . (١٨)»

نماينده ويژه پادشاه مصر در حالى كه حامل پيام گرم او بود، وارد زندان شد و به ديدار يوسف شتافت . سلام و درود او را به يوسف ابلاغ كرد و گفت : «پادشاه علاقه شديدى به تو پيدا كرده است ، برخيز تا نزد او برويم .» يوسف به نزد پادشاه آمد و با او به گفتگو نشست ، وقتى وى سخنان پرمايه يوسف را كه از علم و هوش و درايت فوق العاده ى او حكايت مى كرد شنيد و بيش از پيش شيفته و دلباخته او شد و گفت : «تو از امروز نزد ما داراى منزلت عالى و اختيارات وسيع هستى و مورد اعتماد و وثوق ما مى باشى » يوسف خزانه دارى مصر را پيشنهاد نمود و گفت : «مرا در راس خزانه دارى اين سرزمين قرار ده چرا كه من هم حافظ و نگهدار خوبى هستم و هم به اسرار اين كار واقفم . (١٩)

بنابراين قرآن در عين امضاى اصل عليت اسباب طبيعى ، خدا را به عنوان سبب ساز حقيقى و سبب سوز و قاهر و غالب بر همه اشياء معرفى مى كند.

## حكمت خداوند

يكى از برنامه هاى اساسى قرآن توجه به حكمت خداوند است . (٢٠)

هر پديده اى كه در جهان روى مى دهد بر اساس تدبير حكيمانه الهى است و هر چيزى حساب و كتاب دارد.

حكمت بيانگر اين است كه عالم هستى در تمام ابعادش بر اساس نظم و حساب دقيق و قوانين موزون و منسجم بر پا شده است و افعال خداوند بر تمام ابعادش با حكمت است و اين همان چيزى است كه از آن به نظام احسن تعبير مى شود. (٢١)

## آثار تربيتى اعتقاد به حكمت خداوند

الف : توجه به حكمت خداوند مى تواند در پيشرفتهاى علمى انسان و آگاهى او نسبت به اسرار جهان هستى اثر عميقى بگذارد و به علم و دانش ‍ بشرى عمق و شتاب و سرعت بيشترى بخشد.

زيرا وقتى ما بدانيم كه اين بناى باشكوه و عظيم را معمار چيره دستى ساخته و در جاى جاى آن اسرار حكمت به كار برده هرگز از كنار موجودات و حوادث جهان بى تفاوت نمى گذريم هر پديده را به عنوان يك موضوع شايان دقت مورد برسى قرار مى دهيم تا آنجا كه از افتادن يك سيب از درخت و مانند آن مى توانيم قانون پر اهميت جاذبه عمومى و قوانين مهم ديگر را كشف كنيم (آنيشتاين) مى گويد: پيشگامان علوم و مكتشفان بزرگ داراى نوعى ايمان به مبدا علمى و حكمت آفرينش بوده اند و همان اعتقاد به تلاشهاى آنان عمق و وسعت بخشيده است .

ب : توجه به حكمت خدا انسان را در برابر حوادث ناگوار و توان مى بخشد چون مى داند هيچ يك از اينها بى حساب نيست و همين احساس او را براى غلبه بر مشكلات كه گاهى تصور آن انسان را از پاى در مى آورد يارى مى دهد زيرا شرط غلبه بر حوادث ، داشتن روحيه بالا است و اين در سايه معرفت حكمت خداوند است .

ج) توجه به حكمت خداوند پذيرش قوانين الهى را آسان مى سازد چرا كه مى داند تمام اين برنامه ها و دستورات از سوى آن حكيم بزرگ است . (٢٢)

د: توجه به حكمت و تدبير خداوند نگرانى را از خاطر مى زدايد و موجب مى شود آدمى در سختى ها آرامش خود را نبازد و زبان به شكوه و شكايت نگشايد و ايمانش را از دست ندهد هر چند حكمت آنرا نفهمد.

كسى كه به حكمت خداوند باور دارد دچار افكار منفى نمى شود.

## مشيت الهى

تحولات جهان بر اساس مشيت الهى خداوند است آنچه او بخواهد آن مى شود. قرآن مى فرمايد:

(قُلِ اللَّـهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ )بگو بارالها! مالك حكومتها تويى ، تو هستى كه به هر كس بخواهى حكومت مى بخشى و از هر كس بخواهى حكومت را مى گيرى ، هر كس را بخواهى عزت مى دهى و به هر كس بخواهى ذلت مى دهى تمام خوبى ها به دست تو است زيرا تو بر هر چيزى قادر هستى .

اوست كه ملكها و حكومتها را به هر كس بخواهد مى بخشد يا مى گيرد، عزت مى دهد و يا بر خاك ذلت مى نشاند.

مشيت خدا بدون حساب و بى دليل نيست بلكه آميخته با حكمت و مراعات نظام و مصلحت عمومى جهان آفرينش و جهان انسانيت است و هر كارى كه از او صورت مى گيرد در نوع خود بهترين است .

در اين جا سوال مهمى پيش مى آيد كه ممكن است از آيه فوق كسانى چنين نتيجه بگيرند كه هر كس به حكومتى مى رسد و يا از حكومت ، سقوط مى كند، خواست خدا بوده . نتيجه آن ، امضاى تمام حكومتهاى جبار و ستمگر تاريخ است . اتفاقا در تاريخ نيز مى خوانيم كه يزيد بن معاويه براى توجيه حكومت ننگين خود به آيه فوق استدلال كرد.

پاسخ اين است كه آيه يك مفهوم كلى و عمومى دارد كه طبق آن تمام حكومتهاى خوب و بد بر طبق مشيت خداست با اين توجه كه خداوند يك سلسله عوامل و اسباب براى پيشرفت و پيروزى در اين جهان ، آفريده است .

و استفاده از آثار اين اسباب همان مشيت خداست . بنابراين خواست خدا يعنى آثارى كه در آن اسباب و عوامل آفريده شده است حال اگر افراد ستمگر و ناصالحى همچون چنگيز و يزيد و فرعون و مانند اينها از آن وسايل پيروزى استفاده كردند و ملت هاى ضعيف و زبون و ترسو به آن تن در دادند، اين نتيجه اعمال خود آنها است كه گفته اند! هر ملتى لايق همان حكومتى است كه دارد ولى اگر مردم آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حكومت هاى عادلانه اى بوجود آوردند باز نتيجه اعمال آنها است كه بستگى به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهى دارد.

در حقيقت آيه بيدار باشى براى همه افراد و جوامع انسانى است كه بهوش ‍ باشند و از وسايل پيروزى بهره گيرند پيش از آنكه عوامل ناصالح بر آنها چيره شوند و پست هاى حساس اجتماعى را از دست آنها بگيرند و همه سنگرهاى حساس را اشغال كنند و خلاصه اينكه خواست خدا همان جهان اسباب است تا چگونه ما از اين جهان اسباب استفاده كنيم ؟ (٢٣)

مرحوم نراقى مى فرمايد: هم حيات از او بود هم مرگ از او بى نوايى زو، نوا و برگ از او درد از او مى باشد و درمان ازو هم علاج سينه سوزان ازو عزت از او ذلت و خوارى ازو صحت از او رنج و بيمارى از او غصه از او غم ازو شادى ازو هم خرابى زو و آبادى ازو محنت از او رنج از او راحت ازو فقر ازو، گنج ازو ذلت ازو سوز از او باشد و ماتم هم ازو تو ازو من از او عالم ازو تخت ازو

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| تاج از او و سر از اوست | |  | | جان فداى آنكه سر تا سر از اوست |
| مى نجنبد ذره اى بى امر او |  | | جملگى مرهون لطف و قهر او (٢٤) | |

## نقش انسان ها در سبب سازى و سبب سوزى

قرآن هر گونه تفسير و دگرگونى در خوشبختى و بدبختى اقوام را در درجه اول به خود آنها نسبت مى دهد و مى فرمايد:

(إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ) (٢٥)

خداوند سرنوشت هيچ قوم و (ملتى) را تغيير نمى دهد مگر آنكه آنها خود را تغيير دهند.

لطف خداوند يا مجازات او بى مقدمه دامان هيچ ملتى را نخواهد گرفت بلكه اين اراده و خواست ملت ها و تغييرات درونى آنهاست كه آنها را مستحق لطف يا عذاب مى سازد.

و در آيه ى ديگر مى فرمايد:

.( ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّـهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّـهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

اين به خاطر آن است كه خداوند هيچ نعمتى را كه به گروهى داده تغيير نمى دهد جز آنكه آنها خودشان را تغيير دهند.

فيض و رحمت خدا بى كران و عمومى و همگانى است ولى به تناسب شايستگى ها و لياقتها به مردم مى رسد در ابتداء خداوند نعمت هاى مادى و معنوى خويش را شامل حال اقوام مى كند. چنانچه نعمتهاى الهى را وسيله اى براى تكامل خويش ساختند و از آن در مسير حق مدد گرفتند.

نعمتش را پايدار بلكه افزون مى سازد اما هنگامى كه اين مواهب وسيله اى براى طغيان و سركشى و ظلم و بيدادگرى و غرور و آلودگى گردد در اين هنگام نعمت ها را مى گيرد و يا آنرا تبديل به بلا و مصيبت مى كند، بنابراين دگرگونيها همواره از ناحيه انسانها است وگرنه مواهب الهى زوال ناپذير است . (٢٦)

قرآن مى فرمايد:

(وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ) (٢٧)

هر مصيبتى كه به شما رسد به خاطر اعمالى است كه انجام داده ايد. آيه فوق به خوبى نشان مى دهد مصائبى كه دامنگير انسان مى شود يك نوع مجازات الهى است كه بصورت بازتاب طبيعى اعمال ، دامن آنها را مى گيرد.

## بخت ، شانس و اتفاق

سه كلمه بخت ، شانس و اتفاق از كلمات متداول در زندگى انسانهاست ، و حتى گاهى در سخنان و نوشته هاى بزرگان و انديشمندان نيز مشاهده مى شود. بايد دانست كه هيچ معلولى در نظام هستى بدون علت رخ نمى دهد. منتهى آگاهى انسان به علت آن پى مى برد و گاهى علت آن را درك نمى كند. اكثر انسانها وقتى علت چيزى را درك نكردند فورا آن را به بخت و شانس و اتفاق نسبت مى دهند. اگر انسان اين مساله را بخوبى فهميد، آن گاه سه كلمه بخت ، شانس و اتفاق براى او حل خواهد شد.

سرچشمه پيدايش عقيده به شانس چند چيز است :

١- جهل بشر نسبت به ريشه حوادث و رويدادهاى طبيعى

٢- فرار از زير بار مسئوليت ، و سرپوش گذاشتن روى نقاط ضعف ، و تبرئه كردن خود در برابر احساس شرمندگى و گناهكارى در پيشگاه وجدان .

انسان هرگز ميل ندارد خود را كوچك و حقير بداند و يا ديگران او را چنين فرض كنند؛ بلكه مى گويد: هر نوع توانايى در من وجود دارد اما فقط شانس ‍ و اقبال من بد است .

اما يك انسان انديشمند و دانا بعد از وقوع حوادثى كه علتى براى آنها نمى يابد؛ آنها را بدون علت تصور نمى كند و يا اينكه آن را به بخت ، شانس ‍ و اتفاق مربوط نمى سازد.

و متاسفانه اين افكار غلط دامنگير افراد بسيار مى باشد و چون علتى را نمى يابد، اينگونه برداشت مى كنند. و با آن كلمات به انكار قانون كلى علت و معلول مى پردازند. (٢٨)

تحقيقات جديد نشان مى دهد كه افراد، خوش شانس متولد نمى شوند بلكه خود در مسير زندگى با تلاش و كوشش اقبالشان را به سوى خوبى سوق مى دهند.

به گزارش سايت اينترنتى «آناتوا» محققان دانشگاه «هارتفورد شاير» در يك مطالعه ده ساله به منظور يافتن عامل خوش اقبالى ؛ به برسى زندگى ٤٠٠ نفر از افراد خوش اقبال و بد اقبال پرداختند.

به گفته دكتر «ريچارد وايزمن» از اساتيد اين دانشگاه افراد خوش ‍ اقبال در زندگى خود از چهار اصل استفاده مى كنند.

١- افزايش تعداد فرصتهايى كه در زندگى براى انسان پيش مى آيد.

اين افراد در زندگى خويش همواره از موقيتهاى جديد استقبال مى كنند و علاوه بر ايجاد موقعيتهاى جديد، متوجه فرصتهاى جديدى هستند كه به سوى آنها روى آوردند.

٢- با تكيه بر الهامات درونى و حدسيات خود، تصميمات موثرى مى گيرند و سعى مى كنند تا در هنگام تصميم گيرى در يك موضوع ؛ ذهن خود را از موضوع هاى ديگر پاك كنند.

٣- همواره در زندگى خود انتظار خوش اقبالى دارند و اين انتظار به آنها كمك مى كند در هنگام مواجهه با شكستها و مشكلات پافشارى بيشترى كنند تا در روابط خود با ديگران موفق شوند.

٤- اين افراد اقبال بد را به خوش اقبالى تبديل مى كنند.

آنها با استفاده از روشهاى مختلف روانشناسى بر موقعيت هاى نامناسب زندگى خود چيره مى شوند و آن ها را به ميل خود تغيير مى دهند. (٢٩)

## امداهاى الهى

از آيات قرآن چنين بر مى آيد كه سنت الهى بر يارى كردن كسانى است كه خالصانه در راه خداوند تلاش مى كنند اين آيات را مى توان به پنج دسته تقسيم نمود.

دسته اول آياتى است كه وعده قطعى به نصرت مى دهند مانند( إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) (٣٠)

ما به طور مسلم رسولان خود و كسانى را كه ايمان آورده اند در زندگى دنيا و روزى كه گواهان به پا مى خيزند يارى مى دهيم .

در اينجا سوالى مطرح مى شود و آن اينكه اگر خداوند وعده پيروى پيامبران و مومنان را به صورت موكد داده است پس چرا ما در طول تاريخ شاهد كشتار جمعى از پيامبران و مومنان به دست كفار بى ايمان هستيم چرا گاهى آنها شديدا در تنگنا واقع مى شدند. مگر وعده الهى تخلف پذير است ؟

پاسخ اين سوال با توجه به يك نكته روشن مى شود و آن اينكه مقياس ‍ سنجش بسيارى از مردم در ارزيابى مفهوم پيروزى را تنها در اين مى دانند كه انسان دشمن را به عقب براند و چند روزى حكومت را به دست بگيرد. آنها پيروزى در هدف و برترى مكتب را به حساب نمى آورند، آنها عزت و سربلندى در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودى و رضايت خدا را به هيچ مى انگارند بديهى است در چنان ارزيابى محدودى اين ايراد پاسخ ندارد.

اما اگر ديد خود را وسيعتر و افق فكر خود را بازتر كنيم و ارزشهاى واقعى را در نظر بگيريم آنگاه به عمق آيه پى خواهيم برد.

چه بسا شهيدانى كه اگر هزار سال زنده مى ماندند نمى توانستند به مقدار شهادتشان عقيده و مكتب خود را يارى دهند و قدرت نداشتند اين همه مفاهيم بزرگ انسانى را در دلها به يادگار بگذارند و هزاران انسان را با آخرين سخنان خود كه با خونشان مى نويسند به كارهاى بزرگ وادار كنند مانند امام حسين كه در ظاهر شكست خورد ولى در واقع پيروزى عظيمى بدست آورد و الگوى تمام آزادگان شد. (٣١)

دسته دوم آياتى است كه كد مى دهد و مواردى كه خداوند امداد نموده يادآورى مى نمايد مانند آيه زير.

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ) (٣٢)

خداوند شما را در ميدان هاى زيادى يارى كرد (و بر دشمن پيروز شديد و در روز حنين (نيز يارى نمود) در آن هنگام كه فزونى جمعيتشان شما را به اعجاب آورده بود، ولى هيچ مشكلى را براى شما حل نكرد و زمين با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن ) كرده فرار نموديد.

سپس خداوند «سكينه» خود را بر رسولش و بر مومنان نازل كرد و لشكرهايى فرستاد كه شما نمى ديديد و كافران را مجازات كرد.

نصر و يارى خداوند را در هر زمانى مى توان ديد. مانند - سقوط رژيم ستم شاهى - و پيروزى امام خمينى قدس سره ، سقوط دولت شوروى و شكست ماركسيسم ، شكست آمريكا و اسرائيل در لبنان ، شكست شوروى در افغانستان ، شكست ذلت بار رژيم خودكامه صدام حسين در عراق ، داستان هواپيماهاى آمريكايى در طبس . كارتر رئيس جمهور وقت آمريكا گفت شش ماه برنامه ريزى كرده بوديم براى حمله به ايران گويا سنگ هاى بيابانهاى طبس سربازان خدا شده بودند و عمليات ما را ناكام كردند.

دسته سوم آياتى است كه فايده امداد و نصر الهى را بيان مى كند.

(إِن يَنصُرْكُمُ اللَّـهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ )(٣٣)

اگر خداوند شما را يارى كند هيچ كس بر شما پيروز نخواهد شد و اگر دست از يارى بردارد كيست كه بعد از او شما را يارى كند و مومنان تنها بر خداوند بايد توكل كنند.

آيه فوق افراد با ايمان را ترغيب مى كند كه علاوه بر تهيه همه گونه وسايل ظاهرى به قدرت شكست ناپذير خدا تكيه كنند.

فرعون براى نابودى حضرت موسى همه گونه برنامه ريزى كرده بود وى به مقصود خود نرسيد و خداوند حضرت موسى را در خانه فرعون حفظ نمود - نمرود برنامه وسيعى را تدارك ديده بود براى از بين بردن حضرت ابراهيم ولى خداوند او را حفظ نمود.

دسته چهارم آياتى است كه حمايت و نصر الهى را مشروط مى كند به يارى رساندن مومنان و حمايت كردن از ارزشهاى الهى مى داند و مى فرمايد:

۱.( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّـهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) (٣٤)

اى كسانى كه ايمان آورديد اگر خدا را يارى كنيد شما را يارى مى كند و گامهايتان را استوار مى دارد.

و در آيه ديگر مى فرمايد:

(وَلَيَنصُرَنَّ اللَّـهُ مَن يَنصُرُهُ ) (٣٥)

خداوند كسانى را يارى مى كند، كه او را يارى كنند.

طبيعى است كه نصر و يارى خداوند از مومنان بى حساب و كتاب نيست . روى شايستگى ها و لياقت ها صورت مى گيرد آنها كه فرمان خدا را زير پا مى گذارند و از فراهم ساختن نيروهاى مادى و معنوى غفلت مى كنند هرگز مشمول يارى خداوند خداوند نخواهند شد.

دسته پنجم آياتى است كه به نوع امدادهاى الهى اشاره نموده است مانند آيات زير:

١- نزول فرشتگان براى ايجاد آرامش مومنان (٣٦)

٢- افكندن رعب و وحشت در دل هاى مشركان (٣٧)

٣- نزول باران (٣٨)

## رحمت الهى

يكى از سنت هاى الهى در دنيا فضل و رحمت به همگان است قرآن مى فرمايد:

(قُل لِّلَّـهِ ۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) (٣٩)

بگو خدا رحمت و بخشش را بر خود واجب و حتم كرده است .

و در آيه ديگر مى فرمايد:

(وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَـٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ ۚ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ ۖ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۚ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ )(٤٠)

و رحمتم همه چيز را فرا گرفته و آنرا براى آنها كه پرهيزكارند و زكات را مى پردازند و آنها كه به آيات ما ايمان مى آورند مقرر خواهم داشت .

شكى نيست كه كار خدا فراهم آوردن زمينه هاى رحمت است . او انسان را آفريد و به او عقل داد و انواع مواهب را در اختيارش گذارد و اين خود انسانها هستند كه بايد تصميم بگيرند و قابليت بهرمندى از رحمت بى پايان خداوند را در خود ايجاد كنند و شرائطى همچون تقوا و دادن زكاه و ايمان به مقدسات و... در خود فراهم نمايند چنين نيست كه دريافت رحمت هاى ويژه الهى بدون هيچگونه رنج و زحمتى باشد.

## نقش فرشتگان در سبب سازى

سنت الهى بر اين است كه مشيت خود را از طريق اسباب پياده كند. يكى از اسباب الهى فرشتگان هستند. قرآن از آنان به عنوان مدبرات امرا (٤١) يا نموده كه به فرمان خدا امور جهان را تدبير مى كنند همچون جبرئيل كه ماموريت ارسال وحى و خبرهاى الهى را دارد.

ميكائيل كه مسئوليت تنظيم ارزاق و عمرها را به عهده دارد.

عزرائيل مسئوليت قبض روح جانداران است .

اسرافيل مسئول نفخ صور قيامت است . (٤٢)

جمعى از ملائكه حافظ جان ها و اعمالند. قرآن مى فرمايد: (وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً )(٤٣) حضرت على عليه‌السلام در بيان مسئوليت هاى فرشتگان مى فرمايد: و منهم الحفظه لعباده (٤٤) گروهى از آنان حافظ بندگان خدا هستند.

گروهى از آنها مسئوليت تقسيم ارزاقند - قرآن مى فرمايد:( فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا )؛ سوگند بر فرشتگانى كه (روزى را) تقسيم مى كنند. (٤٥)

قرآن در مساله قبض روح سه تعبير دارد: ١- خداوند قبض روح مى كند (٤٦)

٢- ملك الموت (ازرائيل) قبض روح مى كند.

٣- ملائكه قبض روح مى كنند (٤٧) و جمع اين سه تعبير اين است كه خداوند به وسيله ازرائيل و او به كمك ملائكه جان انسان ها را مى گيرد و اين فرشتگان دو گونه اند گروهى مامور قبض ارواح كفار و مجرمانند قرآن مى فرمايد: (وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا) (٤٨)كه به شدت و سختى جان آنها را مى گيرند و گروهى مسئول قبض روح مومنان هستند و با مدارا و نرمش جان آنها را مى گيرند (٤٩)

# فصل دوم : سبب سازى

## زمينه هاى سبب سازى

سنت خداوند سبب ساز توجه به سنت هاى اوست و در چارچوب عمل به آن سنت ها خداوند عنايت و لطف بيشترى به بندگانش مى نمايد در اينجا به چند نمونه از عوامل و زمينه هاى سبب سازى خداوند اشاره مى شود.

## توكل و اعتماد به خداوند

يكى از عوامل و زمينه هاى سبب سازى توكل به خداوند است .

در قرآن آيات فراوانى درباره توكل وجود دارد از جمله مى فرمايد:

(وَعَلَى اللَّـهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (٥٠)

افراد با ايمان بايد تنها بر خداوند توكل كنند.

(وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ) (٥١)

و همه متوكلان بايد به او توكل كنند

(وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) (٥٢)

هر كسى بر خدا توكل كند خداوند كفايتش مى كند.

همان طور كه انسان معمولا در كارهاى دنيوى براى خود وكيل بر مى گزيند و بسيارى از كارهاى خود را به او واگذار مى كند تا آثار و نتايج درخشان و سودمندى به دست آورد. شايسته است بنده خدا نيز در همه امور به خداوند تكيه كند و او را وكيل خود قرار دهد. تا خواسته هايش بدون اضطراب و تشويش خاطر تامين گردد.

به عبارت ديگر، كسى كه در صدد است نيازهاى خويش را برطرف سازد سه راه در پيش دارد.

الف : به نيروى خويش اعتماد كند.

ب :به ديگران اعتماد كند و به يارى آنان چشم بدوزد.

ج : نقطه اتكاى خويش را خداوند قرار دهد و از غير او چشم بپوشد. كسى كه خداوند را به عنوان مالك و صاحب اختيار بشناسد ديگر، نيازى نمى بيند سراغ ديگرى برود و دست نياز به سوى او دراز كند.

رابطه توكل با ايمان حقيقى آنچنان است كه بدون ايمان ، توكل محقق نمى شود. در بيش از ده مورد از آيات ، توكل در كنار مساله ايمان مطرح شده و در همه اين موارد ايمان مقدم بر توكل آمده است ، زيرا انسان بايد ابتدا به خداوند شناخت پيدا كند تا به او ايمان آورد. آنگاه به او اعتماد نمايد.

## مفهوم توكل

توكل از ماده «وكاله» به معناى سپردن كارها به خدا و اعتماد قلبى بر لطف او. يعنى انسان در پيمودن راه حق به خود تزلزل راه ندهد (٥٣) و در فرهنگ اسلامى توكل اين است كه انسان خدا را تكيه گاه مطمئن خود قرار دهد (٥٤) و همه امورش را به او واگذار نمايد خدايى كه از تمام نيازهاى او آگاه و نسبت به او مهربان است . در روايتى آمده است كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از جبرئيل درباره توكل بر خداوند سئوال كرد، جبرئيل در جواب گفت :

(توكل) آگاهى به اين كه مخلوق ، زيان و نفعى نمى رساند و چيزى نمى بخشد و مانع چيزى نمى شود و نيز توكل در مايوس گشتن از خلق است . پس آنگاه كه بنده به چنين معرفتى رسيد، براى غير خدا كار نمى كند و به غير او نمى ترسد و طمع به غير خداوند ندارد اين معناى توكل بر خداوند است . (٥٥)

نگارنده قاموس قرآن درباره معناى توكل به نكته جالبى اشاره مى كند او مى نويسد: هر كارى كه به وجود مى آيد و هر بهره اى كه از چيزى عايد انسان مى شود، مشروط به شرايطى است . حتى بدون اغراق ، تهيه يك لقمه نان ، بستگى به هماهنگى تمام اجزاى اين عالم دارد. تنظيم اين همه شرايط و مقدمات از عهده بشر خارج است و اگر خداوند آن شرايط و اسباب را فراهم نياورد، هيچ نفعى عايد انسان نخواهد شد و هيچ مقدمه اى به نتيجه نخواهد رسيد، پس خدا واقعا بر هر چيز وكيل است ، همه كس و همه چيز را كار ساز و مدبر خداست .

## توكل و اسباب

جهانى كه ما در آن زندگى مى كنيم ، جهان اسباب و مسببات و علت و معلول است ، هر پديده اى را كه بنگريم علتى در وجودش دخالت دارد. هر حركت ، حادثه و معلولى محتاج به علتى مى باشد.

تمام حوادث و دگرگونى ها و پديده ها محتاج علتند و تا علت و عاملى در بوجود آمدن دخالت نداشته باشد موجود نمى شوند.

تمام اين علت و معلول ها به علت نخستين و تنها مبدا آفرينش يعنى خداى قادر متعال متصل هستند و اگر او نخواهد هيچ چيزى موجود نخواهد شد و هيچ علتى معلولى را ايجاد نخواهد نمود.

موجودات جهان آفرينش هر چه دارند از اوست . وجود و آثار ماه ، خورشيد، آسمان ، زمين ، دشت ، دريا و تمام موجودات ريز و درشت وابسته به اوست و هر چه دارند از حق تعالى گرفته اند.

اراده خداوند متعال بر اين تعلق گرفته است كه انسان نيازها و احتياجات خويش را از طريق همين اسباب و وسايل مادى تامين نمايد و ضمن علم و ايمان به اينكه ، تمام اين اسباب وابسته به حق تعالى هستند و از خود استقلالى ندارند، به آنها روى آورد و مقاصد خويش را از طريق آنها دنبال نمايد.

توكل امرى است قلبى و از قبيل رفتار خارجى نيست ، بنابراين توكل به اين نيست كه انسان تنها به عبادت و راز و نياز با خداوند مشغول گردد و دست از كسب و كار بردارد به آن اميد كه خداوند روزى او را فراهم مى سازد.

بى ترديد اين برداشت غلطى است كه هر كسى اين رويه را پيش گيرد، بيراهه رفته است و به معنا و مفهوم حقيقى توكل دست نيافته ؛ چنانكه در روايتى آمده است :

راى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قوما يزرعون ، قال : من انتم ؟ قالوا نحن المتوكلون . قال : بل انتم المتكلون . (٥٦)

پيامبر جمعى را ديدند كه به كشت و زرع نمى پردازند فرمودند: شما چه كسانى هستيد گفتند: ما از توكل كنندگانيم (و كار خاصى انجام نمى دهيم) حضرت فرمود: شما سربار ديگران هستيد نه از متوكلين .

آرى كسانى كه شناختى از معارف الهى ندارند خيال مى كنند توكل به اين است كه انسان از وسايل و امكانات مادى استفاده نبرد.

انسانهاى تنبل و بى حال منتظر يك لقمه نانند تا بخورند و به همان قانعند و حال كار كردن ندارند.

وقتى از آنها سوال مى شود كه چرا كار نمى كنيد و زندگى را بر خود هموار نمى سازيد، مى گويند ما بر خداوند توكل داريم و او خود روزى ما را مى رساند، در واقع اين توجيه و سرپوشى بر روى كسالت و تنبلى است . كسى كه به خداوند معرفت دارد مى داند كه به مقتضاى حكمت الهى ، امور به واسطه اسبابشان تحقق مى يابند و حكمت الهى ايجاب مى كند كه هر پديده اى از طريق اسباب خود محقق شود.

اگر انسان راه عافيت جويد و در زندگى روزمره تن به كار و تلاش ندهد بر خلاف حكمت الهى عمل كرده است و در اين صورت انتظار رسيدن روزى از جانب خداوند بى مورد خواهد بود به قول مولوى :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر توكل مى كنى در كار كن |  | كشت كن پس تكيه بر جبار كن |

بنابراين حكمت الهى ايجاب مى كند كه انسان در راستاى راهيابى به نيازها و خواسته هايش از اسباب بهره بردارى نمايد. زيرا اگر بنا بود با در خواست از خداوند روزى انسان فراهم شود، ديگر كسى به دنبال كار نمى رفت و انسانها آزمايش نمى شدند. از سوى ديگر اگر گفته مى شود كه بايد از اسباب بهره جست بدان معنا نيست كه روزى دهنده زمين و كار و ساير اسباب است . بلكه همه اينها از خدا و تدبيرشان به دست اوست پس توكل كننده بايد از كار و تلاش غفلت نكند. چنانكه كسانى كه اهل توكل نيستند چنين اند. منتها فرق اين دو دسته در رابطه قلبى آنهاست . توكل كننده به انگيزه اطاعت امر خداوند و با تكيه و اميد به خداوند تلاش مى كند اما انسانى كه توكل ندارد روزى خود را در كار و تلاش و يا در دست ديگران مى جويد. مومن به كسى جز خداوند اميد ندارد. و همه اسباب را از خداوند مى بيند و اگر دستش از همه اسباب كوتاه گردد رخنه اى در اميدوارى او به خداوند پديد نمى آيد. چون مى داند هر چه خداوند در حق بنده خود انجام دهد، از روى حكمت و به صلاح اوست و او هيچ گاه بنده خويش را از آنچه نفع و خير او در آن است محروم نمى سازد.

نقل شده است حضرت موسى عليه‌السلام مريض شد و بنى اسرائيل به عيادت او آمدند و به او گفتند: اگر با فلان گياه خود را معالجه كنى بهبود مى يابى حضرت موسى عليه‌السلام گفت : من خود را مداوا نمى كنم تا خداوند مرا شفا دهد. مدتى از بيمارى حضرت موسى عليه‌السلام گذشت و اثر بهبودى در او ظاهر نگشت . خداوند به او وحى نمود: به عزت و جلالم سوگند شفايت نمى دهم مگر آنكه خود را به وسيله همان دارويى كه بنى اسرائيل گفتند معالجه كنى . موسى عليه‌السلام پس از آنكه از آن دارو استفاده كرد و بهبودى يافت خطاب رسيد: اى موسى تو مى خواستى با توكل خود حكمت مرا باطل كنى و به جز من كيست كه در ريشه گياهان آن فايده ها و اثر شفابخش را قرار داده است . (٥٧)

همچنين در حديث آمده است كه يكى از زهاد از شهر بيرون رفت و در دامنه كوهى منزل گرفت و مى گفت : من از هيچ كس درخواستى نمى كنم تا خداوند روزى مرا برساند. هفت شبانه روز بدين منوال گذشت و غذايى برايش نرسيد، تا اينكه نزديك بود گرسنگى او را از پاى در آورد. آنگاه عرض كرد پروردگارا، روزى مرا برسان وگرنه جانم را بستان و راحتم كن ! خطاب رسيد به عزت و جلالم سوگند روزى تو را نمى دهم مگر آنكه داخل اجتماع شوى و با مردم زندگى كنى ، زاهد از كوه به پايين آمد و روانه شهر شد. وقتى به ميان مردم رسيد، يكى برايش آب و ديگرى نان و غذا آورد. آنگاه خداوند به او خطاب كرد: اى زاهد، تو مى خواستى با زهدت حكمت مرا باطل كنى ، مگر نمى دانى فراهم ساختن روزى بندگانم به دست بندگان در نزد من محبوب تر است از آنكه بى واسطه روزى شان را برسانم . (٥٨)

قرآن در كيفيت نماز خوف در ميدان جنگ مى فرمايد:

(وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّـهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِ ۚ وَكَانَ اللَّـهُ وَاسِعًا حَكِيمًا) (٥٩)

(حتى هنگامى كه گروهى از مومنان در پشت جبهه مشغول نماز و گروهى در ميدان مشغول نبردند) نمازگزاران بايد وسايل دفاعى و سلاحهاى خود را به هنگام نماز زمين نگذارند.

به اين ترتيب ، حتى در حال نماز بايد مراقب استفاده از اسباب عادى بود. چه رسد به حالات ديگر؛ بنابراين اين گونه كارها با روح توكل منافات ندارد.

شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به هنگامى كه مى خواست از مكه به مدينه هجرت كند هرگز آشكارا و بدون نقشه حركت نكرد بلكه براى اغفال دشمن از يك سو دستور داد حضرت على عليه‌السلام در بسترش بخوابد و از سوى ديگر شبانه به طور مخفى از مكه بيرون آمد و به جاى اين كه به طرف شمال يعنى به طرف مدينه حركت كند موقتا به طرف جنوب و غار ثور آمد و در آنجا دو سه روز پنهان گشت و هنگامى كه دشمن مايوس شد، مكه را دور زد و شبانه از بى راهه به طرف مدينه حركت نمود تا به دروازه مدينه رسيد. (٦٠)

همه نعمت هايى كه انسان خواهان دريافت آنهاست در اختيار خداوند است و اسباب و وسايل تعيين كننده اصلى نيستند، بلكه ابزارهايى هستند كه خداوند براى رسيدن به آن نعمت ها، قرار داده است و چون خداوند مى خواهد از طريق همين وسايل و اسباب به روزى و نعمت هاى مورد درخواست خود برسيم ؛ وظيفه داريم از آنها استفاده كنيم . گر چه ممكن است بدون انجام كار و تلاش و يا وقتى كه از اسباب و وسايل كافى محروم مانده ايم ، خداوند منافع و نعمت هايى را در اختيارمان قرار دهد كه اصلا تصورش را هم نمى كرديم در مقابل ممكن است بعد از كار و تلاش و بهره جويى از اسباب و وسايل ، به خواسته خود نرسيم و ناكام بمانيم ، كه اين گوياى اين است كه به وسايل نبايد دلخوش بود و انسان تنها بايد اميد و اعتمادش به خداوند باشد و در راستاى اعتماد بر او از اسباب بهره جويد و اميدوار باشد كه خداوند روزى او را مى رساند.

## حكايت عارف خانه نشين با زن خود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| روزه را شبها به آب افطار كرد |  | شكر كرد و سجده جبار كرد |
| روز ديگر باز نامد راتبه |  | آمدش زان خاطبه بل عاتبه |
| گفتش آخر تا كى اى مرد سليم |  | چون زنانى در پس پرده مقيم |
| خانه را بهر زنان آراستند |  | مرد را در كوه و صحرا خواستند |
| قرن فرمان شد زنان را در كتاب |  | مرد را سيروا همى آمد خطاب |
| نيستى چون زن ره بازار گير |  | تنبلى بگذار و خود در كار گير |
| كسب كن ، كاسب حبيب الله بود |  | طاعت بى كسب ، دام ره بود |
| هر كه را انبان تهى باشد ز نان |  | گر به مسجد رفت بكشايد دكان |
| بايد اول ريخت در انبار فوم (٦١) |  | خواند، آنگه عنكبوت صاد و روم |
| داد پاسخ شوى زن را اين چنين |  | كاى مرا در رنج و در راحت قرين |
| نيست يكسان كار و بار هر كسى |  | مردمان را فرقها باشد بسى |
| گر مرا يك حبه در انبار نيست |  | چون تو دارم دانه ام در كار نيست |
| گر سرم را نيست دستار و كلاه |  | گو نباشد فرق ما و خاك راه |
| رفت اگر خاك سراى من به باد |  | منزل جانان من معمور باد |
| آب عذبم گر نباشد در سبو |  | آب چشمم خوش بود بر ياد او |
| گر ندارم جامه خز يا سمور |  | عاشق ديوانه بايد لوت و عور |
| اى گرامى گوهر يكتاى من |  | اى تو دنياى من و عقباى من |
| راحت من ، روح من ، ريحان من |  | جنت من ، جان من ، جانان من |
| چون تو هستى هيچ چيزم گو مباش |  | جز تو هر چيزى بود لا شى ء لاش |
| اى سرت نازم مرا تو يار باش |  | جمله عالم گو مرا اغيار باش |
| چون مرا لطف تو كشتى بان بود |  | نيست غم عالم اگر طوفان بود |
| چونكه قهر تو نخواهد سوختن |  | آتش نمرود گردد نسترن |
| پور آزر را كنى چون سيم پاك |  | ز آذر و نمروديان او را چه باك |
| چون تو باشى لنگر كشتى نوح |  | آيد از هر موجى او را صد فتوح |
| چون تو احمد را فرستى سوى غار |  | عنكبوتى گردد او را پرده دار |
| زن جوابش داد كاى مرد خدا |  | اى كه هستى در عبادت پارسا |
| آنچه فرمودى درست است اى رفيق |  | ليك گم كردى در اين وادى طريق |
| آنكه او از تو توكل خواسته |  | هم وى اين دكان كسب آراسته |
| فهو حسبى (٦٢) را شنيدستى از آن |  | و ابتغوا من فضله (٦٣) را هم بخوان |
| آن توكل از دل دنياى تست |  | كسب و حرفت كار دست و پاى تست |
| خواستند از دل توكل اى همام |  | وز جوارح كسب با سعى تمام |
| رو زمين از خار و از خس پاك كن |  | آب ده پس دانه اندر خاك كن |
| تكيه كن آنگه به لطف كردگار |  | گو خدايا دانه از خاكم برآر |
| قفل بر زن بر در دكان به شب |  | وانگهى بسپار دكان را به رب |
| از توكل هيچكس بابا نشد |  | تاره تزويج را پويا نشد |
| تا نگردى گرد تزويج و سفاد |  | كى توكل در برت كودك نهاد (٦٤) |

## توحيد و توكل

وقتى انسان به يكتايى پروردگار عالم ايمان آورد و جز او را آفريدگار ندانست ، بايد بر او توكل كند مومن جز خدا كسى را قادر و توانا نمى بيند و همه موجودات را از خدا مى داند مومن موحد ضمن اينكه از اسباب استفاده مى كند اما آن را مستقل نمى داند بلكه همه چيز را به چشم وسيله مى نگرد.

درست است كه طبيب با دادن دارو سلامت را به بيمار باز مى گرداند، ولى يك انسان موحد آن را وسيله الهى مى داند. او ضمن اين كه به دنبال كار و كوشش مى رود اين نكته را در نظر دارد كه بايد به خدا توكل كند؛ زيرا بايد خدا اراده نمايد تا آن اسباب بكار او آمده و روزى اش را به اذن خدا مهيا سازند.

توحيد و يكتا پرستى تنها در اين خلاصه نمى شود كه خداوند يگانه و يكتا است ، بلكه در تمام شئون زندگى انسان پياده شود و يكى از بارزترين نشانه هايش اين است كه به غير خدا تكيه نكند و به غير او پناه نبرد. نمى گوييم عالم اسباب را ناديده بگيرد و در زندگى دنبال وسيله و سبب نرود بلكه مى گوييم تاثير واقعى را در سبب نبيند بلكه سرنخ همه اسباب را به دست مسبب الاسباب ببيند و به تعبير ديگر براى اسباب استقلال قائل نشود و همه آنها را پرتوى از ذات پاك پروردگار بداند.

آن كه بيند او مسبب را عيان كى نهد دل بر سبب هاى جهان با سبب ها از مسبب غافلى سوى اين رو پوش ها زان مايلى

## اركان توكل

توكل داراى اركان و پايه هايى است كه بايد به آنها ايمان داشت . اگر به اين اركان ايمان نداشته باشيم ، نمى توانيم توكل كنيم ، اگر چه بگوييم متوكليم . توكل چهار ركن به شرح زير دارد:

ركن اول : ايمان به اينكه خداوند متعال به آنچه بندگان به آن محتاج هستند، عالم مى باشد.

موكل : يعنى كسى كه خدا را براى خويش وكيل قرار مى دهد، بايد بداند وكيل او به تمام نيازمندى هاى او عالم و داناست .

بر اساس آيات قرآن انسان هر قصد و نيتى كه داشته باشد، خداوند متعال به آن آگاهى دارد و پيش از او مى داند كه بنده اش مصمم است چه كارى انجام دهد.

هر انديشه اى كه در مغز بگذاريم ، هر تصميمى كه براى آينده بگيريم ، خداوند تبارك و تعالى از آن مطلع است .

ركن دوم : اين كه انسان بر توانا بودن خداوند براى رفع نيازهاى و احتياجات ، ايمان داشته باشد.

انسان متوكل بايد بداند كه خداوند عزوجل بر انجام تمام امور قادر و تواناست و لذا علاوه بر اينكه بر احتياجات بندگان عالم است ، در رفع آنها نيز قادر مى باشد. ما اگر نظرى بر شگفتى هاى آفرينش بيندازيم و به نظم و سازماندهى عجيب آن توجه كامل مبذول داريم ، در ساختمان تمام آنها قدرت و توانايى پروردگار عالم را مشاهده خواهيم كرد.

همان گونه كه انسان از مطالعه كتابى به انديشه و توانايى هاى نويسنده آن پى مى برد، مطالعه و بررسى عجايب خلقت نيز وسيله اى است كه انسان را متوجه قدرت آفريننده آنها مى كند.

ريزترين موجود جهان يعنى اتم تا بزرگترين و عظيمترين آن يعنى كهكشان ، ما را به قدرت و توانايى شگرف پديد آورنده آنها رهنمون مى سازد.

پس يكى از صفات پروردگار عالم ، قدرت و توانايى او بر انجام امور است . خدايى كه تمام موجودات عالم را با قدرت و توانايى خويش جامه هستى پوشانده ، قادر است كه احتياجات بندگاهش را برآورده سازد.

ركن سوم : اين كه بنده متوكل به بخيل نبودن پروردگار خويش ايمان بياورد.

اگر كسى به عالم بودن وكيل خويش ايمان داشته باشد وليكن ايمان به توانايى او در بر آوردن حاجتش نداشته باشد نمى تواند بر او توكل نمايد. همچنين اگر كسى به عالم و توانا بودن او ايمان داشته باشد ولى به بخيل نبودن او معتقد نباشد، برايش توكل حاصل نمى گردد.

لازم است انسان متوكل خدا را به داشتن جود و سخا و كرم و بخشش ‍ بشناسد و هرگز ذره اى احتمال ندهد كه او بر انجام امور قدرت و توانايى دارد، ليكن از بندگانش مضايقه مى كند و در عطا و بخشش به آنان بخل مى ورزد!

رحمت و كرم بى كران خداى قادر متعال سراسر گيتى را فرا گرفته است و زمان ، مكان و موجودى نيست كه از رحمت و نعمات گسترده او خالى باشد.

هر چه از نيكى ها، بركات ، خيرات و حسنات موجود است از اوست و جز او كسى در ايجاد كائنات دخالتى ندارد.

چنين خدايى كه نه نيازى به عبادت بندگان دارد و نه گناهان و معاصى آنان زيانى را متوجه او مى سازد و تنها از جود و كرم خويش انسان را خلق كرده چگونه مى تواند بر نعمت رسانى به مخلوقات خود بخل ورزد؟

مگر نه اين است كه ما نبوده ايم و توسط او بوده شده ايم ؟

پس خدايى كه ما را از عدم آفريد، هرگز در بخشش نعمت ها و برآوردن حاجات بندگان خويش دريغ نخواهد ورزيد.

آرى ، هر چه هست از اوست ، و همه چيز بسوى اوست ، و اوست بخشاينده بزرگ .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما عدمهائيم هستى ها نما |  | تو وجود مطلق و هستى ما |
| ما همه شيران ولى شير علم |  | حمله مان از باد باشد دم بدم |

ركن چهارم : اين است كه متوكل بايد ايمان بياورد كه خداوند متعال به او محبت و رحمت دارد.

چنانچه متوكل به جود و سخاوت خداوند اعتماد داشته باشد ولى ايمان به محبت و رحمت او نسبت به بندگانش نداشته باشد، نمى توان او را يك متوكل حقيقى به حساب آورد.

پروردگار توانا مظهر مطلق رحمت و شفقت است و محبت و رحمت بى كرانش سراسر عالم وجود را فرا گرفته است . اساسا آفرينش انسان نيز بر اساس جود و رحمت و محبت خداوند است .

بنابراين انسان متوكل بايد به اين ركن نيز ايمان آورد و چنانچه ايمان نياورد متوكل نيست .

با توضيحاتى كه داده شد مشخص گشت كه توكل چهار ركن دارد و اين چهار ركن لازمه توكل مى باشد و اگر نباشد تحقق نخواهد پذيرفت .

## درجات توكل

توكل داراى درجات و مراتبى است بدين معنى متوكلين در تكيه كردن به خدا و واگذارى امور به او با هم فرق دارند و درجه و مرتبه توكلشان متفاوت است .

نخستين درجه توكل آن است كه انسان رابطه خود و خداى خود را مانند رابطه يك وكيل و موكل قرار دهد.

انسان براى انجام كارهاى خويش وكيلى اختيار مى كند و كارهاى خود را به او مى سپرد تا او برايش به بهترين وجه انجام دهد.

در اينجا موكل كاملا به وكيل اعتماد مى كند و او را جانشين خويش در رسيدن به هدف مورد نظر قرار مى دهد.

پايين ترين درجه توكل به خداى متعال اين است كه آدمى خداوند را وكيل خويش مى سازد تا كار خود را به او واگذار كند.

پس نخستين درجه توكل آن است كه انسان خدا را كمتر از وكيل ظاهرى كه براى رسيدن به مقاصد خويش اختيار مى كند، نداند.

دومين درجه توكل اين است كه آدمى به خداوند همان گونه اعتماد كند كه بچه به مادر خويش اعتماد مى نمايد. اگر در حركات يك بچه دقت كنيد در مى يابيد كه او جز مادر خويش به كسى پناه نمى برد.

اگر تشنه شود از او آب مى طلبد، اگر گرسنه شود از او غذا مى خواهد، اگر ضررى متوجه او شود به آغوش مادر مى گريزد، اگر نفعى بطلبد از او مى طلبد.

تمام توجه طفل به مادر است و جز نام او را بر زبان نمى آورد و حامى و پناهى جز او نمى بيند.

انسان متوكل بايد همچون طفل كه تمام توجه خويش را متوجه مادر كرده و براى جلب خير و دفع شر جز به او التجاء نمى جويد، همواره در تمام امور به خدا التفات ورزد و تنها به او پناه برد.

ما اگر بدين نائل آييم هر چه بخواهيم از او مى خواهيم و اسباب را بطور مطلق ، مستقل در تاثير نمى دانيم و به اين واقعيت بزرگ پى خواهيم برد كه هر چه خيرات و مبرات بما برسد. ضرر و زيانها از ما دفع گردد، همه از اوست و اگر او اراده نكند برگى از درخت فرو نخواهد افتاد. در اين صورت است كه خداوند، يگانه مامن و پناهگاهمان خواهد شد و تمام پناهگاههاى دروغين كه آدمى به آنها روى مى آورد در نظرمان سست و بى مقدار خواهد گشت .

سومين درجه توكل كه بالاترين و آخرين درجه آن است ، اين است كه آدمى به طور كامل در برابر خدا از خويش سلب اختيار كند، يعنى خودش را هيچ نبيند و نداند و چيزى نخواهد مگر آنكه خداوند متعال به آن راضى و خشنود باشد.

بهترين مثالى كه در اين باره مى توان به آن اشاره كرد ميت است .

يك انسان مرده از خويش هيچ اراده و اختيارى ندارد و چنانچه او را به طرفى حركت دهيم هيچ نقشى در اين حركت ندارد. او مرده و از اختيار بر انجام امور تهى مى باشد متوكل حقيقى نيز خود را فناى در حق مى بيند و همه چيز خويش را بدست او مى داند.

انسانى كه بدين مقام والا نائل آيد تمام امور خويش را از خدا مى داند و رضا و خواست او برايش بر همه چيز رجحان دارد. او معتقد است اگر خدا چيزى را بخواهد ديگر من كه هستم كه خلاف آن خواهم و يا اظهار نظرى كنم او را آفريده است و خود بهتر از همه كس صلاح كار ما را مى داند.

ما كجا و دخالت در كار خدا كجا؟

ما كجا و نارضايتى از كارهاى پروردگار كجا؟

مگر ما در آفرينش خويش سهمى داريم كه در موت و حيات و خوراك و پوشاك و غم و شادى و درد و درمان خويش صاحب نظر باشيم ؟

همه چيز ما از اوست ، پس اوست كه بهتر از همه كس مى داند كه چه كند.

بنابراين آخرين درجه توكل آن است كه انسان به پايه اى برسد كه از خويش ‍ سلب اختيار نمايد، يعنى هيچ چيزى را نخواهد مگر آنكه خدا بخواهد و راضى به رضاى او و تسليم در برابر خواست و مصلحت او باشد. البته اين مرتبه توكل بسيار نادر است و كمتر كسى پيدا مى شود كه به اين پايه و مقام بزرگ نائل آيد. تنها اولياء خدا و مردان بزرگ الهى قادرند به اين مقام بزرگ برسند.

اين راه براى همه باز است و هر كس كه بخواهد مى تواند قدم در اين راه نهاده و با مجاهدت همه جانبه و تزكيه و تهذيب درون با رياضت ها و تمرين هاى متوالى ، خويشتن را به اوج اين قله بلند برساند.

## آثار توكل

توكل آثار و بركات فراوانى دارد در اين جا به چند نمونه از آنها اشاره مى شود:

الف : اميدوارى و تلاش

در برخورد با مصائب و سختى هاى زندگى ، انسانها دو دسته هستند. گروهى در صحنه زندگى دنيايى خويش همواره تلاش مى كنند تا به مرور بر اهداف خويش برسند و اگر پس از مدتى تلاش به هدف خويش نائل نيايند خيلى زود از ادامه راه مايوس شده و دچار اندوه فراوان مى گردند. گروه ديگر كسانى هستند كه اگر چه به موانع مختلف برخورد كنند و با مشكلاتى چند برابر مشكلات گروه اول روبرو گردند ولى هيچ وقت مايوس نشده و راه خويش را همچنان طى مى كنند و هرگز هدفشان را رها نمى سازند.

حال ببينيم علت چيست كه اين دو گروه از انسانها اينگونه اند. گروه اول چون جز به اسباب و امكانات خويش به چيز ديگرى اميد نبسته اند و تنها راه رسيدن به اهداف خويش را بكارگيرى اين اسباب مادى و طبيعى مى دانند لذا اگر از دست آن اسباب مادى كارى بر نيايد، مايوس و دلتنگ شده و از كار دست مى كشند. اما علت اين كه گروه دوم در برخورد با موانع و مشكلات مايوس نشده و به راه خويش ادامه مى دهند اين است كه آنان به امكانات و اسباب مادى و طبيعى كار خويش جز به چشم يك وسيله خدادادى نمى نگرند. با اينكه اسباب و وسايل را بكار مى برند اما اميد خود را به خداى خويش بسته و كارها را به او مى سپارند و اگر به مشكلى برخورد كنند از او يارى مى جويند و راه خويش را همچنان ادامه مى دهند؛ اينان به خداى خويش توكل كرده اند، يعنى در رسيدن به اهدافشان به او تكيه نموده و او را وكيل خويش در امور زندگى قرار داده اند.

كسى كه داراى روح توكل است هرگز ياءس به خود راه نمى دهد و در برابر مشكلات احساس ضعف و زبونى ، اضطراب و نگرانى ندارد. كسى كه توكل بر خدا دارد دلسرد و سرخورده نمى شود بلكه با اميد بيشترى به پى گيرى كار خود مى پردازد زيرا توكل مايه احساس پشت گرمى و داشتن همراه و ياورى كارساز چون خداى متعال است . (٦٥)

خدا در قرآن خطاب به پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

(فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّـهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) (٦٦ )

اگر آنها (از حق) روى برگردانند (نگران مباش !) بگو: «خداوند مرا كفايت مى كند؛ هيچ معبودى جز او نيست ؛ بر او توكل كردم ؛ و او صاحب عرش ‍ بزرگ است .

ب : آسان شدن كارها

از آنجا كه حامى و پشتيبان انسان متوكل خداوند است ، كارها هر چقدر هم مشكل باشد در نظر او آسان مى نمايد.

على عليه‌السلام فرمود:

من توكل على الله ذلت له الصعاب و تسهلت عليه الاسباب . (٦٧)

كسى كه بر خدا توكل كند مشكلات در برابرش هموار و وسايل كار برايش ‍ فراهم مى گردد.

در روايتى ديگر از آن حضرت چنين آمده است :

ليس للمتوكل عناء (٦٨)؛ براى متوكل هيچ سختى وجود ندارد.

ج : خونسردى در مواجهه با دشمن

انسانى كه بر قوى ترين نيروى جهانى تكيه زده و او را حامى خويش ‍ مى داند، اگر تمام مردم هم در مقابل او بايستند؛ نه تنها خم به ابرو نمى آورد بلكه ايمانش هم قويتر مى شود.

خداوند در قرآن مى فرمايد:

(الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّـهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ.) (٦٩)

اينها كسانى (بعضى) از مردم اند كه به آنان گفتند: «مردم (لشكر دشمن) براى (حمله به) شما اجتماع كرده اند؛ از آنها بترسيد» اما اين سخن ، به ايمانشان افزود و گفتند: خدا ما را كافى است ؛ و او بهترين حامى ماست .

اين شجاعت و پايدارى ناشى از قوت قلبى است كه در پرتو توكل به دست آورنده اند. از حضرت على عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

اصل قوه القلب التوكل على الله . (٧٠)

پايه و اساس قوت قلب توكل بر خداست .

نيز پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ان سرك ان تكون اقوى الناس فتوكل على الله . (٧١)

اگر دوست دارى قوى ترين مردم باشى به خدا توكل كن .

بعد از جنگ احد كه مسلمانان شهدا و مجروحين زيادى از خود بجا گذاشتند، ابو سفيان با خود انديشيد كه خوب است كار را يكسره كنيم و باقى مانده لشكر پيامبر را از پاى در آوريم (٧٢) پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با آگاهى يافتن از نقشه دشمنان ، مجروحان را بسيج كرد و همه آماده عمليات مجدد در مقابل دشمن شدند؛ برخى از خودباختگان ، آنان را از جنگ با لشگريان ابو سفيان مى ترساندند، ولى ياران پيامبر با توكل به خدا به پيش رفتند و به وسوسه هاى آنها اعتنايى نكردند و گفتند: ما به خدا وابسته ايم و او برايمان كافى است .

د: جلوگيرى از غرق شدن در ماديات

انسان متعالى و خدا پرست در پرتو پيوند روحى عميق خود با خدا آسانتر مى تواند از غرق شدن در ماديات رهايى يابد و تعهدات انسانى و خدايى خود را به كار بندد، زيرا عشق او به خدا برگرايش طبيعى و جاذبه هاى ديگر پيروز مى شود. قرآن مى فرمايد:

(فَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَمَا عِندَ اللَّـهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.) (٧٣)

آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگى دنياست ، و آنچه نزد خداست براى كسانى كه ايمان آورده و بر پروردگارشان توكل مى كنند بهتر و پايدارتر است .

ه‍: تقويت نيروى مقاومت

توكل بر خدا مايه مقاومت انسان در برابر نقشه هاى گوناگون نيروى باطل است ، جنگهاى روانى و تبليغاتى آنها هرگز او را سست نمى كند و او را از حركت به سوى خدا باز نمى دارد.

(وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّـهِ وَكِيلًا) (٧٤)

از كافران و منافقان اطاعت مكن و به آزارهاى آنها اعتنا منما، به خدا توكل كن و همين بس كه خدا حامى و مدافع (تو) است .

و: تقويت اراده

انسان حق جو در سايه توكل به خداوند در تصميم گيريهاى خود قاطعيت دارد، زيرا فقط بر خداوند كه سر منشا همه علل و عوامل جهان است تكيه مى كند. در اين صورت معنى ندارد كه سستى به خرج دهد.

قرآن مى فرمايد:

(فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ ۚ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.) (٧٥)

هنگامى كه (به كارى) تصميم گرفتى بر خدا توكل كن كه خدا توكل كنندگان را دوست دارد.

ز: عزت مندى انسان

توكل بر خدا، آدمى را از وابستگى هايى كه سرچشمه ذلت و بردگى است نجات داده و به او آزادگى و اعتماد به نفس مى دهد. انسانى كه به خدا اعتماد كند و امورش را به او واگذارد و به كسى جز او اميد نبندد. عزيز خواهد شد. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان الغنى و العز يجولان فاذا ظفرا بموضع التوكل او طناه . (٧٦)

بى نيازى و عزت در حركتند، هنگامى كه به محل توكل راه بيابند در آنجا وطن مى گزينند.

ح : توسعه رزق

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من انقطع الى الله كفاه الله كل مونه و من انقطع الى الدنيا و كله الله اليها. (٧٧)

كسى كه فقط به خدا تكيه كند، خداوند تمام نيازهاى او را كفايت خواهد كرد و كسى كه به دنيا دل ببندد، خداوند به دنيا واگذارش مى كند.

و در روايت ديگر فرمود:

لو انكم تتوكلون على الله حق توكله لرزقتم كما ترزق الطيور. (٧٨)

اگر شما حقيقتا به خدا توكل كنيد روزى داده مى شويد آنچنان كه پرندگان روزى داده مى شوند.

ط: شجاعت

اگر انسان در برخورد با كارها و امور بزرگ و كوچكى كه در طول حياتش ‍ وجود دارد احساس تنهايى كرده گمان نمايد كه در برخورد با مشكلات و پيشامدهاى مهم و ناگوار و پيش بينى نشده ، يار و ياورى ندارد و امكان اين كه دستى به كمكش بشتابد نيست ، دچار تزلزل و سستى خاصى مى گردد و از دست زدن به هر امرى گريزان مى شود. برعكس اگر متكى به عوامل و اشخاص با قدرتى باشد كه در مواقع حساس به كمكش مى شتابند، جرات و جسارت لازم براى اقدام به كار را پيدا مى كند.

به هر حال اتكاء و اعتماد به يك نيروى قويتر و برتر كه بتواند در مواقع حساس به انسان يارى رساند سبب مى شود كه انسان جسارت عمل پيدا كند و به عبارت ديگر در عمل كردن نوعى شجاعت و جسارت داشته باشد و از مشكلات و موانع احتمالى كارها نهراسد. مصداق اين امر تقريبا در تمام ابعاد زندگى بشر وجود دارد. به عنوان مثال : يك كودك زمانى كه حس كند كسى چون پدر، مادر، برادر بزرگتر، و يا دوستى پشتيبان كارها و خواسته هاى او است و زمانى كه لازم باشد در امور به كمك او مى شتابد اين كودك در برخورد با همسالان خويش كه چنين حسى برخوردار نيستند، جسارت بيشترى در اقدام از خودش نشان مى دهد؛ در حالى كه همين كودك اگر در محيطى دورتر از خانه و خانواده و دوستان خويش واقع شود معمولا آن جسارت گذشته را نخواهد داشت و در برخورد با امور مختلف مانند: ابراز خواسته ها؛ تهاجم به هم سالان ، انجام امور دلخواه و... جانب احتياط و اغماض را پيش مى گيرد. همچنين يك فرد غريب و دور از وطن يا كسى كه اسير و گرفتار است ، چون در وضعيتى است كه به نيروى آشنايان و دوستان و همفكران نمى تواند اتكاء داشته باشد لذا در تمام حركات و رفتارها احتياط مى كند.

بنابراين اگر يك فرد غير مومن به خدا، اتكاء به نيروهاى بسيار محدود بشرى جسارت در انجام امور دلخواه خويش را پيدا مى كند يك فرد مسلمان و مومن به خدا جرات و جسارت خويش را با اتكاء به نيرويى كه از همه برتر است و ساير قدرتها و نيروها تماما تحت سيطره مطلق او هستند، بدست مى آورد و مسلما از هر كس ديگر در دست زدن به عمل و انجام امور و تكاليف الهى خويش جسورتر و شجاع تر خواهد بود.

## محافظت از جانها

از سنتهاى الهى حفظ جان انسانها است و قرآن در آياتى چند به اين موضوع اشاره دارد، از جمله :

١-( فَاللَّـهُ خَيْرٌ حَافِظًا ۖ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ )(٧٩)

خداوند بهترين نگهبان و مهربانترين مهربانان است .

٢-( إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ) (٨٠)

هر كسى مراقب و حافظى دارد.

٣- (وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً...) (٨١)

او تسلط كامل بر بندگان خود دارد و مراقبانى بر شما مى فرستد.

٤-( لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّـهِ.) (٨٢)

براى انسان مامورانى است كه پى در پى از پيش رو و از پشت سر، او را از امر خدا (حوادث غير حتمى) حفظ مى كنند.

بدون ترديد انسان در زندگى خود در معرض آفات و بلاهاى زيادى است . حوادثى از درون و برون انواع بيمارى ها، ميكربها، انواع حادثه ها و خطراتى كه از زمين و آسمان مى جوشد، انسان را احاطه كرده اند. مخصوصا به هنگام كودكى كه آگاهى انسان از اوضاع اطراف خود بسيار ناچيز است و هيچ گونه تجربه اى ندارد. در هر گامى خطرى در كمين او نشسته است و گاه انسان تعجب مى كند كه كودك چگونه از لابلاى اين همه حوادث جان به سلامت مى برد و بزرگ مى شود مخصوصا در خانواده هايى كه پدران و مادران ، چندان آگاهى از مسائل ندارند و يا امكاناتى در اختيار آنها نيست مانند كودكانى كه در برخى از روستاها بزرگ مى شوند و در ميان انبوه محروميتها، عوامل بيمارى و خطرات قرار دارند.

اگر به راستى در اين مسائل بينديشيم احساس مى كنيم كه نيروى محافظى هست كه ما در برابر حوادث حفظ مى كند و همچون سپرى از پيش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است .

در روايات متعددى كه از پيشوايان اسلام نقل شده نيز روى اين مسئله تاكيد شده است امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ما من عبد الا و معه ملكان يحفظانه فاذا جاء الامر من عندالله خليا بينه و بين امر الله ؛ (٨٣)

هيچ بنده اى نيست مگر اينكه دو فرشته با او هستند و او را محافظت مى كنند، اما وقتى كه فرمان قطعى خداوند فرا رسد، او را تسليم حوادث مى كنند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جمله ذرات زمين و آسمان |  | لشكر حقند پيدا و نهان |

خداوند جانها را با وسايل و اسباب گوناگون حفظ مى كند. در اينجا به چند نمونه از آنها اشاره مى شود:

## ١- محبت

ماموران فرعون برنامه وسيعى را براى كشتن نوزادان پسر بنى اسرائيل ترتيب داده بودند. حتى قابله ها را مراقب زنان باردار بنى اسرائيل كرده بودند. حمل حضرت موسى عليه‌السلام مخفيانه بود به طورى كه آثار حمل چندان معلوم نبود؛ هنگامى كه حضرت موسى عليه‌السلام متولد شد محبت او چنان در دل قابله فرو نشست كه گفت : من در نظر داشتم ماجراى تولد اين نوزاد را به دستگاه حكومت خبر دهم تا او را به قتل برسانند و من نيز جايزه خود را بگيرم ، چه كنم كه عشق شديدى از اين نوزاد در درون قلبم احساس مى كنم حتى راضى نيستم مويى از سر او كم شود.

وقتى قابله از خانه مادر موسى عليه‌السلام بيرون آمد بعضى از جاسوسان او را ديدند و تصميم به بازرسى خانه گرفتند. خواهر موسى ماجرا را به مادر خبر داد، مادر دست پاچه شد آنچنان كه نمى دانست چه كند؛ در ميان اين وحشت شديد كه هوش از سرش برده بود نوزاد را در پارچه اى پيچيد و در تنور انداخت . ماموران وقتى وارد شدند، از آنجا چيزى جز تنور آتش نديدند... و با نااميدى از خانه بيرون رفتند.

مادر حضرت موسى عليه‌السلام به هوش آمد، و به خواهر موسى گفت : «نوزاد كجا است ؟» ناگهان صداى گريه اى از درون تنور برخاست ، مادر سريع به سوى تنور دويد؛ ديد خداوند آتش را براى او سرد نموده است همان خدايى كه آتش نمرود را براى ابراهيم سرد ساخت دست كرد داخل تنور و نوزادش را سالم بيرون آورد.

اما باز نوزاد تازه تولد يافته در امان نبود؛ چرا كه مامورين چپ و راست در حركت و جست و جو بودند و شنيدن صداى او ممكن بود موجب خطر بزرگى براى او شود.

در اين حين خداوند به مادر موسى عليه‌السلام الهام كرد كه طفل را در رود نيل بيافكند (٨٤) لذا او به سراغ يك نجار مصرى آمد از او در خواست كرد صندوق كوچكى براى او بسازد. وقتى صندوق ساخته شد، مادر، نوزاد خود را همراه صندوق به كنار رود نيل آورد و پس از اينكه آخرين شير را به او داد، او را درون صندوق كه همچون يك كشتى كوچك قادر بود به روى آب حركت كند، گذاشت و آن را در روى امواج دريا رها كرد.

امواج خروشان نيل صندوق را آرام آرام از ساحل دور كرد، مادر در كنار ايستاده بود و اين منظره را تماشا مى كرد، در يك لحظه احساس كرد قلبش ‍ از او جدا شده و روى امواج حركت مى كند. اگر لطف الهى قلب او را آرام نكرد بود، فرياد مى كشيد و همه چيز فاش مى شد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مادر موسى چو موسى را به نيل |  | در فكند از گفته رب جليل |
| خود ز ساحل كرد با حسرت نگاه |  | گفت كه اى فرزند خرد بى گناه |
| گر فراموشت كند لطف خداى |  | چون رهى زين كشتى بى ناخداى |
| وحى آمد كاين چه فكر باطل است |  | رهرو ما اينك اندر منزل است |
| ما گرفتيم آنچه را انداختى |  | دست حق را ديدى و نشناختى |
| سطح آب از گاهوارش خوشتر است |  | دايه اش سيلاب و موجش ‍ مادر است |
| رودها از خود نه طغيان مى كنند |  | آنچه ما گوييم ما آن مى كنند! |
| ما به دريا حكم طوفان مى دهيم |  | ما به سيل و موج ، فرمان مى دهيم ! |
| نقش هستى نقشى از ايوان ما است |  | خاك و باد و آب سرگردان ما است |

فرعون و همسرش آسيه كه در كنار دريا نشسته بودند ناگهان چشمشان به صندوقچه اى كه بر روى امواج در حركت بود، افتاد. فرعون دستور داد مامورين فورا صندوق را از آب بگيرند. فرعون در صندوق را باز كرد ناگهان چشم اش به نوزادى افتاد كه كابوس قيام يك مرد بنى اسرائيل و زوال ملك او به دست آن مرد را براى او زنده كرد فورا خواهان اجراى قانون جنايت كشتن نوزادان بنى اسرائيل در مورد او شد. اطرافيان متملق و چاپلوس نيز فرعون را در اين طرز فكر تشويق كردند و گفتند: دليل ندارد كه قانون درباره اين كودك اجرا نشود.

اما آسيه همسر فرعون كه نوزاد پسر نداشت و قلب پاكش كانون مهر اين نوزاد شده بود در مقابل همه آنها ايستاد بدين ترتيب دشمن فرعون در منزلش پرورش يافت .

پس قدرت نمايى خداوند اين نيست كه اگر بخواهد قوم نيرومند و جبارى را نابود كند، لشكريان آسمانى و زمين خود را براى نابودى آنها بسيج نمايد. بلكه قدرت نمايى اين است كه خود آن جباران مستكبر را مامور نابودى خودشان بسازد و آنچنان در قلب و افكار آنها اثر بگذارد كه مشتاقانه هيزمى را جمع كنند كه خود بايد در آتش آن بسوزند. زندانى را بسازند كه بايد در آن بميرند و چوبه دارى را بر پا كنند كه بايد بر آن اعدام شوند. پرورش و نجات موسى در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت . قابله موسى از قطبيان بود. سازنده صندوق نجات موسى يك نجار قطبى بود! گيرندگان صندوق نجات از امواج نيل آل فرعون بودند!

باز كننده در صندق شخص فرعون يا همسرش آسيه بود و سرانجام كانون امن و آرامش و پرورش موسى قهرمان و فرعون شكن همان كاخ فرعون بود و اين است قدرت پروردگار.

## ٢- نجات به وسيله حيوان

در تفسير ابوالفتح رازى از شخصى نقل شده كه گفت : شبى از شبها كه آسمان روشن و مهتابى بود از خانه بيرون آمدم . كژدمى را ديدم كه به شتاب مى رود. گفتم حتما در اين موضوع سرى هست ، دنبال او رفتم تا به كنار آبى رسيد. لاك پشتى آمد و آن كژدم را بر پشت خود سوار كرد و به آن طرف آب برد من به دنبال آنها رفتم ديدم جوانى خوابيده و مارى سياه روى سينه اوست . كژدم آن مار را نيشى زد و كشت و برگشت من در درياى تعجب فرو رفتم و بر بالين آن جوان با صداى بلند اين شعر را خواندم :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى خفته مست ، دوست نگهبان جان توست |  | تو خفته اى به غفلت و حق پاسبان توست (٨٥) |

مرحوم آيت الله آقاى حاج شيخ عبدالكريم حائرى يزدى مى فرمود: «در يزد چارسوقى بود پر از جمعيت ، به طورى كه عابران به راحتى نمى توانستند عبور كنند. روزى اسب چموشى از دست صاحبش رها شد، و وارد سوق گرديد و تمامى جمعيت سوق را پراكنده نمود و خودش هم فرار كرد. همين كه زير طاق از جمعيت خالى شد، يك دفعه طاق فرو ريخت مثل اين كه خداوند اين اسب را مامور كرده بود كه جمعيت را از زير طاق متفرق كند. (٨٦)

راننده جوانى دو مسافر را به صورت دربستى به روستايى در اطراف شهريار مى برد پس از طى مسافتى آنها از راننده خواستند تا دقايقى خودرو را نگه دارد در اين هنگام آنها با تهديد كردن راننده لباسهاى او را از تنش خارج كردند و با وارد آوردن چندين ضربه چاقو پيكر نيمه جانش را به داخل يك چاه بيست مترى انداختند و با سرقت خودرو او از محل متوارى شدند.

پنج روز بعد: چوپانى كه در حال عبور دادن گله خود از حوالى اين چاه بود، متوجه شد سگ وى با پارس هاى متعدد در كنار دهانه چاه از صاحب خود مى خواهد تا به اين محل نزديك شود، مرد چوپان وقتى به دهانه چاه رسيد صداى ضعيفى را شنيد كه در انتهاى چاه از او درخواست كمك مى كرد. مرد چوپان به وسيله رانندگان عبورى موضوع را به پليس راه گزارش داد. چند دقيقه بعد ماموران امدادى عازم محل شدند و پس از دو ساعت تلاش ، موفق شدند پيكر نيمه جان راننده مجروح را از چاه خارج كنند و به بيمارستان انتقال دهند.

او در خصوص حادثه گفت : «پس از آن كه سارقان مرا به داخل چاه انداختند، بيهوش شدم و هر روز با مشاهده نور و تاريكى از خداوند مى خواستم تا وسيله نجات مرا از داخل چاه فراهم كند و در آخرين لحظه ها در حالى كه ديگر رمقى نداشتم ، صداى پارس سگى را شنيدم و با تمام توانى كه برايم باقى مانده بود، فرياد كشيدم و زمانى كه صداى چوپان را شنيدم خدا را شكر كردم كه بار ديگر به من اين فرصت را داد تا دوباره به زندگى باز گردم . (٨٧)»

آيه الله شهيد دستغيب در كتاب داستانهاى شگفت مى نويسد: در سفرى كه به فيروز آباد رفته بودم دو نفر از خوبان آن محل نقل كردند: چوپان فقيرى بود كه همسرش پس از وضع حمل از دنيا رفته بود چوپان بيچاره كه نمى توانست دايه اى براى نوزاد خود تدارك كند، ناچار بچه را در پارچه اى پيچيد و همراه خود به صحرا برد، بچه را زير درختى گذاشت و بدنبال گوسفندان به كوه رفت . پس از مدتى كه به ياد بچه افتاد به سرعت مراجعت كرد، چون نزديك شد ديد، بزى از گله برگشته و نزد بچه پاهايش را باز كرده تا پستانش به دهان بچه برسد نزديك آمد ديد بچه با كمال آرامش مشغول مكيدن پستان و خوردن شير، از آن بز است . پس از آن هر وقت بچه گريه مى كرد فورا آن بز خود را به آن بچه مى رساند و به همان ترتيب او را شير مى داد و اين كار عادت همه روزه آن حيوان شده بود. (٨٨)

در روزنامه اطلاعات خبرى آمده بود كه يك سگ روسى نوزاد سه ماهه اى را تا هفت سالگى پرورش داد. بر اساس اين خبر مادر كودك از سه ماهگى در حالى كه شوهرش از بدر تولد فرزندش او را ترك كرده بود در منزل ديگرى اقامت گزيد. اين در حالى بود كه كودك در منطقه متروكه اى رها شده بود و بجز سگ هيچ كس ديگرى به كمك او نمى شتافت سگ وفادار هر روز در چند نوبت و به طور منظم به كودك سركشى كرده و غذاى مورد نياز او را تامين مى كرد. كودك پس از يافت شدن به وسيله رهگذرى به يك پرورشگاه سپرده شد. (٨٩)

### ٣- نجات به وسيله افراد

يك هواپيماى نظامى در اقيانوس كبير سقوط كرد. خلبان و بعضى از مسافرين با كوشش فراوان خود را به روى قسمتى از هواپيما رساندند. هواپيما آهسته آهسته در آب فرو مى رفت . و مسافرين نيمه جان هم به درون آب فرو مى رفتند. يكى از سرنشينان هواپيما كه خود ناظر جريان بوده مى گويد: «مرگ آهسته آهسته و بى سر و صدا خود را به ما نشان مى داد، خطر از هر جا ما را تهديد مى كرد. خطر سرما از يك طرف ، امواج خروشان اقيانوس از طرف ديگر، تاريكى وحشتناك شب ، از سوى ديگر ما را در فشار عجيبى قرار داده بود. در چنين شرايطى حفظ تعادل روى بدنه هواپيما بى نهايت مشكل بود، فرياد مسافران بلند و اشكهايشان جارى ؛ بناچار متوجه روزنه اميدى شدم و آن روزنه توسل به تمسك به خداوند بود.

مشغول راز و نياز و مناجات با او شدم ، اول آهسته خدا خدا مى گفتم ولى كم كم ديدم مسافران ديگر همه به دور من جمع شده و با من هم صدا شدند.

دريا همانند قبرى به نظر مى رسيد كه افراد را به تدريج در خود فرو مى برد و ما هم تا كمر در اين قبر فرو رفته بوديم ولى از ميان آن همه جمعيت بيش از ده نفر باقى نمانده بودند و موجها هم اين افراد باقيمانده را نيز تهديد به مرگ مى كرد.

در اين لحظات حساس و خطرناك صداى موتور هواپيمايى بگوشم رسيد به دنبال آن هواپيما بالاى سر ما ظاهر شد، يكى از همراهان آخرين چراغى را كه داشتيم روشن و خاموش مى كرد تا شايد بدين وسيله خلبان آن هواپيما، ما را ببيند؛ ولى ناگهان بر اثر موجى آن چراغ نيز طعمه دريا شد. هواپيما چون بالاى سر ما رسيد چراغ هاى خود را خاموش كرد و انتظار داشت كه ما علامتى نشان دهيم . ولى ما ديگر چراغ نداشتيم كه علامت بدهيم او چون نتوانست از ما علامتى ببيند رفت و در آخرين لحظه قايق موتورى كوچكى را ديديم كه در ميان امواج دريا ظاهر شد ما هم براى نجات خود يكى يكى خود را درون دريا افكنده و بدور قايق جمع شده و لبه قايق را گرفتيم قايق هم به طرف ساحل حركت كرد نجات دهندگان ، ما را به يكى از اطاقهاى ساحلى بردند و من آخرين نفرى بودم كه به داخل اطاق رفتم . (٩٠)

## ٤- نجات به وسيله پياده كردن از هواپيما

يكى از مسئولين نيروى هوايى نقل مى كرد: در زمان جنگ ايران و عراق ماموريتى در اهواز داشتم . در بازگشت از اهواز سوار هواپيمايى نظامى شدم ، در كنارم رزمنده اى را ديدم كه دو پايش در جبهه قطع و يك چشمش ‍ كور شده بود، به او گفتم : شما چگونه با اين وضع به جبهه آمده ايد با اينكه پا و يك چشم نداريد؟ او در پاسخ گفت : نفس كه دارم و تا زمانى كه نفس در بدن دارم هرگز جبهه را ترك نخواهم كرد. در اين بين يكى از نيروهاى حفاظت به داخل هواپيما آمد و چند نفر از مسافران از جمله مرا صدا زد و گفت : چون چند نفر از فرماندهان ارتش مى خواهند به تهران بروند بايد شما پياده شويد. براى من بسيار تلخ بود، به ناچار پياده شدم . چند دقيقه بعد سوار هواپيماى نظامى ديگرى كه به تهران حركت مى كرد شدم ، در نزديكى كهريزك تهران ناگهان از پنجره ، هواپيمايى را ديدم كه در حال سقوط بود. بعد از ظهر همان روز از راديو شنيدم كه هواپيما نظامى مسير اهواز تهران سقوط كرده است و جمعى از فرماندهان ارتش از جمله آن رزمنده جانباز كشته شده اند. تازه متوجه شدم كه چقدر بى لياقت بودم و توفيق همسويى با آنان را نداشته ام و از طرفى ديگر به حكمت خداوند فكر مى كردم كه چگونه كسانى را كه بخواهد از مرگ نجات مى دهد.

## ٥ -نجات به وسيله حادثه

در يك مهمانى پسر بچه اى كه در حياط منزل بازى مى كرد به درون چاه آبى كه در كنار حياط قرار داشت سقوط كرد، يكى از ميهمانها كه ناظر صحنه بود فرياد زد: بچه به چاه افتاد همه ميهمانها به سرعت خود را به حيات رساندند تا بچه را از چاه بيرون آورند در همين حال كه اتاق ها خالى از ميهمان شد، سقف اتاق فرو ريخت و بدين ترتيب ميهمانها از آسيب محفوظ ماندند و از طرف ديگر كودك را سالم از درون چاه نجات دادند. (٩١)

در جرائد آمده بود مردى كه دست و پايش را بسته بودند و در صندوق عقب ماشينى قرار داده بودند و به سرعت او را به بيرون شهر مى بردند تا به قتل برسانند با تصادفى كه در جاده پيش آمد هم ربايندگان دستگير شدند و هم فرد ربوده شده نجات يافت .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر نگهدار من آن است كه من مى دانم |  | شيشه را در بغل سنگ نگه مى دارد |

## ٦- نجات به وسيله خواب

حضرت آيت الله حاج ميرزا محمد على شاه آبادى رحمه‌الله كه از علماى بزرگ تهران بود مى فرمود: «در خواب ديدم با چند نفر در يك جايى نشسته ايم ، بچه اى هم نزد ما نشسته است و چون در نزديكى ما پرتگاهى بود، من پيوسته مراقب بودم كه آن بچه در آن پرتگاه نيفتد. در آن حال كه من با اهل مجلس در صحبت بودم ، ناگهان بچه به همان پرتگاه افتاد و من از وحشت از خواب پريدم و به محض بيدار شدن در اطاق را باز كردم و داخل حياط را نگريستم ؛ ديدم كه بچه اى لب آب انبار ايستاده است . خواستم او را صدا بزنم كه برگردد ناگهان در آب انبار افتاد؛ من سراسيمه دويدم و او را از غرق شدن نجات دادم . بعدا فهميدم آن خواب و اين بيدارى از الطاف و سبب سازى خدايى بود كه اگر يك لحظه ديرتر از خواب بيدار مى شدم آن بچه در آب انبار خفه مى شد. (٩٢)

## ٧- نجات به وسيله امداد گران

در اثر زلزله شهرستان بم كه بيش از دهها هزار نفر كشته شدند، عده اى پس ‍ از چند روز سالم از زير آوار به وسيله امدادگران نجات يافتند. يكى از آنان پيرزنى ٩٧ ساله بود كه پس از ٨ شبانه روز نجات يافت او به هنگام نجات گفت «خدا نجاتم داد». (٩٣)

سبب سازى در سفر

بسيار مى شود افرادى كه در طول سفر هيچ نوع هماهنگى و پيش بينى لازم را نكرده اند و خداوند تمام اسباب و شرايط لازم را فراهم نموده است و گاهى همه نوع هماهنگى و پيش بينى شده است اما شرايطى پيش آمده كه با تمام آمادگى ها مسافر نتواند به مقصد برسد.

از خاطراتى كه اينجانب (نگارنده) در اين رابطه دارم اين است كه : در سال ١٣٦٦ مى خواستم براى تبليغ در ماه مبارك رمضان از تهران به شهر بوشهر سفر كنم ، حدود ٧٠٠ تومان همراهم بود. به ترمينال جنوب رفتم ولى در اثر شلوغى نتوانستم بليط بگيرم سوار اتوبوس قم شدم بلكه از قم براى بوشهر اتوبوس پيدا شود. ولى در قم نيز موفق نشدم تصميم گرفتم به اصفهان بروم و از آنجا شايد بهتر وسيله پيدا شود. به اصفهان كه رسيدم حدود ٥٠٠ تومان از پولم باقى مانده بود اما هر قدر در ترمينال اصفهان تلاش كردم موفق به بليط اتوبوس بوشهر نشدم ، بعضى از كاركنان ترمينال اصفهان به من گفتند تنها راه اين است كه به دروازه شيراز بروى بلكه در آنجا اتوبوسهاى گذرى شما را سوار كنند، حدود چهار ساعت نيز در دروازه شيراز معطل ماندم ، در لحظه اى كه نااميد شدم به نظرم رسيد كه متوسل به حضرت زهرا عليها‌السلام و امام زمان عليه‌السلام شوم و از آنان كمك بخواهم . بعد از مدتى ديدم يك سوارى به طرف من آمد و گفت : آقا كجا مى روى ؟ گفتم : مى خواهم بوشهر بروم . گفت من مى خواهم سعادت شهر بروم ولى دلم مى خواهد شما را برسانم . همين كه آمدم سوار بشوم دو نفر كه با من آشنا نبودند سوار ماشين شدند و گفتند: ما هم با اين آقا هستيم . به سعادت شهر كه رسيديم ، همسفران ناشناس از آنجا به بعد گفتند: از اينجا به بعد شما مهمان ما هستيد با آنها تا شهر شيراز رفتم و آنها مرا تا دروازه كازرون بردند و كرايه نگرفتند و از كازرون تا برازجان و بوشهر نيز ديگران كرايه مرا حساب كردند بدون اين كه مرا بشناسند و خبرى از شرايط من داشته باشند. شايد در طول زندگى ده ها بار براى اينجانب چنين اتفاقاتى روى داده است كه همه آنها از فضل الهى است .

خداوند براى هدايت بشر زمينه هاى گوناگونى را قرار داده است . همچون فرستادن پيامبران ، كتاب هاى آسمانى ، بلاها، حوادث ، دوستان شايسته ، معلمان متعهد، همسر صالح و شايسته و...

بسيار اتفاق افتاده است كه افرادى كه به مسائل مذهبى شرايط روحى و ارزشى شان كاملا عوض شده است .

دخترى بود كه از نظر مذهبى و ارزشى در سطح پايين بسيار سبك و جلف بود و نصيحت و هشدار در او اثر نداشت مدتى گذشت ، جوانى با او ازدواج كرد. خانواده آن جوان بسيار با شخصيت و با فرهنگ بودند و به نماز و حجاب و ديگر ارزشهاى دينى اهميت مى دادند. اين وصلت آن دختر را متحول ساخت و باعث شد كه آن دخترى كه اصلا به مسائل مذهبى اهميتى نمى داد به نماز و حجاب و ساير مسائل دينى علاقمند گردد.

## سبب سازى در رزق و روزى

كار و تلاش

گر چه روزى رسان خداوند است ، اما سنت الهى چنين مقرر شده كه رزق بر اساس سعى و تلاش انسان باشد. لذا قرآن بهره انسان را متناسب با سعى او مى شمرد و صريحا مى گويد:

(وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى)

و اينكه براى انسان بهره اى جز سعى و كوشش او نيست . (٩٤)

و در آيه ديگر مى فرمايد:

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا (٩٥)وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ)

او كسى است كه زمين را براى شما هموار (و مطيع) گردانيد پس بر شانه هاى آن راه برويد و از روزى هاى خداوند بخوريد.

راه روزى كسب و رنج است و تعب هر كسى را پيشه اى داد و طلب (٩٦)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اذا اعسر احدكم فليضرب فى الارض و يبتغى من فضل الله و لا يغم نفسه . (٩٧)

هر گاه يكى از شما تنگدست شد پس در روى زمين حركت كند و از فضل الهى بهره مند شود و خود را غمگين ننمايد.

على عليه‌السلام فرمود:

قد تكفل لكم بالرزق و امرتم بالعمل . (٩٨)

خدا روزى شما را تضمين كرده و به كار و كوشش امر نموده است .

در جمله اى ديگر مى فرمايد:

به مورچه و كوچكى جثه آن بنگريد كه چگونه روى زمين راه مى رود و براى به دست آوردن روزى خود تلاش مى كند. (٩٩)

امام صادق عليه‌السلام به يكى از ياران خود فرمود:

لا تكسل عن معيشتك فتكون كلا على غيرك . (١٠٠)

از كار و تلاش كوتاهى مكن كه سربار ديگران قرار بگيرى .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كسى را كه كاهل بود گنج نيست |  | كه اندر جهان سود بى رنج نيست (١٠١ ) |

و حافظ در اين زمينه مى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مكن ز غصه شكايت كه در طريق طلب |  | به راحتى نرسيد آنكه زحمتى نكشيد (١٠٢) |

البته تلاش و كوشش تنها علت تامه ى تحصيل معاش و كسب روزى نيست چه بسا افرادى كه تلاش مى كنند اما به نتيجه مطلوب نمى رسند و گاهى هم تلاش نكرده به روزى بى حساب مى رسند اين واقعيت انسان را متوجه اين نكته اساسى مى سازد كه گرفتار بيمارى حرص و آز و دنياطلبى و غفلت از خداوند نگردد.

## چند نكته درباره رزق و روزى

١- مساله روزى بر اساس حساب دقيقى است كه پروردگار درباره بندگان دارد. چرا كه او نسبت به بندگانش آگاه و بيناست او پيمانه و ظرفيت وجودى هر كس را مى داند و طبق مصلحت به او روزى مى دهد.

سوال - آيا مفهوم سخن فوق اين نيست كه هر گاه انسان فقير و محروم است نبايد دست و پايى براى وسعت روزى كند. به احتمال اينكه خدا مصلحت او را در اين دانسته است ؟ پاسخ اين است كه گاهى كمبود روزى به خاطر سستى و تنبلى خود انسان است اين كمبودها و محروميتها خواست حتمى خداوند نيست . بلكه نتيجه اعمال اوست كه دامنگيرش شده البته اگر انسان نهايت تلاش خود را به كار گرفت در عين حال درها به روى او بسته شد بايد بداند در اين امر مصلحتى بوده . نبايد مايوس شود و بيتابى كند بايد به تلاش ‍ خود ادامه دهد و تسليم رضاى خدا باشد. (١٠٣)

سوال - اگر برنامه تقسيم روزى حساب شده است چرا گروهى را مى بينم كه روزى فراوان دارند و طغيان مى كنند و خداوند جلوى آنها را نمى گيرد؟ در پاسخ بايد به اين نكته توجه داشت كه گاهى گسترش روزى وسيله اى است براى امتحان و آزمايش در مال و ثروت خوشبختى نمى آورد و آگاهى ثروت يك نوع مجازات الهى است كه خداوند بنده اى را گرفتار آن مى سازد. (١٠٤)

سوال - در آياتى از قرآن آمده است كه خداوند روزى را براى هر كس كه بخواهد گسترده و براى هر كس بخواهد تنگ مى كند اين تعبير ممكن است اين توهم را ايجاد كند كه نظام روزى نظامى است كه به كلى از دست انسان خارج است بنابراين اگر گروهى متنعم و گروه ديگر محرومند همه آنها خواست خداست و كارى از ما ساخته نيست . پاسخ اين است اگر در عوامل تنگى و گستردگى روزى بينديشيم حقيقت روشن مى شود زيرا مشيت الهى مفهومش اراده بى حساب و كتاب نيست بلكه اراده اى است آميخته با حكمت .

حكمت خدا ايجاب مى كند هر كس تلاش و كوشش بيشترى داشته باشد روزيش را گسترده تر گرداند(وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) انسان بهره اى جز نتيجه تلاش و كوشش خود ندارد. (١٠٥)

٢- خداوند از بنده اش غافل نيست و در هر شرايطى روزى او را مى رساند در يك سفرى كه به شيراز رفته بودم به خدمت يكى از عرفاى آن ديار رسيدم ، او خاطره اى را از شخصى به نام كوچك على برايم تعريف كرد مى فرمود: كوچك على سالها براى عبادت به كوه نور شيراز مى رفت و براى خود اتاقكى در بالاى كوه ساخته بود و گاه چند روزى در ميان آن مى ماند او مى گفت يكى از روزهاى زمستانى كه به بالاى كوه رفته بودم برف سنگينى باريده بود توشه ام تمام شده بود سخت در مضيقه بودم از ترس حمله گرگها نمى توانستم به خانه برگردم كاملا مضطر شده بودم گفتم خدايا تو از بندگانت غافل نيستى خودت به فريادم برس . اندك زمانى گذشت ناگهان احساس كردم كسى در مى زند گفتم كيستى ؟ گفت برايت توشه آورده ام در را باز كن .

در را باز كردم توشه اى كه آورده بود تحويل گرفتم و از او تشكر كردم او گفت روز بعد كسى مى آيد و ظرف غذا را تحويل مى گيرد اگر آمد ظرفهاى غذا را به او بده . و من از بنده نوازى خداوند در شگفت بودم با خوشحالى از آن غذاها استفاده كردم . روز بعد جوان ديگرى آمد در زد در را باز كردم ، او گفت آيا شب گذشته كسى براى شما چيزى آورد گفتم بلى جوانى بود براى من غذا آورد او گفت من آمده ام ظرف هاى غذا را ببرم . وقتى ظرفهاى غذا را به او تحويل دادم از او پرسيدم راستى با چه انگيزه اى آن جوان در شب گذشته در ميان آن برف و سرما برايم غذا آورد او گفت : در منزل يكى از دوستان جمع بوديم همه نوع غذا و ميوه در اختيار داشتيم صحبت از شجاعت به ميان آمد و هر كسى خاطره اى را از خود تعريف مى كرد تا اين كه مطرح شد چه كسى مى تواند شجاعت خود را با رفتن پيش كوچك على آزمايش كند. و چنين شد كه آن جوان براى نشان دادن شجاعت خود آن غذا را براى شما آورد.

٣- يكى از مسائلى كه در رابطه با رزق و روزى مورد توجه بايد قرار گيرد خلاقيت است كه در تنگناهاى زندگى مى تواند راهگشا باشد. برخى از مردم با غفلت از اين سرمايه در بحران هاى زندگى زانوى غم بغل مى گيرند و دست از كار و تلاش مى كشند در حالى كه مى توان با خلاقيت و ابتكار در هر شرايطى براى خود كار ايجاد كرد. افراد بسيارى بوده اند كه وضعيت مطلوبى نداشته اند اما با خلاقيت توانستند ترقى نمايند در اينجا به چند نمونه از آن ها اشاره مى شود.

- جوانى كه از پيدا كردن كار مايوس شده بود با آوردن خاك در زير زمين خانه خود به كشت قارچ مشغول شد و توانست بدين وسيله مشكل خود را حل نمايد.

- جوانى كه يك چشم خود را در زمان جنگ ايران و عراق در سال ١٣٦٠ از دست داده بود با خاك اره و چسب چوب به توليد ميوه هاى زينتى تجسمى پرداخت و از اين طريق توانست براى خود خانه و زندگى فراهم نمايد.

- افراد زيادى هستند كه با كاغذهاى باطله ماسك و اسباب بازى هاى گوناگون مى سازند و از اين طريق امرار معاش مى كنند. در هر پايه تحصيلى و موقعيت اجتماعى مى توان خلاق بود.

در اين جا سوالى مطرح است كه چگونه مى توان خلاق بود، خلاقيت هميشه ذاتى نيست بلكه مى توان به تناسب استعداد و شرايط خود آن را كسب نمود و براى بدست آوردن اين ويژگى توجه به چند نكته لازم است :

الف - احساس نياز و انگيزه ى كار زيرا تا چنين احساسى نباشد خلاقيت معنا پيدا نمى كند.

ب - اراده و جديت براى داشتن كار

ج - مطالعه زندگى افراد كه با خلاقيت زندگى خود را سر و سامان داده اند. چنين افرادى را مى توان در هر سطحى و در هر شرايط زندگى در ميان هم سالان پيدا نمود.

٤- روزى تنها به زرنگى نيست ، چه بسيار انسانهاى ساده اى كه از نظر مال و ثروت وضع بهترى از انسانهاى زرنگ و زيرك دارند، پس نبايد به زرنگى خود مغرور شد. بلكه به دست آوردن روزى علاوه بر زيركى ، سعى و تلاش ‍ صحيح و از همه مهمتر به اتكا و توكل به خداوند مهربان نيازمند است . در حديث قدسى خطاب به يكى از انبياء آمده است :

اتدرى لما رزقت الاحمق ؟ قال لا. قال الله ليعلم العاقل ان طلب الرزق ليس بالاحتيال . (١٠٦)

هيچ مى دانى چرا انسان احمق و نادان را روزى مى دهم ؟ عرض كرد: نمى دانم ، خداوند فرمود: براى آنكه انسان عاقل بداند كه روزى بدست آوردن به زرنگى نيست .

٥- خداوند متعال كه خالق و رازق بندگان است دوست دارد كه در همه حال ارتباط بنده با او قطع نشود و انسان هميشه متوجه ذات بارى تعالى باشد، از اين جهت خداوند با اسباب مختلف توجه بنده را به سوى خود جلب مى كند.

از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده كه فرمود:

ابى الله ان يرزق عبده الا من حيث لا يعلم فان العبد اذا لم يعلم وجه رزقه كثر دعاوه . (١٠٧)

خداوند روزى بنده اش را از راهى را كه نمى داند مى رساند زيرا بنده زمانى كه نداند از چه راهى روزيش مى رسد دعايش زياد خواهد شد اگر بنده راه روزى را بطور كامل مى دانست از خداوند غافل مى شد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: در بنى اسرائيل مردى بود كه گرفتار فقر و تنگدستى شده بود. همسرش دائما او را به طلب رزق دعوت مى كرد و او راهى را براى طلب رزق نمى يافت . با دل شكستگى براى طلب رزق به خدا پناه برد؛ در خواب به او الهام شد كه دو درهم از مال حلال مى خواهى يا دو هزار درهم از حرام .

گفت دو درهم از حلال مى خواهم . به او الهام شد: از خواب برخيز، زير سرت نهاده شده . از خواب بيدار شد دو درهم زير سرش نهاده شده است آن دو درهم را برداشت و رفت بازار با يك درهم ماهى خريد و روانه منزلش ‍ شد.

چون به منزل رسيد همسرش تا ماهى را در دست شوهرش ديد نگاهى تندى به او كرد و سوگند ياد كرد كه اصلا دست به آن نخواهد زد. مرد فقير شكم ماهى را شكافت تا آن را پاك كند ناگهان ديد دو دُر، در شكم ماهى است و آن دو درم را به چهل هزار درهم فروخت . (١٠٨)

در روايت ديگر آمده است امام باقر عليه‌السلام فرمود: در بنى اسرائيل عابدى بود كه حرفه اى داشت و زندگى اش را اداره مى كرد، روزى گرفتار تنگ دستى شد، همسرش لباسى كه بافته بود به او داد تا آن را بفروشد و خرج زندگى كند. او هر جا آن لباس را برد كسى از او نخريد. آمد نزديك دريا ديد صيادى است كه ماهى هاى زيادى صيد كرده آن لباس را به او داد و در عوض يك ماهى گرفت . ماهى را به خانه برد، چون شكم ماهى را شكافت ، ديد در شكم آن يك لولو وجود دارد آن را به ده هزار درهم فروخت . (١٠٩) و با آن مشكلش را حل كرد.

٦- بايد دانست كه روزى به دست خداوند متعال است و آنچه مقدر هر موجودى است به او مى رسد.

قرآن مى فرمايد:

(وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّـهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. )(١١٠)

چه بسا جنبنده اى كه قدرت حمل روزى خود را ندارد، خداوند او و شما را روزى مى دهد.

غم روزى را نخوريد كه روزى رسان خداست ، بسيارى از جنبندگانى كه ذخيره غذايى هم ندارند هر روز از اين خوان كرم ، روزى مى خورند جالب است بدانيد كه در ميان حيوانات و حشرات ، انواع كمى هستند كه همچون مورچگان و زنبور عسل مواد غذايى خود را از صحرا و بيابان به سوى لانه خود حمل و ذخيره می كنند. بلكه هر روز كه نو مى شود به دنبال روزى خود مى روند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه او از آسمان باران دهد |  | هم تواند كه ز رحمت نان دهد |
| گر جهان را پر در مكنون كنند |  | روزى تو چون نباشد چون كنند |
| بر سر هر لقمه بنوشته عيان |  | كه فلان بن فلان بن فلان |
| رزق از وى جو، مجو از زيد و عمر |  | مستى از وى جو، مجو از بنگ و خمر |
| اى زغم مرده كه دست از نان تهى است |  | حق غفور است و رحيم ، اين ترس چيست |

جنين تا در رحم مادر است ، غذاى مناسب با مزاجش ، خونى است كه از طريق بند ناف به او مى رسد.

هنگام تولدش كه فرا مى رسيد عالم زندگيش دگرگون مى شود و قدم به عرصه دنيا مى نهد دستگاه تغذيه اش دگرگون گرديده و غذاى او نيز عوض ‍ مى شود.

دهان ، جاى ناف را مى گيرد و خون تبديل به شير مى گردد و كودك مى تواند از طريق مكيدن پستان مادر نياز غذايى خود را تامين كند.

آرى خداوند روزى مخلوقات خود را پيش از وقت نيازشان مهيا فرموده و كار رزق رسانى را به گونه اى عجيب به كار انداخته است .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون زمين را پا نباشد، جود او |  | آب را راند هماره سوى او |

حضرت لقمان به فرزندش مى گويد: فرزندم ، كسى كه در بدست آوردن روزى ، يقينش به خدا اندك است بايد از اين نكته عبرت بگيرد كه خداى متعال او را در سه مرحله از خلقتش روزى داد بدون آن كه خودش در آن ها تدبيرى داشته باشد، در رحم مادرش ، از شير مادرش ، از درآمد والدينش ، پس خداوند متعال در اين مرحله نيز روزى او را خواهد داد. (١١١)

س) اگر روزى همه تضمين شده پس چرا گروهى گرسنه اند.

ج) در پاسخ به سوال فوق بايد به اين نكات توجه كرد.

١- تامين و تضمين روزى به اين معنا نيست كه آن را به در خانه افراد بفرستد بلكه خداوند زمينه ها را فراهم مى كند و تلاش و كوشش انسان مايه تحقق و به فعليت رسيدن اين زمينه ها است .

ثانيا اگر انسانهايى حقوق ديگران را غصب كنند و روزى آنها را به ظلم از آنها بگيرند ديگر به عدم تامين روزى از ناحيه خدا نيست و به تعبير ديگر علاوه بر مساله تلاش و كوشش وجود عدالت اجتماعى نيز شرط تقسيم عادلانه روزيها است و اگر گفته شود خداوند چرا جلو ظلم ظالمين را نمى گيرد مى گوييم اساس زندگى بشر بر آزادى اراده است تا همگى آزمايش شوند نه به اجبار و اكراه وگرنه تكامل صورت نخواهد گرفت .

ثالثا منابع زيادى براى تغذيه انسانها در همين كره خاكى وجود دارد كه بايد با هوش و درايت آنها را كشف و به كار گرفت و اگر انسان در اين زمينه كوتاهى كند مقصر خود اوست . (١١٢)

٧- هرگز نبايد تصور كرد كه وسعت رزق دليل بر محبت خدا و تنگى معيشت دليل بر خشم و غضب اوست . زيرا در هر كارى حكمتى نهفته است گاه خداوند به وسيله روزی انسان را آزمايش مى كند و اموال سرشار در اختيارش قرار مى دهد.

٨- هرگز نبايد محروميت هاى ناشى از تنبلى و سستى را به حساب تقسيم روزى از ناحيه خدا گذاشت .

٩- حرام خورى موجب كمى رزق مى شود. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

كثره السحت يمحق الرزق ؛

كثرت حرام روزى را نابود مى كند. (١١٣)

١٠- خوش زبانى و خوش گويى موجب توسعه روزى مى شود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

طيب الكلام يزيد فى الارزاق ؛

خوش زبانى روزى را زياد مى كند.

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: سخن خوب مال را زياد و به روزى بركت مى دهد و مرگ را به تاخير مى اندازد و انسان را محبوب اهل خود قرار مى دهد. (١١٤)

١١- نيكى به خانواده موجب توسعه روزى مى شود.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من حسن بره باهل بيته زيد فى رزقه . (١١٥)

كسى كه با اهل خانه خود نيكى كند روزى اش زياد مى شود.

## ازدواج

يكى از سنت هاى الهى براى توسعه رزق ازدواج است قرآن مى فرمايد:

(وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّـهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.) (١١٦)

مردان و زنان بى همسر خود را همسر دهيد، همچنين غلامان و كنيزان صالح و درست كارتان را؛ اگر فقير و تنگ دست باشند، خداوند آنان را از فضل خود بى نياز مى سازد؛ خداوند گشايش دهنده و آگاه است .

از پيامبر نقل شده است صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اتخذوا الاهل فانه ارزق لكم . (١١٧)

همسر اختيار كنيد كه وجود او روزى شما را زياد مى كند.

و نيز فرمود:

التمسوا الرزق بالنكاح . (١١٨)

به وسيله ازدواج روزى و رزق بطلبيد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: به مردان عزب خود زن دهيد، زيرا با اين كار خداوند اخلاق آنان را نيكو مى گرداند و روزيشان را زياد مى كند و بر جوانمرديهاى آنان مى افزايد. (١١٩)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: شخصى آمد خدمت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و مشكلات مادى خود را مطرح ساخت ، حضرت فرمود:

«ازدواج كن تا مشكلاتت برطرف شود او نيز ازدواج كرد و خداوند به او وسعت داد. (١٢٠)

بسيارند كسانى كه در تجريد با فقر و تنگدستى زندگى مى كردند و پس از ازدواج شرايط رفاه برايشان فراهم شده است . و در مثل گفته اند: زن و زندگى ، زيرا در حال تجريد، انسان انگيزه چندانى براى كار و تلاش و خانه و زندگى ندارد. ولى پس از ازدواج با دلبستگى به زندگى ، هم انگيزه كار و تلاش انسان بيشتر شده و هم سرمايه گذارى ، و توجه به خانواده افزايش ‍ مى يابد. و از همه مهمتر خداوند عنايت ويژه اى به آنان نموده و با سبب سازى هاى فراوان زندگى آنان را تامين مى نمايد.

شخصى مى گفت : وقتى از پدر و مادر خواستم كه زمينه ى ازدواج مرا فراهم كنند، پدرم گفت : به چه اميدى مى خواهى ازدواج كنى ؟! نه شغلى دارى و نه مدرك قابل ملاحظه اى ! در جواب گفتم : تنها اميد من به رحمت خداست ؟ اوست كه روزى همه را مى رساند و اوست كه از پدر و مادرها خواسته است زمينه ازدواج فرزند جوانشان را فراهم كنند و وعده داده است كه اگر آنان فقير باشند، آنها را بى نياز كند. اين سخنان آنچنان به دل پدر و مادرم نشست كه به زودى زمينه هاى ازدواج مرا فراهم كردند و طولى نكشيد كه خداوند همه كمبوديهاى زندگيم را برطرف نمود و امروز با تمام وجود به وعده هاى خداوند ايمان دارم و با همان باور و اعتقاد زمينه ى ازدواج فرزندانم را فراهم كردم و با تمام وجود سبب سازى خداوند را در زندگيم احساس مى كنم .

درباره صاحب بن عباد (١٢١) نوشته اند: هر روز يك دينار به اولين فقيرى كه برخورد مى كرد، مى داد. او به وكيل خرج خود سپرده بود كه هر روز آن مبلغ را زير بساط او بگذارد تا او از آنجا بردارد و صدقه بدهد. روزى دست به زير بساط كرد، ديد خالى است و وجه ، فراموش شده ، فال بد زد كه مبادا اجل اش نزديك شده باشد. دستور داد فرش و رختخواب و بساط و هر چه در آن اطاق بود همه را بر داشته با او بردند تا اينكه به يك مرد نابينايى رسيدند، صاحب بن عباد دستور داد همه آن اموال را به او بدهند. به او گفتند: اينها را تحويل بگير. او گفت : من اول فقير نبودم ولى اخيرا دستم از مال دنيا تهى شده است . دخترى داشتم مى خواستم او را شوهر بدهم از جهت جهيزيه او معطل مانده بودم و فكرم بجايى نمى رسيد و مادرش كه اين زن باشد، اصرار داشت كه هر طور شده جهيزيه دختر فراهم شود و من نمى توانستم تهيه كنم . ناچار گفتم : دستم را بگير، ببر بيرون ، شايد خداوند وسيله اى فراهم كند و خداوند چنين فراهم نمود. صاحب بن عباد وقتى ماجراى او را شنيد سجده شكر به جاى آورد و سپس ساير اسباب جهيزيه او را تهيه نمود. (١٢٢)

## صدقه دادن

يكى از عوامل توسعه رزق صدقه است قرآن مى فرمايد:

( وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ )؛

خداوند صدقات را افزايش (نمو) مى دهد (١٢٣)

علامه طباطبايى در توضيح آيه فوق مى فرمايد: نمو كردن ، لازمه قهرى صدقه است و از آن جدا شدنى نيست . چون موجب محبت و جذب قلوب مى شود و امنيت را گسترش مى دهد و دهها انسان را از رفتارهايى نذير اختلاس ، دزدى و غصب باز مى دارد و نيز موجب اتحاد و مساعدت بين مسلمانان مى گردد و اينها موجب مى شود كه مال آدمى زياد شود لذا پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: (١٢٤)

تصدقوا فان الصدقه تزيد فى المال . (١٢٥)

زياد صدقه بدهيد زيرا صدقه موجب ازدياد مال مى گردد.

و نيز فرمود:

اكثرو من الصدقه ترزقوا؛

زياد صدقه بدهيد تا روزى داده شويد. (١٢٦)

على عليه‌السلام فرمود:

هر گاه تنگ دست شديد با صدقه دادن با خدا معامله كنيد. (١٢٧)

نيز امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

استزلوا الرزق بالصدقه . (١٢٨)

با صدقه دادن اسباب نزول رزق را فراهم كنيد.

روزى امام صادق عليه‌السلام به فرزند خود محمد فرمود: پسر جان ، از مخارج چقدر زياد آمده . عرض كرد: چهل دينار. فرمود: آن را صدقه بده . او گفت : در اين صورت ديگر چيزى نخواهد ماند. حضرت فرمود:

اما علمت ان لكل شيى ء مفتاحا و مفتاح الرزق الصدقه (١٢٩)

آيا نمى دانى هر چيزى كليدى دارد و كليد روزى صدقه است .

پس اينك چهل دينار را به عنوان صدقه بده . او امر امام را انجام داد. بيش از ده روز نگذشته بود كه از محلى مبلغ چهار هزار دينار براى آن جناب رسيد حضرت فرمود: پسر جان براى خدا چهل دينار داديم خداوند چهار هزار دينار عوض آن را داد. (١٣٠)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله با اصحاب خود نشسته بود، پيرمردى را ديد كه عبور مى كند حضرت فرمود: اين پيرمرد خاركن براى كندن خار به صحرا مى رود، ولى مى ميرد. اصحاب بعد از چند ساعتى ديدند اين پيرمرد بازگشت . عرض كردند: يا رسول الله چه شد كه فرموديد برنمى گردد! حضرت پيرمرد را صدا كرد، او نزديك پيامبر آمد، حضرت فرمود: بار خار را بر زمين بگذار و باز كن . هنگامى كه بار را باز كرد ديدند كه مار بزرگى در ميان است . حضرت فرمودند: مقدر بود اين مار پيرمرد را بزند ولى صبح صدقه داد و اين بلا را دفع كرد. (١٣١)

حضرت عيسى عليه‌السلام عروسى را ديدند فرمودند: امشب شب خوشحالى اوست ولى روز بعد عزاى او.

عده اى از منافقين كه سخن او را شنيدند گفتند: ببينيم و تعريف كنيم . روز بعد ديدند كه خبرى كه حضرت عيسى عليه‌السلام فرموده بودند محقق نشد لذا شروع به انتقاد از حضرت عيسى نمودند. او فرمود: برويم منزل او. به اتفاق به منزل عروس رفتند. حضرت عيسى عليه‌السلام به او فرمود: تو ديشب چه كارى انجام دادى . او گفت : شب عروسى كه هر كسى كارى را به عهده گرفته بود، فقيرى آمد تقاضاى كمك كرد. كسى به او توجه نداشت لذا من مقدارى به او صدقه دادم . حضرت فرمود: حال ، رختخواب او را كنار بزنيد. ديدند يك مار بزرگ سياهى در زير رختخواب اوست كه دم خود را به دهانش گرفته . حضرت فرمود به وسيله صدقه خطر را برطرف كرده اى . (١٣٢)

## ميهمان نوازى

يكى از عوامل توسعه رزق مهمان است . روزى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله در جمع اصحابش فرمود:

اذا اراد الله بقوم خيرا اهدى اليهم قالوا و ما تلك الهديه قال : الضيف ينزل برزقه و يرتحل بذنوب اهل البيت . (١٣٣)

خداوند زمانى كه بخواهد به قومى خيرى دهد، هديه اى به آنان مى دهد. عرض كردند: آن هديه چيست ؟ حضرت فرمود: ميهمان است ، او با روزى خود وارد بر صاحب خانه مى شود و با رفتن اش گناهان اهل خانه بخشيده مى شود.

گاهى انسان با خود فكر مى كند كه من خرج خود و خانواده خود را به سختى در مى آورم ، چگونه مى توانم خرج ميهمان را هم بدهم و از او پذيرايى كنم ، اما با آمدن ميهمان شرايط پذيرايى مهيا مى شود كه گاه خود در حيرت مى ماند؛ بسيارى از كسانى كه ميهمان بيشترى دارند درآمد چندانى ندارند اما خداوند به نحوى مشكل آنها را حل مى كند؛ گاهى قبل از آمدن مهمان و گاه با آمدن ميهمان و گاهى بعد از رفتن مهمان . لذا على عليه‌السلام فرمودند:

تنزل المعونه على قدر المونه (١٣٤)

كمك به ميزان نياز نازل مى شود.

خلاصه اينكه خداوند رزاق است و گاه رزق خود را در خانه خود مى دهد و گاه در خانه ميزبان .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رزق ما با پاى مهمان مى رسد از خوان غيب |  | ميزبان ماست آن كس ‍ مى شود مهمان ما |

البته مهمان نوازى هر كس بايد به ميزان توانش باشد بايد از اسراف و تبذير دورى نمايد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

لا نتكلف للضعيف ما ليس عندنا و نقدم اليه ما حضرنا. (١٣٥)

ما به خاطر مهمان (براى تهيه) چيزى كه نداريم خود را به زحمت نمى اندازيم و آنچه داريم برابر مهمان قرار مى دهيم .

شخصى حضرت على عليه‌السلام را به ميهمانى دعوت كرد، حضرت فرمود: با سه شرط مى پذيرم : از بيرون خانه چيزى تهيه نكنى ، آنچه را كه در خانه دارى از ما دريغ نكنى ، بر خانواده خود سخت نگيرى . آن شخص اين شرايط را پذيرفت و حضرت دعوتش را اجابت كرد. (١٣٦)

## اخلاق نيكو

يكى از اسباب توسعه روزى اخلاق نيكو است زيرا مردم در هر كارى با كسى كه اخلاق خوبى دارد بيشتر همكارى مى كنند تا كسى كه از اخلاق شايسته برخودار نيست . امام صادق عليه‌السلام فرمود:

حسن الخلق يزيد فى الرزق .

اخلاق نيكو روزى را زياد مى كند. (١٣٧)

پيامبر اكرم فرمود:

حسن الخلق من الدين و هو يزيد فى الرزق . (١٣٨)

اگر عوامل موفقيت يك كاسب را مورد تحليل و بررسى قرار دهيم خواهيم ديد بخش عمده اى از عوامل موفقيت او مربوط به خوش اخلاقى و خوش ‍ رويى او است ، لذا قرآن مهم ترين عامل موفقيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله اسلام را خلق عظيم او مى داند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آنكه به اخلاق نكو خو گرفت |  | در دو جهان رتبه نيكو گرفت |
| خلق و خدايش همه دارند دوست |  | فعل نكو زاده خلق نكوست |

## تقوا و پرهيزگارى

تقوى و پرهيزگارى يكى از عوامل توسعه رزق محسوب مى شود. تقوا يك نيروى كنترل درونى است كه انسان را در برابر طغيان شهوات حفظ مى كند و به همين دليل على عليه‌السلام تقوا را به عنوان يك دژ در برابر خطرات گناه شمرده است آنجا كه مى فرمايد:

اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز؛

بدانيد اى بندگان خدا تقوا دژى است مستحكم و غير قابل نفوذ. (١٣٩)

قرآن مى فرمايد:

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ )؛ (١٤٠)

بدانيد كه خدا با متقين است .

(وَمَن يَتَّقِ اللَّـهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا ﴿[٢](http://tanzil.ir/#65:2)﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ) (١٤١)

هر كسى تقواى الهى پيشه كند، خداوند راه نجاتى براى او فراهم مى كند و او را از جايى كه گمان ندارد روزى مى دهد.

و لو اءن اهل القرى ءامنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض . (١٤٢ )

و اگر اهل شهرها و آباديها ايمان مى آورند و تقوا پيشه مى كردند بركاتى از آسمان بر روى آنها مى گشوديم . (١٤٣)

درباره آيات فوق چند نكته قابل ذكر است :

١- بركات جمع بركت است به معناى ثبات و استقرار چيزى است و به هر نعمت و موهبت پايدار اطلاق مى گردد.

در برابر موجودات بى بركت كه زود فانى و نابود مى گردد.

٢- ايمان و تقوا نه تنها سبب نزول بركات الهى مى شود بلكه باعث مى گردد كه آنچه كه در اختيار دارد بخوبى استفاده كند.

٣- اگر ايمان و تقوا موجب نزول انواع بركات الهى است و نقطه مقابل آن باعث سلب بركات است چرا مشاهده مى كنيم ملتهاى بى ايمان غرق ناز و نعمتند در حالى كه جمعى از افراد با ايمان به سختى روزگار مى گذرانند؟! پاسخ سوال فوق با توجه به دو نكته روشن مى گردد.

الف - اينكه تصور مى شود ملتهاى فاقد ايمان و تقوى غرق در ناز و نعمتند اشتباه بزرگى است اگر به درون اين جوامع نفوذ كنيم و دردهاى جانكاهى كه روح و جسم آنها را درهم مى كوبد از نزديك ببينيم قبول خواهيم كرد كه بسيارى از آنها از بيچاره ترين مردم روى زمين هستند بگذريم از اينكه همان پيشرفت نسبى آنان نتيجه بكار بستن اصولى همانند تلاش ، نظم ، حس ‍ مسئوليت است كه در متن تعليمات انبياء قرار دارد. و از نظر قرآن داشتن سرمايه هاى مادى و وسايل تجملاتى دنيا به قدرى در پيشگاه خداوند بى ارزش است كه مى بايست تنها نصيب افرادى بى ارزش همچون كفار و منكران حق باشد و اگر مردم كم ظرفيت و دنيا طلب به سوى بى ايمانى و كفر متمايل نمى شدند خداوند اين سرمايه ها را تنها نصيب اين گروه منفور مى كرد (١٤٤) تا همگان بدانند مقياس ارزش و شخصيت انسان به اين امور نيست كه البته امكانات مادى چيز بدى نيست مهم اين است كه به آنها به صورت يك ابزار نگاه شود نه يك هدف متعالى و نهايى .

ب - اينكه گفته مى شود چرا جوامعى كه داراى ايمان و تقوا هستند عقب مانده اند اگر منظور از ايمان و پرهيزگارى تنها ادعاى اسلام و ادعاى پايبند بودن به اصول تعليمات انبياء بوده باشد قبول داريم چون افرادى عقب مانده ايم ولى مى دانيم حقيقت ايمان و پرهيزگارى چيزى جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شئون زندگى نيست و اين امرى است كه با ادعا تامين نمى گردد با نهايت تاسف امروز اصول تعليمات اسلام و پيامبران خدا در بسيارى از جوامع اسلامى متروك يا نيمه متروك مانده است . و چهره اين جوامع چهره مسلمانان راستين نيست اسلام دعوت به پاكى و درستكارى و امانت و تلاش مى كند كو آن امانت و تلاش ، اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهى مى كند كو آن علم و آگاهى سرشار، اسلام مسلمانان را دعوت به قدرت و اقتدار مى كند. آيا به راستى مسلمانان اقتدار دارند؟ و با اين حال عقب مانده اند؟ (١٤٥)

٤- اين ويژگى «تقوى» در هر شخصى باشد موجب محبوبيت او مى شود. در اينجا به دو نمونه اشاره مى نماييم .

شخصى بنام «رحيم اصغرى» كه به ژاپن سفر كرده بود در اثر تقوا و پاكى آنچنان تاثيرى در محيط كارش گذاشت كه صاحب شركت مسلمان شد و او را سهامدار شركت اش نمود. خانم «تويوكوكانگو» از استان «ناگونوو» كه صاحب يك شركت توليدى مى باشد، درباره نحوه اسلام آوردن خود و مادرش گفت : قبلا از اسلام اطلاعى نداشتيم فقط اسم «الله» و «قرآن» را شنيده بودم ، اما از زمانى كه آقاى «رحيم اصغرى» در شركت من مشغول كار شد اطلاعات دقيقترى از اين دين آسمانى به دست آوردم تا حدى كه همراه مادرم به ايران آمديم و مسلمان شديم وى افزود: وقتى رحيم را مى ديدم كه بر خلاف جوانهاى هم سن خود به معنويت فكر مى كند و نماز به جا مى آورد يا روزه مى گيرد. تعجب مى كردم كه چگونه يك جوان در چنان محيطى علاوه بر توجه به نماز، هنگام كار روزه هم مى گيرد و غذا نمى خورد. علت را از رحيم پرسيدم . او عمل به دستورات اسلام و قرآن را دليل دورى از گناه ذكر كرد و كم كم رفتار ايشان بر من و مادرم تاثير گذاشت و از اينكه رحيم باعث شد بين من و خداى واحد ارتباطى ايجاد شود بسيار خوشحالم و اين وضعيت موجب شد تا من رحيم را به فرزندى خود قبول كنم و او همانند پنج فرزند ديگرم صاحب ارث و سهامدار شركت نمايم و در دوره كهولت نيز سرپرستى خود را به پسرخوانده ام (رحيم) واگذار كرده ام . (١٤٦)

در يكى از پادگانهاى آموزشى سربازى بود از يكى از روستاهاى كرمان به جهت تقوا و پاكى كه داشت ، محبوبيت ويژه اى بين فرماندهان پيدا كرد و همه از پاكى و تقواى او تعريف مى كردند و او را به خانه خود دعوت مى نمودند. در پايان خدمت سربازى در نامه اى به فرمانده اش نوشت : با اينكه من اهل روستا هستم و موقعيت اجتماعى خاصى ندارم ميل دارم داماد شما بشوم . وقتى نامه دست فرمانده رسيد او نامه را به دخترش داد تا خود تصميم بگيرد. دختر بعد از مطالعه نامه و تحقيق درباره او گفت : به خاطر پاكى اش حاضرم همسر او بشوم . خانواده اش هم كه شناخت كافى از آن جوان داشتند موافقت كردند.

## شكر

شكر عامل موثرى در افزايش نعمت ها و الطاف الهى است به طورى كه خداوند به صراحت در قرآن بدان اشاره كرده و فرموده است :

(لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن) (١٤٧)

اگر شكرگزارى كنيد (نعمت خود را) بر شما خواهيم افزود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من اعطى الشكر اعطى الزياده (١٤٨)

كسى كه توفيق شكر يابد افزايش نعمت هم نصيب او خواهد شد.

شكر نعمتها آن است كه هر چيزى در راه مشروع صرف شود نه در مسير حرام - شكر نعمت به اين است كه انسان آنرا از خدا بداند نه از اموال خود.

شكر نعمت ها در روايات به گونه هايى مختلف مطرح شده است .

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

شكر النعمه اجتناب المحارم ؛ (١٤٩)

شكر نعمت ها به دورى از حرام و گناه است .

امام كاظم عليه‌السلام فرمود:

يادآورى كردن نعمت هاى الهى شكر محسوب مى شود. (١٥٠)

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

شكر نعمت ها به دورى از حرام و گناه است . (١٥١)

و همچنين امام كاظم عليه‌السلام فرموده : يادآورى كردن نعمتهاى الهى شكر محسوب مى شود. (١٥٢)

## مشكل گشايى

يكى ديگر از عوامل سبب سازى كه موجب رفع مشكلات انسان مى شود مشكل گشايى است . پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من قضى لمومن حاجه قضى الله له حوائج كثيره ادناهن الجنه (١٥٣)

كسى كه حاجتى از مومن برآورد، خداوند حاجات زيادى از او برمى آورد كه كمترين آنها بهشت است .

و نيز فرمود:

ان الله فى عون المومن مادام المومن فى عون اخيه المومن (١٥٤)

خداوند ياور مومن است تا زمانى كه او ياور برادرش باشد.

## نذر

يكى از عوامل سبب سازى نذر است چنان كه مادر حضرت مريم عليها‌السلام براى بچه دار شدن (١٥٥) نذر كرد و بچه دار شد و يا حضرت على عليه‌السلام براى شفاى فرزندانش نذر كرد و آنها شفا يافتند. (١٥٦)

خانواده اى در ساختمان استيجارى مخروبه اى زندگى مى كردند و از محيط و شلوغى در عذاب بودند، پدر خانواده نذر كرد كه اگر خداوند به او خانه اى بدهد هر ساله براى امام حسين عليه‌السلام احسان بدهد. مدتى بعد صدا و سيما گزارشى از محل آن خانه از تلويزيون پخش كرد كه با ديدن آن گزارش فرد خيرى يك واحد آپارتمان براى آن خانواده خريدارى نمود.

## دعا

دعا يكى از عوامل و زمينه هاى سبب سازى است .

قرآن از پيامبرانى ياد مى كند كه آنها در سختى ها و بلاها به وسيله دعا توانسته اند از گرفتارى ها رهايى يابند در اينجا بر چند نمونه از آنها اشاره مى نماييم .

(وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (١٥٧)

به ياد آور ايوب را هنگامى كه پروردگار خود را خواند و عرضه داشت ناراحتى و درد و بيمارى و مشكلات و گرفتارى به من روى آورده است و تو ارحم الراحمينى .

آيه بعد مى گويد به دنبال اين دعاى ايوب خواسته اش را اجابت كرديم و رنج و ناراحتى او را برطرف ساختيم .

(فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ ۖ ) (١٥٨)

و خانواده او را به او باز گردانديم و همانندشان را به آنها افزوديم تا رحمتى از ناحيه ما بر آنها باشد و هم يادآورى و تذكرى براى عبادت كنندگان .

٢-( وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿[٨٩](http://tanzil.ir/#21:89)﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ) (١٥٩)

زكريا را به ياد آور كه در آن هنگام كه پروردگارش را خواند و عرض كرد پروردگارا مرا تنها مگذار و (فرزند برومندى به من عطا كن) و تو بهترين وارثانى - ما دعاى او را مستجاب كرديم و «يحيى» را به او بخشيديم .

(إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿[٩](http://tanzil.ir/#8:9)﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّـهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ۚ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّـهِ ۚ إِنَّ اللَّـهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.) (١٦٠ )

(به ياد آور) زمانى را (كه از شدت ناراحتى در ميدان بدر) از پروردگارتان كمك خواستيد و او خواسته شما را پذيرفت . (و گفت :) من شما را با يك هزار از فرشتگان كه پشت سرهم فرود مى آيند يارى مى كنم . ولى خداوند، اين را فقط براى خوشحالى و اطمينان قلب شما قرار داد وگرنه ، پيروزى جز از طرف خداوند نيست و خداوند عزيز و حكيم است .

و در آيه ديگرى مى فرمايد:

(وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّـهُ بِبَدْرٍ...)

خداوند شما را در بدر يارى كرد. (١٦١)

يكى از نكاتى كه در مورد جنگ بدر از آيات الهى استفاده مى شود تاثير دعا و نيات صادقه در تغيير سرنوشت انسان مى باشد.

حضرت موسى عليه‌السلام پس از رفتن دختران شعيب به زير سايه درختى پناه برد و در آن جا استراحت نمود و با خدا مناجات نمود و فرمود:

(فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ.) (١٦٢)

بارخدايا هر خير و نيكى بر من فرستى به آن نيازمندم .

خداوند متعال هم وسايل اجابت درخواست او را فراهم نمود. ناگهان ديد حضرت شعيب دخترش را براى دعوت او فرستاده است و بدين وسيله هم غذا و هم وسيله استراحت او فراهم شد و هم زمينه ازدواج او.

على عليه‌السلام مى فرمايد:

الدعاء مفاتيح النجاح و مقاليد الفلاح . (١٦٣)

دعا كليدهاى نجات و گنجينه هاى رستگارى است .

امام حسين عليه‌السلام در عرفه مى فرمايد:

يا مقيض الركب ليوسف فى البلد القفر و مخرجه من الجب .

اى فرود آورنده كاروان براى نجات يوسف در بيابان بى آب و بيرون آورنده او از چاه .

و جاعله بعد العبوديه ملكا يا راده على يعقوب بعد ان ابيضت عيناه من الحزن

و قرار دهنده او بعد از بندگى به سلطنت ، اى برگرداننده يوسف به يعقوب پس از آنكه چشمانش از حزن و اندوه سفيد شد.

يا كاشف الضر و البلوى عن ايوب و ممسك يدى ابراهيم عن ذبح ابنه .

اى برطرف كننده زيان و بلا از ايوب و نگهدارنده دست ابراهيم از ذبح فرزندش .

يا من استجاب لذكريا فوهب له يحيى ولم يدعه فردا وحيدا.

اى كه مستجاب كرد براى زكريا و بخشيد به او يحيى را و او را تنها نگذاشت .

يا من اخرج يونس من بطن الحوت يا من فلق البحر لبنى اسرائيل فانجاهم و جعل فرعون و جنوده من المغرقين . (١٦٤)

اى كسى كه يونس عليه‌السلام را از شكم ماهى بيرون آورد و اى كه دريا را براى بنى اسرائيل شكافت و نجاتشان داد و فرعون و لشكرش را از غرق شدگان قرار داد.

در تاريخ آمده است :

قوم يونس پس از آنكه نشانه هاى نزول عذاب الهى را مشاهده كردند، با راهنمايى مرد دانشمند و كاردانى كه در ميان آنها بود، همگى از شهر بيرون رفتند و به تضرع و دعا به درگاه خدا پرداختند و از كارهاى نادرست خود ابراز ندامت و پشيمانى كردند تا آنكه مشمول رحمت پروردگار قرار گرفتند و عذاب از آنها برداشته شد و بدين ترتيب تا فرا رسيدن اجل معين و قطعى به زندگى خود ادامه دادند. (١٦٥)

بديهى است كه عذاب يا برداشته شدن آن ، هر يك معلول و عوامل خاصى بوده است . پيروى نكردن آنان از پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ، مخالفت با او عامل نزول عذاب الهى بوده است و استغفار و دعا و ابراز ندامت به درگاه خدا نيز عامل برداشته شدن عذاب بود.

حضرت على عليه‌السلام فرمود: امواج بلا را با دعا از خود برانيد. (١٦٦)

## دعاى پيرمرد گرفتار

|  |  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| پيرمردى مفلس و برگشته بخت | |  | | روزگارى داشت ، ناهموار و سخت | | |
| هم پسر، هم دخترش بيمار بود | |  | | هم بلاى فقر و هم ، تيمار بود | | |
| اين دوا مى خواستى آن يك پزشك | |  | | اين غذايش آه بودى ، آن سرشك | | |
| اين عسل مى خواست ، آن يك شوربا | |  | | اين لحافش پاره بود، آن يك قبا | | |
| روزها مى رفت بر بازار و كوى | |  | | نان طلب مى كرد و مى برد، آبروى | | |
| دست بر هر خود پرستى مى گشود | |  | | تا پشيزى بر پشيزى ميفزود | | |
| هر اميدى را روان مى شد ز پى | |  | | تا مگر، پيراهنى بخشد به وى | | |
| شب بسوى خانه مى آمد زبون | |  | | قالب از نيرو، تهى دل ، پر ز خون | | |
| روز سائل بود و شب بيمار دار | |  | | روز از مردم ، شب از خود شرمسار | | |
| صبحگاهى رفت و از اهل كرم | |  | | كس ندادش نه پشيز و نه درم | | |
| از درى مى رفت حيران بر درى | |  | | رهنمود، اما نه پايى نه سرى | | |
| ناشمرده بر زن و كويى نماند | |  | | ديگرش پاى تكاپويى نماند | | |
| درهمى در دست و در دامن ، نداشت | |  | | ساز برگ خانه برگشتن نداشت | | |
| رفت سوى آسيا هنگام شب | |  | | گندمش بخشيد دهقان يك دو جام | | |
| زد گره در دامن ، آن گندم ، فقير | |  | | شد روان و گفت كاى حى قدير | | |
| گر تو پيش آرى به فضل خويش دست | | | | |  | برگشايى هر گره كايام پست | |
| چون كنم يا رب در اين فصل شتا | | | | |  | من عليل و كودكانم ناشتا | |
| مى خريد اين گندم از يك جاى كس | | | | |  | هم عسل زان مى خريدم هم عدس | |
| آن عدس در شوربا مى ريختم | | | | |  | وآن عسل با آب مى آميختم | |
| درد اگر باشد يكى ، دارو يكى است | | | | |  | جان فداى آنكه درد او يكى است | |
| بس گره بگشوده اى از هر قبيل | | | | |  | اين گره را نيز بگشا از جليل | |
| اين دعا مى كرد و مى پيمود راه | | | | |  | ناگه افتادش به پيش پا، نگاه | |
| ديد گفتارش فساد انگيخته | | | | |  | وان گره بگشوده ، گندم ريخته | |
| بانگ برزد، كاى خداى دادگر | | | | |  | چون تو دانايى نمى داند، مگر | |
| سالها نرد خدايى باختى | | | | |  | اين گره را زان گره نشناختى | |
| اين چه كار است ، اى خداى شهر و ده | | | | |  | فرقها بود اين گره را زان گره | |
| چون نمى بيند چو تو، بيننده اى | | | | |  | كاين گره را برگشايد بنده اى | |
| تا كه بر دست تو دادم كار را | | | | |  | ناشتا بگذاشتى ، بيمار را | |
| هر چه در غربال ديدى بيختى | | | | |  | هم عسل هم شوربا را ريختى | |
| من ترا كى گفتم ، اى يار عزيز | | | | |  | كاين گره بگشاى و گندم را بريز | |
| آن گره را چون نيارستى گشود | | | | |  | اين گره بگشودنت ديگر چه بود | |
| الغرض برگشت مسكين دردناك | | | | |  | تا مگر برچيند آن گندم ز خاك | |
| چون براى جستجو خم كرد سر | | | | |  | ديد افتاده يكى هميان زر | |
| سجده كرد و گفت كاى رب و دود | | | | |  | من چه دانستم ترا حكمت چه بود | |
| هر بلايى كز تو آيد رحمتى است | | | | |  | هر كه را فقرى دهى آن دولتى است | |
| تو بسى ز انديشه برتر بوده اى | | | | |  | هر چه فرمان است خود فرموده اى | |
| ز آن بتاريكى گذارى بنده را | | | | |  | تا ببيند آن رخ تابنده را | |
| تيشه ، زان بر هر رگ و بندم زنند | | | | |  | تا كه با لطف تو، پيوندم زنند | |
| گر كسى را از تو دردى شد نصيب | | | | |  | هم سرانجامش تو گرديدى طبيب | |
| هر كه مسكين و پريشان تو بود | | | | |  | خود نمى دانست و مهمان تو بود | |
| رزق ، زان معنى ندادندم خسان | | | | |  | تا ترا دانم پناه بى كسان | |
| ناتوانى زان دهى بر تندرست | | | | |  | تا بداند كانچه دارد، ز آن تست | |
| زان به درها بردى اين درويش را | | | | |  | تا كه بشناسد، خداى خويش ‍ را | |
| اندرين پستى ، قضايم زان فكند | | | | |  | تا تورا جويم ، تو را خوانم بلند | |
| من به مردم داشتم روى نياز | | | | |  | گر چه روز و شب ، در حق بود باز | |
| من بسى ديدم خداوندان مال |  | | تو كريمى ، اى خداى ذوالجلال | | | |
| بر در دو نان چو افتادم ز پاى |  | | هم تو دستم را گرفتى اى خداى | | | |
| گندمم را ريختى ، تا زر دهى |  | | رشته ام بردى كه تا گوهر دهى (١٦٧ ) | | | |

## زمان امداد

هر چند خداوند همواره به تمام بندگانش امداد مى رساند و جهان غرق در رحمت و لطف اوست ولى گاهى براى ايجاد رشد و انس و ارتباط با خود بندگان را تحت فشار حوادث و ناملايمات قرار مى دهد و در همين شرايط نيز طبق لطف و مهربانى اش راههايى براى نجات و رهايى از مشكلات قرار داده يكى از آن دعا به هنگام اضطرار و نااميدى است .

قرآن مى فرمايد:

(أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ؛) (١٦٨)

چه كسى دعاى بيچارگان را به اجابت مى رساند و رنج ها را برطرف مى سازد؟

مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملى است كه از دائره قدرت انسان بيرون باشد آن هم از كسى كه قدرتش بى پايان است ولى اين درخواست نبايد تنها از زبان انسان صادر شود بلكه بايد از تمام وجود او برخيزد و زبان در اين قسمت نماينده و ترجمان تمام ذات وجود انسان باشد تكيه بر مضطر به اين دليل است كه يكى از شرايط اجابت دعا آن است كه انسان چشم از عالم اسباب برگيرد و تمام قلب و روحش را در اختيار خدا قرار دهد. همه چيز را از او بداند و حل هر مشكلى را از او بداند. در آن هنگام كه تمام درهاى عالم اسباب به روى او بسته شد خداوند نور اميد در دل انسان ايجاد مى نمايد و درهاى رحمت را به روى او مى گشايد. (١٦٩)

على عليه‌السلام فرمود:

عند تناهى الشده تكون الفرجه .

در اوج سختى ها گشايش ايجاد مى شود. (١٧٠)

روزى ، مادرى كه علاقه ى زيادى به فرزندش داشت ، خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيد و با ناراحتى گفت : «فرزندم به سفر رفته و علاقه ى شديدى به وى دارم و تا كنون برنگشته است». حضرت وى را به صبر فرا خواند. او نيز كمى آرام گرفت و رفت .

چندى بعد باز دوباره خدمت امام رسيد و بار ديگر حضرت وى را به صبر فرا خواند. بار سوم كه بازگشت ، به شدت اظهار ناراحتى كرد. و گفت : «مرا به صبر فرا مى خوانى». در حالى كه طاقتم تمام شده است . حضرت به وى فرمود: به منزل برو!فرزندت آمده است» وى پس از اين كه به خانه رفت فرزند خود را ديد خدمت حضرت باز گشت و پرسيد: از كجا دانستيد كه فرزندم از سفر بازگشته است ؟

حضرت فرمود: «وقتى گفتى صبرم تمام شده است ، فهميدم فرزندت آمده است زيرا وقتى صبر انسان تمام شود فرج فرا مى رسد. (١٧١)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بعد نوميدى بسى اميدهاست |  | از پس ظلمت بسى خورشيدهاست (١٧٢) |

## موانع استجابت دعا

اهل بيت عصمت و طهارت - كه مفسران قرآن كريم هستند - براى استجابت دعا موانعى را ذكر نموده اند كه به بعضى از آنها اشاره مى كنيم .

١- غفلت قلب

دعا يعنى درخواست از خداى متعال براى برآورده ساختن حاجت باشد و طبيعى است كه اين ارتباط در صورتى موثر است كه فقط ظاهر دعا مورد توجه نباشد، بلكه در باطن انسان توجه به خدا داشته باشد و فقط خدا را موثر در امور بداند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: اعلموا ان الله لا يقبل دعاء عن قلب غافل ؛ بدانيد كه خداوند دعايى كه از قلب غافل برخاسته باشد قبول نمى كند. (١٧٣)»

در واقع خداى متعال اين گنه بندگان خود را تاءديب و تربيت مى كند تا از راه خطا بازگشته و مسير صحيح هدايت الهى را در زندگى خود انتخاب كنند.

٢- منافات داشتن با حكمت الهى

خداى متعال بر اساس حكمت خود، اين عالم را طبق قوانين خاص اداره مى كند و هيچگاه اين قوانين را نقض نمى كند. بنابراين استجابت دعا بايد از مسير قوانين و سنن الهى جريان يابد و اگر دعايى نقض كننده اين مطلب باشد، مستجاب نمى شود؛ زيرا خداى متعال فقط كريم نيست ؛ بلكه حكيم نيز هست و هيچ صفتى از صفات او، صفت ديگرش را نقض نمى كند.

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

ان الله سبحانه لا ينقض حكمته فلذلك لا يقع الاجابه فى كل دعوه ؛ (١٧٤)

خداوند سبحان حكمت خويش را نقض نمى كند بنابراين هر دعايى را مستجاب نمى سازد.»

٣- عدم مصلحت

در ضمن شمارش علل گوناگونى كه باعث مى شود حاجات انسان سريعا اجابت نشود، يكى از مهم ترين آنها اين است كه گاهى انسان از خداوند چيزهايى را درخواست مى نمايد و فكر مى كند اجابت آن به نفع او مى باشد؛ حال آنكه در واقع اجابت آن درخواست ؛ به ضرر او است .

اين سخن ، اشاره به آيه ٢١٦ سوره «بقره» دارد كه مى فرمايد:

(وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...)

چه بسا چيزى را خوش نداشته باشيد حال آنكه خير شما در آن است و يا چيزى را دوست داشته باشيد، حال آنكه شر شما در آن است ... و همه اينها به خاطر جهل و يا محدوديت هايى است كه در انسان وجود دارد.

٤- گناهان اجتماعى

گناهان اجتماعى - مثل ترك امر به معروف و نهى از منكر - باعث عدم اجابت دعا است . پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «اگر امر به معروف و نهى از منكر را ترك كنيد، بدترين شما بر شما چيره خواهند شد، آن گاه نيكان شما دست به دعا بر مى دارند، ولى اجابت نمى شود.»

## خير خواهى

خير خواهى يكى از زمينه هاى سبب سازى است قرآن در آياتى چند به اين نكته اشاره دارد. در اينجا به دو نمونه از آنها اشاره مى شود.»

١- (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا ۖ وَمَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) (١٧٥)

هر كسى كه عمل نيك انجام دهد براى او پاداشى بهتر از آن است .

٢- (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا ) (١٧٦)

هر كسى كار نيكى به جا آورد ده برابر آن پاداش دارد.

دانشجويى خاطره جالبى داشت و مى گفت : حدود يك سال پيش در محله و همسايگى ما خانواده اى بودند كه خدا تنها يك دختر به آنها داده بود. پدرش مرحوم شده و مادرش هم پس از مدتى ازدواج كرد. سرپرستى اين دختر كه حدود هيجده سال از عمرش مى گذشت به دايى هايش سپرده شد. دايى ها، آدم هايى بى مسئووليتى بودند و توجهى به اين دختر جوان نداشتند.

او در كوچه و خيابان رها شد و سرپرست درست و حسابى هم نداشت ! من مدتى او را زير نظر گرفتم ، ديدم جوان هاى محله سر راهش را مى گيرند و مزاحمش مى شوند. با خود گفتم : «فلانى غيرتت كو؟ جوانمردى ات كجاست ؟»

دلم مى خواست او را از اين وضع نجات دهم . تا اينكه بعد از مدتها فكر كردن بالاخره تصميم گرفتم با او ازدواج كنم در حالى كه آهى در بساط نداشتم . نه پولى نه كارى ، نه خانه و زندگى مرتبى ...

او هم نه ثروتى داشت كه به آن دل ببندم و نه زيبايى و وجاهتى كه چشمم را پر كند، هيچ ! خدا شاهد است فقط و فقط قصدم نجات او بود.

با پدر و مادرم موضوع را مطرح كردم ، آنان به شدت با آن مخالفت كردند، اما من كه سرنوشت اين دختر را تباه مى ديدم ، نمى توانستم دست روى دست بگذارم و به سادگى از اين ماجرا بگذرم ، هر چند خانواده ام طردم كنند.

در يك محله مخروبه شهر يك زير پله اى اجاره كردم و بعد از عقد، بى هيچ تشريفاتى او را به خانه بخت بردم !!

نه كسى ازدواج ما را تبريك گفت و نه كسى سر به خانه ما زد...

چيزى نگذشت كه همسرم به شدت مريض شد و من هم از طرفى در رشته مهندسى با بالاترين رتبه دانشگاه قبول شدم . دغدغه ورود به دانشگاه همزمان شد با بيمارى اين زن مظلوم كه گوشه خانه افتاده بود و من پولى براى مداوايش نداشتم . ماجرا را به مسئول نهاد رهبرى در دانشگاه در ميان گذاشتم .

او سخت متاثر شد و گفت : برو، با من در تماس باش ؛ من قول مى دهم كه خدا كار تو را جور مى كند.

طولى نكشيد مسئول نهاد مرا صدا زد و گفت : چند دقيقه پيش از وزارت خانه زنگ زدند كه سيصد هزار تومان وجود دارد كه مى خواهند به دانشجويى بدهند كه تازه ازدواج كرده و واقعا به اين پول نياز دارد.

و بعد نامه اى نوشت و به دست من داد تا به تهران بروم و چك سيصد هزار تومانى را تحويل بگيرم .

آخر ترم يكديگر را در صف ديديم ، توى صف جلو آمدم و گفتم :

حاج آقا؛ سيصد هزار تومان را گرفتم ، دويست و پنجاه هزار تومانش را بابت بدهى ام دادم ، و با پنجاه هزار تومانش هم دستى به سرو روى زندگى ام كشيدم . زنم كاملا خوب شد و مادر و پدرم هم ما را قبول كردند و در خانه راه دادند.

مادرم اگر دخترش را نبيند باكى نيست ، اما از اين عروسش نمى تواند جدا شود! من هم درسم را مى خوانم و امروز به لطف خدا هيچ مشكلى ندارم ...

حاج آقا فقط يك نكته باقى مانده و آن اينكه شما چگونه قرص و محكم گفتيد كه خدا همه مشكلات مرا حل مى كند؟!

پاسخش لبخندى بود توام با رضايتمندى سپس گفت :

جوان خدا با مرام تر از آن است كه يك قدم براى بنده اش بردارى و او ده قدم براى تو برندارد! اين تازه يك قدم بود، منتظر نه قدم ديگرش ‍ باش . (١٧٧)

## نيكى به والدين

يكى از عوامل سبب سازى در زندگى ، احسان به والدين است قرآن در آيات متعددى مى فرمايد: (وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) (١٧٨)

نيكى به پدر و مادر بركات زيادى در زندگى انسان دارد يكى از آنها توسعه در رزق است پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من سره ان يمد له عمره و يبسط رزقه فليصل ابويه . (١٧٩)

هر كس دوست دارد كه عمرش طولانى و رزق و روزى اش فراوان گردد. پس ‍ به پدر و مادر خويش نيكى كند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان احببت ان يزيد الله فى عمرك فسر ابويك (١٨٠)

اگر دوست دارى كه خداوند عمرت را زياد كند پدر و مادرت را شاد گردان .

شهيد مطهرى رحمه‌الله مى گويد: گهگاه كه به اسرار وجود خود و كارهايم مى انديشم ، احساس مى كنم يكى از مسائلى كه باعث خير و بركت در زندگى ام شده و همواره عنايت و لطف الهى را شامل حال من كرده است احترام و نيكى فراوانى بوده است كه به والدين خود كرده ام و به ويژه در دوران پيرى و هنگام بيمارى علاوه بر توجه معنوى و عاطفى و با وجود فقر و مشكلات مادى در زندگى ام تا آنجا كه تواناييم اجازه مى داد از نظر هزينه و مخارج زندگى به آنان كمك و مساعدت مى كردم . (١٨١)

حضرت آيت الله خامنه اى رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) مى فرمود: اگر بنده در زندگى خود توفيقاتى داشته ام بايد از نيكى هايى باشد كه نسبت به والدينم كرده ام .

ايشان مى فرمودند: «پدرم در سنين پيرى به يك بيمارى صعب العلاج چشمى مبتلا شده بودند. آن روزها در قم بودم و مرتب براى مداواى او به مشهد مى رفتم و چون معالجه او در مشهد پيشرفتى نمى كرد، او را به تهران آوردم و دكترها نيز ما را ماءيوس كردند و گفتند: هر دو چشم ايشان علاج ناپذير است . البته بعد از دو سال يك چشم ايشان معالجه شد و تا آخر عمر هم مى ديد، اما در آن زمان مطلقا نمى ديد و بايد دستشان را مى گرفتيم و راه مى برديم . لذا براى من غصه اى درست شده بود كه اگر پدر را رها كنم و به قم بروم ، ايشان مجبور خواهند بود در گوشه اى بنشينند كه اين براى من خيلى سخت بود. و ايشان با من يك انس بخصوصى داشت ، با من دكتر مى رفت و برايش آسان نبود كه با ديگران به دكتر برود.

بنده وقتى نزد ايشان بودم ، برايشان كتاب مى خواندم و با هم بحث علمى مى كرديم و از اين رو با من مانوس بود. به هر حال ، احساس كردم كه اگر ايشان را در مشهد تنها رها كنم ، ايشان به يك موجود معطل و از كار افتاده تبديل مى شود و اين مساله هم براى او بسيار سخت بود و هم براى من و از طرفى رها كردن قم هم براى من غير قابل تحمل بود؛ زيرا سعادت دنيا و آخرتم را در قم مى ديدم .

روزى با يكى از دوستانم مساله را در ميان گذاشتم ، او تاملى كرد و گفت : شما براى خاطر خدا از قم دست بكش و برو در مشهد بمان ؛ خدا دنيا و آخرت تو را مى تواند از قم به مشهد منتقل كند. من يك تاملى كردم و ديدم عجب حرف خوبى است ، بنابراين تصميم گرفتم در مشهد بمانم و از پدرم پرستارى نمايم و اگر بنده در زندگى توفيقى داشتم ، به اعتقادم ناشى از همان نيكى به پدر و مادرم بوده است . (١٨٢)

## نماز و رفع مشكلات

يكى از عوامل سبب سازى نماز است ، قرآن مى فرمايد:

(وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ) (١٨٣)

از صبر و نماز يارى جوييد.

مفسران بزرگ در تفسير آيه فوق نوشته اند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله هر گاه با مشكلى روبرو مى شد از نماز و روزه مدد مى گرفت . (١٨٤)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وقتى كه غمى از غمهاى دنيا به شما رو آورد، وضو بگيريد و به مسجد برويد و دو ركعت نماز بخوانيد و از پيشگاه خداوند رفع آن اندوه را طلب نماييد. (١٨٥)

در اين رابطه (١٨٦) مفاتيح الجنان نمازهاى بسيارى را در رابطه با رفع مشكلات نقل نموده است .

## استغفار

استغفار سبب جلب روزى و رحمت پروردگار مى شود. حضرت على عليه‌السلام در ضمن خطبه اى كه درباره استغاثه و طلب باران هنگام خشكسالى ايراد فرموده ، مى فرمايد: بدرستى كه خداوند استغفار را وسيله اى دائمى براى فرو فرستادن روزى و موجب رحمت براى آفريدگان قرار داده و در ادامه فرمود:

استغفرو ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا و يمددكم باءموال و بنين ... (١٨٧)

از پروردگار خويش آمرزش بطلبيد كه او بسيار آمرزنده است تا باران هاى پر بركت آسمان را پى در پى بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان كمك كند.

على عليه‌السلام فرمود:

الاستغفار يزيد فى الرزق ؛ (١٨٨)

استغفار موجب توسعه روزى مى شود.

شخصى به نام ربيع مى گويد: خدمت امام حسن عليه‌السلام بودم مردى آمد و از خشكسالى شكايت كرد امام فرمود:

استغفار كن ديگرى آمد و از فقر شكايت كرد حضرت فرمود: استغفار كن ، سومى آمد به امام عرض كرد دعا كن خداوند پسرى به من بدهد به او نيز فرمود: استغفار كن .

ربيع مى گويد: با تعجب به امام عرض كردم عده اى با مشكلات مختلف به شما رجوع كردند و تقاضاهايشان را مطرح كردند و شما به همه آنها يك دستور داديد. حضرت در پاسخ فرمود: آنچه از پيش خود نگفتم . اين كلام خداست كه به حضرت نوح فرمود:

( اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ...) (١٨٩)»

آيت الله بهجت در پاسخ به اين سوال كه براى رفع گرفتاريها چه كنم مى فرمودند؛ زياد استغفار كنيد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

الا داوكم الذنوب و دواكم الاستغفار؛ (١٩٠)

درد شما گناهان است و درمانش استغفار است زياد از روى اعتقاد كامل استغفار كنيد تا گرفتاريهاى شما برطرف شود.

شخصى به امام باقر عليه‌السلام عرض كرد من فردى كثيرالمال هستم ولى فرزند دار نمى شوم آيا براى من چاره اى وجود دارد؟

حضرت فرمود: بله يك سال هر شب در آخر شب صد بار استغفار كن و اگر شبى انجام ندادى يا فراموش كردى قضاى آن را در روز بجاى آور چرا كه خداوند در قرآن مى فرمايد:

( اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ...) (١٩١)

## انفاق و بخشش

يكى از زمينه هاى سبب سازى انفاق و بخشش است . در قرآن تعبيرات گوناگونى در مورد انفاق وجود دارد ما در اينجا فقط به چند نمونه از آنها اشاره مى كنيم :

١- (وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّـهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ.) (١٩٢)

مثل آنان كه اموال خود را براى خشنودى خدا تثبيت (ملكات انسانى در) روح خود، انفاق مى كنند مانند باغى است كه در نقطه بلندى باشد و باران هاى درشت به آن برسد، و ميوه خود را دو چندان دهد.

٢- (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.) (١٩٣)

هر چيزى را (در راه او) انفاق كنيد. عوض آن را مى دهد (و جاى آن را پر مى كند) و او بهترين روزى دهنده است .

٣-( وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنفُسِكُمْ) (١٩٤)

آنچه را از خوبى ها انفاق مى كنيد براى خودتان است .

اين جمله مى گويد منافع انفاق به خود شما بازگشت مى كند. ممكن است در ابتدا چنين به نظر برسد كه منظور از بازگشت منافع انفاق به انفاق هم جنبه اخروى دارد و هم دنيوى ، انفاق موجب مى شود روح گذشت و بخشش و نوع دوستى در انفاق كننده پرورش يابد و در حقيقت وسيله موثرى براى تكامل روحى اوست و در ادامه آيه فوق قرآن مى فرمايد:

(وَمَا تُنفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ )(١٩٥)

و آنچه از خوبيها انفاق مى كنند به شما داده مى شود و به شما ستم نخواهد شد.

## قرض الحسنه

يكى از اعمال نيكى كه سبب رحمت الهى مى شود، قرض دادن به مومنان نيازمند است علاوه بر اجر فراوان اخروى موجب افزايش رزق نيز خواهد شد.

قرآن مى فرمايد:

(مَّن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّـهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ۚ وَاللَّـهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.) (١٩٦)

كيست كه به خدا «قرض الحسنه اى» دهد (و از اموالى كه خدا به او بخشيده ، انفاق كند، تا آن را براى او، چندين برابر كند خداوند است كه (روزى بندگان را) محدود يا گسترده مى سازد و به سوى او بازگردانده مى شويد. (و پاداش خود را خواهيد گرفت ).

جالب است كه خداوند در اين آيه به انسان يادآورى مى كند كه اى انسان ! خداست كه روزى شما را كم يا زياد مى كند، پس با خدا معامله كنيد و اسباب خشنودى او را فراهم سازيد تا او روزى شما را افزون كند. يكى از راههاى خشنود كردن خدا قرض دادن به مومنان است كه در واقع خداوند قرض دادن به مومنان را قرض دادن به خود حساب كرده است .

## بخشش گناهان

خداوند متعال به جهت رحمت و لطفى كه بر بندگانش دارد زمينه هايى قرار داده است تا گناهان بندگانش را ببخشد. در اين جا به چند نمونه از آنها اشاره مى شود.

١- توبه

توبه و بازگشت بسوى خدا توام با پشيمانى از گناهان گذشته و تصميم بر اجتناب از گناه در آينده يكى از عوامل بخشش گناهان است . قرآن مى فرمايد:

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

اوست كه توبه را از بندگان خود مى پذيرد و گناهان را مى بخشد. (١٩٧)

٢- كارهاى نيك

قرآن مى فرمايد:

(إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)

كارهاى نيك ، آثار پاره اى از گناهان را از بين مى برد. (١٩٨)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اذا عملت سيئه فاعمل حسنه تمحوها. (١٩٩)

هر گاه كار بدى كردى ، كار خوبى انجام بده كه آن را پاك كند.

3- خوشخويى

يكى از نعمت هاى خداوند به انسان اخلاق خوب و خوشخويى است . كه بركات زيادى را براى انسان ببار مى آورد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان حسن الخلق يذيب الخطيئه كما تذيب الشمس ‍ الجليد.

همانا خوشخويى گناه را مى گدازد همچنان كه آفتاب يخ را. (٢٠٠)

4 - فريادرسى ستمديدگان

همان گونه كه آه ستمديده باعث نزول بلا بر ستمكاران مى شود فريادرسى به ستمديدگان باعث رفع بلا و بخشيده شدن گناهان است .

على عليه‌السلام فرمود:

من كفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف : و التنفيس عن المكروب . (٢٠١)

رسيدن به فرياد ستم ديده و زدودن غم اندوهناك از كفاره هاى گناهان بزرگ است .

٥- تقوى و پاكى

تقوا نورى است كه باعث جدايى حق از باطل شده و گناهان انسان را مى زدايد.

قرآن مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّـهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ... ) (٢٠٢)

اى اهل ايمان اگر پرهيزكار شويد، خدا به شما فرقان بخشد (ديده بصيرت) و گناهان شما را بپوشاند و شما را بيامرزد.

٦- عفو و گذشت

قرآن مى فرمايد:

(وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّـهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّـهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ . )(٢٠٣)

ديگران را عفو كنيد و از بديها درگذريد. آيا دوست نمى داريد كه خداوند گناهان شما را ببخشد.

٧- نماز

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان الصلاه كفاره للذنوب . (٢٠٤)

نماز كفاره گناهان است .

٨- قرائت قرآن

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

يا سلمان عليك بقرائه القرآن فان قرائته كفاره للذنوب . (٢٠٥)

اى سلمان بر تو باد به قرائت قرآن ، زيرا قرائت كفاره گناهان است .

٩- قرض دادن

قرض دادن علاوه بر بركات مادى ، موجب بخشش الهى و خير آخرت مى شود.

قرآن مى فرمايد:

(إِن تُقْرِضُوا اللَّـهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ.) (٢٠٦)

و اگر به خدا قرض نيكو دهيد آن را براى شما مضاعف مى سازد و شما را مى بخشد.

١٠- خدمت به عيال

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

يا على خدمه العيال كفاره للكبائر. (٢٠٧)

اى على خدمت به همسر و خانواده كفاره گناهان كبيره است .

١١- نيكى به والدين

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: روزى مردى نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله من گناهان زيادى انجام داده ام . آيا خداوند توبه مرا مى پذيرد؟ حضرت از او پرسيد: آيا پدر و مادرت زنده هستند.

گفت : پدرم زنده است .

پيامبر فرمود: برو با پدرت به نيكى رفتار كن . وقتى آن مرد رفت ، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى كاش مادرش زنده بود كه در اين صورت گناهانش زودتر بخشيده مى شد. (٢٠٨)

## صله رحم

يكى از عوامل سبب سازى در رزق و طول عمر صله رحم است .

امام حسين عليه‌السلام فرمود:

من سره ان ينساء فى اجله و يزاد فى رزقه فليصل رحمه ؛

هر كسى كه دوست دارد مرگش به تاخير افتد و روزيش زياد شود صله ى رحم كند. (٢٠٩ )

مردى خدمت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد عرض كرد: اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله بهترين عمل كدام است ؟ حضرت فرمود: اعتقاد داشتن به خداوند. عرض كرد: بعد از آن چه چيزى بهتر است ؟ حضرت فرمود: صله ى رحم . عرض كرد: بعد از آن كدام بهتر است ؟ حضرت فرمود: امر كردن به نيكى ها و باز داشتن از زشتى ها.

حضرت على عليه‌السلام فرمود:

صلوا ارحامكم و ان قطعوكم

با خويشاوندان تان پيوند برقرار كنيد اگر چه آنان از شما بريده باشند. (٢١٠)

در جاى ديگر مى فرمايد:

صله الرحم مثراه فى المال و منساه فى الاجل (٢١١)

صله رحم نعمت ها را فراوان و گرفتارى ها را برطرف مى كند.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

صله رحم اعمال بد را پاك و اموال را مى افزايد و بلاها را دفع و حساب را آسان و اجل را به تاخير مى اندازد. (٢١٢)

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

صله الرحم و حسن الجوار يعمران الديار و يزيدان فى الاعمار.

صله ى رحم و نيكى به همسايگان سرزمين ها را آباد و عمرها را مى افزايد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: من چيزى را به اندازه صله ى رحم موثر در افزايش عمر نمى شناسم ، گاه كسى كه تنها سه سال به پايان عمرش باقى است ، صله ى رحم مى كند و خداوند به بركت آن سى سال به عمر او مى افزايد و عمر او را ٣٣ سال مى گرداند. (٢١٣)

امام صادق عليه‌السلام خطاب به گروهى فرمود:

نيكى كنيد و صله ى رحم به جاى آوريد، پس خداوند مرگ شما را به تاخير انداخته و به اموال شما بركت خواهد داد و همه امور شما را در طريق درست سامان خواهد داد. (٢١٤)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من ضمن لى واحده ضمنت له اربعه يصل رحمه فيحبه اهله و يوسع عليه رزقه و يزيد فى عمره و يدخله الله تعالى فى الجنه التى وعده . (٢١٥)

هر كه براى من يك چيز را ضمانت كند من چهار چيز را بر او ضمانت مى كنم ، صله ى رحم كند تا اهلش او را دوست بدارند، روزى اش را توسعه دهد، عمرش را زياد كند و او را به بهشت داخل كند.

از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود: در بنى اسرائيل مرد صالح و مومنى بود كه همسر صالح و شايسته اى داشت . اين مرد يك شب در خواب ديد كه به او مى گويند: خداوند عمر تو را دو قسمت كرده است ، قسمت اول عمرت را خداوند در رفاه و وسعت روزى قرار داده است و نصف ديگر را در مضيقه و تنگدستى ، كدام قسمت را اول مى خواهى ؟ مرد گفت مرا زنى است صالح و شايسته ، او شريك زندگى من است مرا مهلت دهيد تا با او در اين مورد مشورت كنم و بعد بياييد تا شما را خبر دهم كه كدام قسمت را اول مى خواهم . وقتى كه صبح شد، مرد به زنش ‍ گفت در خواب اين چنين ديدم او گفت : اى مرد در نصف اول حالت وسعت مالى را اختيار كن شايد خداوند به ما رحم كرد و نعمتش را به ما تمام كرد و ادامه داد. وقتى كه شب دوم در خواب به او گفتند: كدام قسمت را اول اختيار كردى ؟ مرد گفت : قسمت رفاه و وسعت روزى را و بدين گونه نعمت ها به او اقبال كرد و وسعت مال فراوان پيدا كرد. وقتى كه نعمت فراوان به دست آنها رسيد، زنش گفت : اى مرد! از خويشاوندان و مستمندان صله ى مالى بجا بياور و به وضع آنها رسيدگى كن و به آنها احسان كن و همسايه ها و برادرانت را فراموش مكن وقتى كه نصف اول عمرش به پايان رسيد مرد همان كسى را كه در خواب ديده بود، ديد و گفت : اين خيرات و احسانهاى شما مورد قبول خداوند عالم قرار گرفت و خداوند در تمام عمرت ، وسعت روزى و فراوانى نعمت را به تو مرحمت خواهد فرمود. (٢١٦)

عنان بن سرير مى گويد: من و ميسر خدمت امام صادق عليه‌السلام بوديم حضرت فرمود: اى ميسر اجلت بيش از يك دفعه سر رسيده بود، خداوند تمام آن را به تاخير انداخت . براى اينكه صله رحم مى كردى . (٢١٧)

## توسل

توسل در لغت به معناى تمسك جستن به وسيله اى براى نيل به مقصود است . قرآن مى فرمايد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا) (٢١٨)

اى مومنان پرواى الهى داشته باشيد و به سوى او وسيله اى تحصيل كنيد.

با توجه به اطلاق آيه شريفه آيه ، معنايى وسيع و گسترده اى دارد و شامل هر آنچه كه صلاحيت نزديك كردن انسان به پيشگاه خداوند را دارد مى شود، همانطورى كه احسان و دستگيرى از مستمندان وسيله تقرب به خداوند است استمداد به ارواح پيامبران و اولياء الهى نيز وسيله تكامل و تقرب به خداوند است .

تمسك به اسباب و وسائل قرب به خداوند و تمسك به اولياى الهى به معناى اعتقاد به استقلال آنان در برابر خداوند در تاثير گذارى و بر آمدن حاجات نيست ، بلكه توسل به اولياء الهى به اين معنا است كه موثر حقيقى در عالم خداست ولى خداوند اين اجازه را به اولياء خود داده است كه در درگاه الهى شفاعت كنند.

## فلسفه توسل به اولياى الهى

علت اينكه خداوند به پيامبران و اولياء الهى چنين نقشى را داده تا مردم به آنان به عنوان واسطه و سبب بنگرند اين است كه اولا: خداوند با اين كار اولياى خود را در كانون توجه و اقبال مردم قرار داد. تا در عمل مردم با مراجعه به آنان و الگوگيرى از آنان به طريق هدايت و سعادت دست يابند.

ثانيا: از آنجا كه اولياى الهى انسانهايى مثل خود ما هستند به راحتى مى توانيم با آنان رابطه عاطفى و نزديك برقرار كنيم و همين ارتباط ما را به اسوه ها و الگوها نزديك مى كند و ما را در معرض هدايت بوسيله آنان قرار مى دهد.

## شفا و درمان

شفا دهنده حقيقى خداوند متعال است كه اسباب درمان و شفاء را براى بيمار فراهم مى آورد و در فرازى از دعاى كميل آمده است :

يا من اسمه دواء و ذكره شفاء؛

اى كسى كه اسمش دواء و ذكرش شفا است .

براى شفا بيمار او شرايط را آماده مى سازد او به فكر انسان مى آورد كه به كدام پزشك مراجعه كند، او به فكر طبيب تشخيص مناسب و داروى مناسب را مى دهد. توجه خداوند به بيمار گاهى به صدقه دادن است امام صادق عليه‌السلام فرمود:

داوو مرضاكم بالصدقه ؛ (٢١٩)

بيمارانتان را با صدقه درمان كنيد.

مردى به امام كاظم عليه‌السلام از عيالوارى و بيمارى آنان شكوه كرد حضرت فرمود: صدقه بده هيچ چيز زودتر از صدقه به درگاه خدا پذيرفته نمى شود و براى بيمار دارويى سودمندتر از صدقه نيست . (٢٢٠) و گاهى با عوامل ديگرى چون دعا، نذر، قربانى كردن و... در اينجا به دو نمونه از سبب سازى خداوند براى شفاى بيماران ذكر مى نمائيم .

«اعتماد الاطباء» كه طبيب مخصوص «ناصرالدين شاه» بود، نقل مى كند كه : «ركن الدوله» در زمانى كه والى «مشهد» بود بيمار شد. از شاه طبيب خواست . شاه مرا با جمعى شتابان به مشهد فرستاد. در بين راه در روستايى توقف كرديم تا مختصر رفع خستگى نموده ، رد شويم . اهل روستا متوجه شده بودند كه من طبيب شاه هستم ، لذا خواستند از وجود ما استفاده اى كرده باشند. اين بود كه ناگاه ديديم يك جنازه مشرف به مرگ را در منزل ما آوردند. من او را معاينه كردم ، ديدم بدنش باد كرده و قابل علاج هم نيست . من عذر خواستم كه وقت معالجه اش گذشته ، در اين بين چند نفر از اهالى «ايلات» از آنجا عبور مى كردند، زنى از آنها پايين آمد و او را معاينه كرد و گفت «من چاره اش را مى دانم ، برويد يك ديگ بزرگ با مقدارى هيزم بياوريد» اين را گفت و خودش به جانب كوه روان شد. من خنده ام گرفت با خود گفتم : عجب جهالتى در اين روستا حكمفرماست ! او مى خواهد مرده را روح بدهد. لذا من به منزل رفتم ، بعد از چند ساعت كه بيرون آمدم ، ديدم بيمار خوب شده . نزديك آمده ديدم كه يك گياهى از كوه چيده و جوشانيده ، آن را كاسه كاسه به گلوى مريض مى ريزد. من چون ديدم كه آن دارو اين طور اثر درمانى دارد، فورى فرستادم مقدارى از آن را آورده ، جوشانده و آبش را گرفتم و چند شيشه از آن را با خود برداشتم ، وقتى كه وارد مشهد شدم ، از قضا ديدم كه ناخوشى «ركن الدوله» نيز از همان ناخوشى مرد است ، پس از آن جوشانده را به خورد آن دادم و بهبود يافت . معلوم شد كه معالجه قطعى او همان جوشانده بوده و خداوند وسايلش را بى مقدمه فراهم كرد.

مرحوم آيت الله حاج سيد احمد زنجانى نقل نموده است :

دكتر حسين خان علوى كه زمانى رئيس يكى از بيمارستانهاى قم بود نقل كرد: در اطراف دليجان سگ هارى چند نفر را گاز گرفته بود. من براى پيش گيرى از آثار آن عازم آنجا بودم ، وسط راه نزديكى دهى ، ماشينم مشكل پيدا كرد، و مجبور شدم كه براى اصلاح آن ، دو سه ساعت همان جا توقف كنم ، براى استفاده از وقت ، اهالى آن آبادى را خبر كردم كه اگر كسى بيمار باشد به من مراجعه كند. چند نفرى مراجعه كردند، از جمله دخترى بود كه سخت بيمارى «باد سرخ» مبتلا شده بود، چاره آن هم منحصر به سرم ضد باد سرخ بود. كه من هم آن را نداشتم و مرض مهلتش نمى داد كه او را به شهر برسانم . من جعبه دوا را باز كردم كه شايد يك چيز مناسبى پيدا كنم ، از حسن تقدير ديدم كه در جعبه سرم «ضد حصبه» اشتباها يك دانه «سرم ضد باد سرخ» گذاشته اند! از اين ماجرا فهميدم كه اين خراب شدن اتومبيل ما و اشتباه دارو ساز همه ، خواست خدا بود كه در نتيجه آن اين دختر جوان از مرگ نجات يابد! (٢٢١)

## اصلاح رابطه خود با خدا

ارتباط با خدا موجب مى شود بسيارى از گرفتاريها برطرف شود على عليه‌السلام فرمود:

من اصلح بينه و بين الله اصلح الله ما بينه و بين الناس . (٢٢٢)

كسى كه رابطه خود و خداى خويش را سامان دهد خداوند رابطه او و مردم را سامان خواهد بخشيد.

# فصل سوم : سبب سوزى

## سبب سوزى

گاهى انسان در عالم اسباب غرق شده و آنها را مستقل مى پندارد كه خيال مى كند اين آثار و خواص از خود موجودات است و از آن مبدا هستى كه اين آثار مختلف را به اين موجودات بخشيده غافل مى شود. با بودن اسباب دلشاد و با نبودن آن ها اندوهناك مى شود، در اين هنگام خداوند براى بيدار ساختن بندگان دست به سبب سوزى مى زند اسبابى را كه در عالم ماده ضرب المثل هستند مانند - آتش در سوزندگى و كارد در برنده گى - از كار مى اندازد تا معلوم شود اينها از خود چيزى ندارند و اگر رب جليل اراده كند از كار مى افتد. (٢٢٣)

على عليه‌السلام مى فرمايد:

عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض ‍ الهمم (٢٢٤)

خداوند را به وسيله فسخ شدن تصميم ها و گشوده شدن گره ها، و نقض ‍ اراده ها شناختم .

اگر قدرتى مافوق نبود، بشر هر چه اراده مى كرد انجام مى داد، اينكه از تصميم اش منصرف مى شود دليلش آن است كه مسخر قدرتى برترى مى باشد و نيز معلوم مى شود انسان بر همه جهات كارهايش احاطه ندارد و آگاهى و قدرتش محدود است .

از اين رو سلاطين و حكام جور با وجود قدرت ظاهرى و فراهم بودن اسباب در صدد كشتن و از بين بردن انبياء و مومنين و آثار آنان بر مى آمدند ولى پروردگار آن اسباب را ملغى مى فرمود. فرعون از همان ابتدا مى خواست كه نطفه حضرت موسى عليه‌السلام منعقد نشود و پس از ولادت تصميم گرفت او را بكشد. اما در هر مرحله خداوند توطئه هاى او را خنثى ساخت .

چنانچه در سال ولادت حضرت خاتم الانبياء ابرهه از طرف نجاشى با لشكر انبوهى از فيل سواران براى خراب كردن كعبه به سمت مكه معظمه حركت كردند، آنان با توجه به تواناييهاى خود اطمينان داشتند كه به اهداف خود خواهند رسيد. ولى خداوند اسباب شان را ملغى فرمود و هر چه كردند كه فيلها وارد مسجدالحرام شوند، موفق نشدند. از طرف ديگر مرغان كوچكى كه جثه آنها به اندازه پرستو بود و در حالى كه هر يك سه دانه سنگ ريزه به منقار و پاهاى خود گرفته بودند بالاى سر لشگر سايه انداختند و بر سر هر يك از آنها يك دانه از همان سنگ ريزه ها مى انداختند و آنها را مى كشتند بدين ترتيب تمام لشگر ابرهه هلاك شدند (٢٢٥) و نيز تُبَّع كه يكى از پادشاهان جهان گشايى يمن بود ضمن يكى از لشكركشيها وارد مكه شد و قصد داشت كعبه را ويران كند. بيمارى شديدى به او دست داد كه اطباء از درمان او عاجز شدند. در ميان ملازمان او جمعى از دانشمندان بودند و رئيس آنها حكيمى بود به نام «شامول» او به تبع گفت : بيمارى تو به خاطر سوء نيت درباره خانه كعبه است و هر گاه از اين فكر منصرف گردى و استغفار كنى شفا خواهى يافت .

تبع از تصميم خود بازگشت و عزم كرد خانه كعبه را محترم دارد و هنگامى كه بهبودى يافت پيراهنى از برد يمانى بر كعبه پوشاند. اين لشكركشى و مساله پوشاندن پيراهن كعبه در قرن پنجم ميلادى اتفاق افتاده و هم اكنون در شهر مكه محلى است كه دار التبابعه ناميده مى شود. (٢٢٦)

امام صادق عليه‌السلام درباره داستان حضرت ابراهيم عليه‌السلام مى فرمايد:

هنگامى كه حضرت ابراهيم را بالاى منجنيق گذاشتند و مى خواستند او را در آتش بيفكنند، جبرئيل به ملاقاتش آمد و پس از سلام گفت : آيا نيازى دارى كه به تو كمك كنم ؟ ابراهيم در جواب گفت : آرى اما به تو نه !

جبرئيل به حضرت ابراهيم پيشنهاد كرد (حال كه از من كمك نمى طلبى) پس از خدا نيازت را بخواه .

ابراهيم گفت همين قدر كه از حال من آگاه است كافى است . (٢٢٧)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چون رها از منجنيق آمد خليل |  | آمد از دربار عزت جبرئيل |
| گفت هل لك حاجه يا مجتبى |  | گفت اءما منك يا جبريل |
| لا من ندارم حاجتى از هيچ كس |  | با يكى كار من افتاده است و بس |
| گفت با او جبرئيل اى پادشاه |  | پس ز هر كس باشدت حاجت بخواه |
| گفت اينجا هست نامحرم مقال |  | علمه بالحال حسبى بالسؤ ال |
| گر سزاوار من آمد سوختن |  | لب ز دفع او ببايد دوختن |
| مى تواند آتشم گلشن كند |  | شعله ها را شاخ نسترون كند |
| من نمى خواهم جز آنچه خواهد او |  | حال من مى بيند و مى داند او (٢٢٨) |

و سرانجام براى اينكه كار خود را به خدا واگذاشت و به او اعتماد كرد، آتش ‍ اثر سوزندگى خود را از دست داد و بر او گلستان شد: قرآن مى فرمايد:

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ؛ )(٢٢٩)

و ما گفتيم اى آتش ! بر ابراهيم سرد و سالم باش .

آرى كسى كه تا اين حد بر خدا توكل كند خداوند متعال نيز او را از گرفتارى ها و سختى ها نجات مى دهد و آتش را تبديل به گلستان مى كند. در اينجا به چند نمونه از عوامل سبب سوزى اشاره مى شود:

## ١- كفران نعمت

ناديده گرفتن نعمت يكى از عوامل سبب سوزى است .

قرآن مى فرمايد:

(وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ) (٢٣٠)

و اگر كفران كنيد، عذاب من شديد است .

كفر در اصل به معناى پوشانيدن چيزى است و از آنجا كه شخص ناسپاس ‍ در واقع سعى در پوشانيدن ارزش نعمت دارد به عمل او كفران نعمت مى گويند. كفران نعمت به شكل هاى مختلفى است . گاه به دور ريختن نعمت است و گاه به فراموش كردن خدا به هنگام روى آوردن به نعمتها و گاه به بهره گيرى انحرافى از نعمت هاى خدا. (٢٣١)

كفران نعمت موجب زوال نعمت مى شود زيرا مى دانيم خداوند حكيم است و بى حساب چيزى را به كسى نمى بخشد و بى جهت چيزى را از كسى نمى گيرد آنها كه ناسپاسى مى كنند با زبان حال مى گويند ما لايق اين نعمت نيستيم . حكمت خداوند ايجاب مى كند كه اين نعمت را از آنان بگيرد همچون باغبانى كه درختان خشك و آفت زده باغ را از بين مى برد.

قرآن درباره قوم سبا مى فرمايد: آنان قومى بودند كه خداوند انواع نعمتها را به آنان بخشيد، ولى آنان راه كفران نعمت را در پيش گرفتند و نعمتهاى خدا را ناچيز شمرده و عمران و آبادانى و امنيت را ساده انگاشتند و از ياد حق غافل شدند و مست نعمت گشتند و شكر خداوند را بجا نياوردند تا اينكه خداوند به وسيله سيل وحشتناك و بنيان كن سرزمين آباد آنها را به ويرانه اى مبدل ساخت و نعمت هاى خود را از آنان گرفت و آنان چنان پراكنده شدند كه ماجراى زندگى آنها درس عبرتى براى جهانيان شد. (٢٣٢)

قرآن براى آنها كه ناسپاسى نعمت مى كنند مثلى زده است :

(وَضَرَبَ اللَّـهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّـهِ فَأَذَاقَهَا اللَّـهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ.) (٢٣٣)

خداوند (براى آنان كه كفران نعمت كردند) مثلى زده است : منطقه آبادى را كه امن و آرام و مطمئن بود، و همواره روزيشان از هر جا مى رسيد اما نعمت هاى خدا را ناسپاسى كردند؛ و خداوند به خاطر اعمالى كه انجام مى دادند لباس گرسنگى و ترس را بر اندامشان پوشانيد.

برخى از مفسرين گفته اند: مثل فوق مربوط به گروهى از بنى اسرائيل است كه در منطقه آبادى مى زيستند و بر اثر كفران نعمت گرفتار قحطى و ناامنى شدند.

و برخى ديگر احتمال داده اند كه مثل فوق درباره قوم سبا باشد كه در سرزمين آباد «يمن» مى زيستند و در هر حال مثل فوق حكايت از وجود يك واقعيت عينى خارجى مى كند و هشدارى است براى همه افراد و ملتهايى كه غرق نعمت هاى الهى هستند تا بدانند هر گونه اسراف و تبذير و تضييع نعمتها جريمه دارد، جريمه اى بسيار سنگين و هشدارى است به آنها كه هميشه نيمى از غذاى اضافى خود را به زباله دانها مى ريزند، هشدارى است به آنها كه براى سفره اى كه سه چهار نفر ميهمان بر سر آن دعوت شده اند معادل غذاى بيست نفر از غذاهاى رنگين تهيه مى كنند و حتى باقيمانده آن را به مصرف انسانهاى گرسنه نمى رسانند. (٢٣٤)

## ٢- گناه و عصيان

گناه عامل بروز مصائب دنيوى و اخروى است . خداوند بندگان گنهكار را به كمبود ميوه ها، جلوگيرى از نزول بركات و بستن در گنج هاى خيرات مبتلا مى كند. (٢٣٥)

قرآن مى فرمايد:

(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ )(٢٣٦ )

آنان كه فرمان خدا را مخالفت مى كنند بايد بترسند از اين كه فتنه اى دامن شان را بگيرد يا عذابى دردناك به آن ها برسد.

على عليه‌السلام مى فرمايد: از گناهان دورى كنيد زيرا بندگان به سبب گناه از روزى محروم مى شوند. (٢٣٧)

در جايى ديگر فرمود:

و ايم الله ما كان قوم قط فى غض نعمه من عيش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها لان الله ليس بظلام للعبيد.

به خدا سوگند از هيچ ملتى نعمتى گرفته نشده مگر به واسطه گناهانى كه مرتكب شدند زيرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمى دارد. (٢٣٨)

حضرت على عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

يا بن آدم اذا راءيت ربك سبحانه يتابع عليك نعمه و انت تعصيه فاحذره . (٢٣٩)

اى فرزند آدم هنگامى كه ببينى پروردگارت پى در پى نعمت هايش را بر تو مى فرستد در حالى كه تو معصيت او را مى كنى بترس (كه مجازات سنگينى در انتظار توست !)

در سال ١٣٥٦ باتفاق خانواده سفرى به همدان داشتم (نگارنده)، راننده مينى بوس وقتى چند كيلومتر از تهران دور شد ضبط را روشن كرد و نوار موسيقى گذاشت از او خواهش كردم موسيقى را خاموش كند او هم خواهش مرا پذيرفت و ضبط را خاموش كرد. اما لحظه اى بعد يكى از مسافران كه به شدت طرفدار موسيقى بود از راننده مينى بوس خواست كه نوار موسيقى را بگذارد. راننده همين كه ديد موسيقى طرفدار دارد دوباره نوار موسيقى را گذاشت و ديگر هر قدر از او خواهش كردم خاموش كند توجهى نكرد ديگر راهى نداشتم نه مى توانستم پياده شوم و نه مى توانستم در مينى بوس بمانم ، سخت ناراحت بودم . از خداوند كمك خواستم حديث نفسم چنين بود: خدايا تا جايى كه مى توانستم با گناه برخورد كردم ولى بيش از اين نتوانستم . ناگهان ديدم يك الاغى كه آرام كنار جاده نشسته بود و گويا به دنبال ماموريتى بود از جا برخاست و به سرعت خود را به سپر مينى بوس زد، مينى بوس سپرش كج شد و شيشه جلوى آن شكست . راننده مقدارى با اين وضع حركت كرد ناگهان جفت لاستيك عقب مينى بوس ‍ پنچر شد. مينى بوس متوقف شد و موسيقى خاموش شد. تمام مسافران آهسته مى گفتند: آقا دعا كرد. راننده ، ديگر به ما نگاه نمى كرد ولى بعد از عوض كردن لاستيك مينى بوس ديگر موسيقى نگذاشت حتى سر خود را تا شهر همدان بلند نكرد. همه حساب كار خود را كردند و بدين وسيله امداد الهى را به چشم ديدم .

مرحوم آيت الله انوارى نقل مى كردند: در يكى از روستاهاى همدان ثروتمندى بود به نام «شريف خان» و او معصيت مى كرد و مى گفت : مى خواهم خدا بداند كه يك بنده عاصى دارد. او دچار اعتياد و فقر شد تا حدى كه همسر او از او طلاق گرفت و با خانى ديگر «بنام اسد الله» ازدواج كرد. شريف خان كه دچار فقر و اعتياد شده بود در كوچه و خيابان دنبال لقمه نانى مى گشت به در خانه اسد الله رسيد در زد اسد الله خان آمد در را باز كرد شريف خان گفت : به همسرت بگو آيا نان خشكى داريد به من بدهيد.

سوال : اگر گناه موجب سلب نعمت مى شود چرا جمعى از ستمگران و افراد گناهكار و آلوده غرق در نعمت اند؟

پاسخ : از بعضى از آيات قرآن استفاده مى شود كه گاهى سبب سازى خداوند براى عذاب و مجازات است لذا گاهى به اين گونه افراد نعمت فراوانى مى دهد و هنگامى كه غرق لذت سرور و دلبستگى شدند ناگهان همه چيز را از آنها مى گيرد تا حداكثر شكنجه را در اين دنيا ببيند، زيرا جدا شدن از چنين زندگى مرفهى بسيار ناراحت كننده است و قرآن مى فرمايد:

(فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ). (٢٤٠)

(آرى) هنگامى كه (اندرزها سودى نبخشيد و) آنچه را به آنها يادآورى شده بود فراموش كردند، درهاى همه چيز (از نعمت ها) را به روى آنها گشوده ايم تا (كاملا) خوشحال شدند (و دل به آنها بستند)، ناگهان آنها را گرفتيم (و سخت مجازات كرديم)، در اين هنگام ، همگى مايوس شدند (و درهاى اميد به روى آنها بسته شد).

گاه ثروت زياد مايه بلا و عذاب جان صاحبان آنها شده و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها مى گيرد، چنانچه قرآن مى فرمايد:

(فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّـهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ) (٢٤١)

فزونى اموال و اولاد آنها، تو را در شگفتى فرو نبرد؛ خداى متعال مى خواهد آنها را به اين وسيله در زندگى دنيا عذاب كند. دور نماى زندگى آنان دل انگيز است اما اگر از نزديك نگاه كنيم مى بينيم از خودشان بدبخت تر خودشانند.

## ٣- استكبار

يكى از عوامل سبب سوزى استكبار است ، قرآن قارون را مظهر استكبار در بعد ثروت مى داند او كه همكار و خزانه دار فرعون بود بعد از نابودى فرعونيان مقدار عظيمى از ثروت و گنجهاى آنان به دست اش رسيد و بعد از پيروزى حضرت موسى بر فرعونيان براى حفظ موقعيت خود به ظاهر ايمان اختيار كرد و به سرعت تغيير چهره داده خود را در صف قاريان تورات و آگاهان بنى اسرائيل جا زد. روزى حضرت موسى عليه‌السلام به قارون گفت : خداوند به من فرمان داده است كه حق نيازمندان را از مالت بگيرم . قارون هنگامى كه از كم و كيف زكات باخبر شد و با يك حساب ساده فهميد، چه مبلغ هنگفتى را بايد در اين راه بپردازد سر باز زد و براى تبرئه خويش به مبارزه با موسى برخاست : او به مردم گفت : موسى مى خواهد اموال شما را بخورد. دستور نماز آورد پذيرفتند. امور ديگر را نيز پذيرفتند. آيا زير بار اين دستور او مى رويد كه اموالتان را به او بدهيد. او فضا را آنچنان آلوده كرد كه بتواند شخصيت حضرت موسى عليه‌السلام را زير سوال ببرد. او ثروت اش را در برابر قومش به نمايش گذاشت و آنان را تحقير كرد بطورى كه بسيارى از آنان گفتند اى كاش ما هم مانند او بوديم ، و در اين شرايط بود كه خداوند او و اموالش را در زمين فرو برد. (٢٤٢)

## ٤- احتكار

يكى از عوامل سبب سازى احتكار است على عليه‌السلام فرمود:

كل حكره تضر بالناس و تغلى عليهم فلا خير فيها (٢٤٣)

هر گونه احتكار و نگهدارى اموال كه بر ضرر مردم باشد و موجب افزايش ‍ قيمتها گردد خيرى در آن نيست .

در جمله ديگر فرمود:

المحتكر محروم (٢٤٤)

محتكر از رحمت خدا محروم است .

و نيز فرمود:

الاحتكار داعيه الحرمان (٢٤٥)

احتكار موجب محروميت مى شود.

شخصى نقل مى كرد زمانى كه در شهر قم آب لوله كشى نبود آب انبارشان را هر از گاهى بوسيله جويهايى كه از جلو خانه ها عبور مى كرد پر مى كردند. از هر خانه يك راه آبى براى پر كردن آب انبارها قرار داده بودند كه به هنگام نياز از آن استفاده مى شد و هنگامى كه آب انبار را پر از آب مى كردند، راه آن را مى بستند. در چنين زمانى شكر، گران شد. كاسبى سود جو، براى آنكه بتواند سود بيشترى ببرد آب انبار خانه خود را خالى كرد و كاملا خشك نمود تا شكر در آن انبار بگذارد و پس از مدتى گران تر بفروشد. او آب انبار را پر از شكر نمود. مدتى گذشت مسئول جيره بندى آب كه به او مير آب مى گفتند به او گفت شما آب انبار را پر كرده اى گفت : خير؛ نيازى هم نيست به پر كردن آن . مير آب به خاطر دلسوزى ، خود سرانه راه آب انبار او را باز كرد آب جوى را به طرف آب انبار هدايت كرد. آب انبارى كه پر از شكر بود پر از آب شد و او كه در انتظار گران شدن شكر بود با اطلاع يافتن ورود آب به آب انبار و خيش شدن شكرها سكته كرد و مرد.

## ٥- دورى از ياد خدا

يكى از عوامل سبب سوزى دورى از ياد خدا است . هر چند امكانات مادى و زمينه هاى شادى و آرامش طبيعى براى شخص فراهم باشد. قرآن مى فرمايد:

(وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى). (٢٤٦)

و هر كس از ياد من رو گردان شود زندگى تنگ و سختى خواهد داشت .

گاه مى شود درهاى زندگى به روى انسان به كلى بسته مى شود و دست به هر كارى مى زند، با درهاى بسته روبرو مى گردد، حتى گاهى پول و درآمد زيادى دارد اما گره هايى در زندگى او ايجاد مى شود كه به راحتى نمى تواند بگشايد.

اصولا تنگى زندگى بيشتر به خاطر كمبودهاى معنوى و نبودن غناى روحى و عدم اطمينان به آينده و ترس از نابود شدن امكانات موجود و وابستگى بيش از حد به جهان ماده است . چنين روحيه اى موجب حرص و بخل مى شود و رابطه و پيوندها را بر محور منافع شخصى استوار مى گرداند. نيكسون رئيس جمهور اسبق آمريكا در نخستين رياست جمهوريش به اين واقعيت اعتراف كرد و گفت : ما گرداگرد خويش زندگانيهاى تو خالى را مى بينيم و در آرزوى ارضاء شدن هستيم ولى هرگز ارضاء نمى شويم . (٢٤٧)

## ٦- عاق والدين

يكى از عوامل سبب سوزى عاق والدين است بسيار مى شود افرادى كه تلاش و كوشش بسيارى مى كنند ولى چون عاق والدين هستند به جايى نمى رسند. امام موسى كاظم عليه‌السلام فرمود:

العقوق يعقب القله و يؤ دى الى الذله . (٢٤٨)

آزار رساندن به پدر و مادر، اندكى برخوردارى از نعمت ها را در پى دارد و به خوارى و ذلت مى انجامد.

جوانى از ثروتمندان مدينه پدر پيرى داشت ، احسان به او را ترك كرد و او را از مال خود محروم ساخت . خداوند متعال اموالش را از او گرفت و فقر و تنگدستى و مرض به او رو آورد. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اى كسانى كه پدر و مادرها را آزار مى رسانيد از حال اين جوان عبرت بگيريد. (٢٤٩)

## ٧- ربا خوارى

يكى از زمينه هاى سبب سوزى ربا و بهره است . قرآن تندترين تغييرات را براى ربا خوارى آورده كه همان جنگ با خداست و مى فرمايد:

(يَمْحَقُ اللَّـهُ الرِّبَا) (٢٥٠)

خداوند ربا را نابود مى كند.

رباخوار ثروتى را كه از راه ربا بدست مى آورد حاصل دست رنج طبقه زحمت كش است او بدين وسيله بذر دشمنى و كينه را در دل آنان مى پاشد و امنيت و مصونيت را از آنان سلب مى كند و موجب مى شود تا به شكل هاى گوناگون از آنان انتقام بگيرد. و آنان كه به دنبال رباخوارى مى روند فكر مى كنند بدين وسيله براى خود آسايشى فراهم مى كنند در حالى كه هم خود آسايش و آرامش ندارد و هم مالشان همواره در معرض خطر است و از نظر شرعى نيز صاحب بهره و سود مالشان نيستند و در حقيقت خود را آزار مى دهند و مالشان رشد نمى كند و گاهى در اثر حرص و ولعى كه به اضافه شدن مال و ثروت خود دارند گرفتار افراد حريص تر از خود مى گردند و سرمايه خود را از دست مى دهند. همسر يكى از رباخواران بزرگ مى گفت : شوهرم كه به دنبال سود و بهره بيشتر سرمايه اش بود يكى از دوستانش به او گفت : چون من در كار واردات از خارج هستم مى توانم سود بيشترى به تو بدهم و او صد ميليون تومان سرمايه اش را به طمع سود بيشتر در اختيار او گذاشت ، چند ماهى از او سود مى گرفت اما ناگهان ارتباط قطع شد و تمام سرمايه اش از دست رفت .

## ٨- رشوه خوارى

يكى از بلاهاى بزرگى كه همواره دامنگير بشر بوده و هست موضوع رشوه خوارى است كه يكى از بزرگترين موانع اجراى عدالت اجتماعى بوده و هست و سبب مى شود قوانين كه قاعدتا بايد حفظ منابع طبقات ضعيف باشد به سود طبقات نيرومند بشود. زيرا زورمندان همواره قادرند با نيروى خود از منافع دفاع كنند و اين ضعفا هستند كه بايد منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود.

بديهى است اگر باب رشوه گشوده شود قوانين نتيجه معكوس خواهد داد، زيرا آنان قدرت بيشترى بر پرداختن رشوه و در نتيجه قوانين بازيچه آنها خواهد شد و فساد و بى عدالتى و تبعيض در همه سازمانها نفوذ خواهد كرد و از قانون عدالت جز نامى باقى نخواهد ماند لذا در اسلام رشوه خوارى با شدت هر چه تمام تر مورد تقبيح قرار گرفته و محكوم شده است و يكى از گناهان كبيره محسوب مى شود قرآن مى فرمايد:

(وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ ) (٢٥١)

اموال يكديگر را به ناحق در ميان خود مخوريد.

پيامبر فرمود:

لعن الله الرشى و المرتشى و الساعى بينهما؛ (٢٥٢)

خداوند گيرنده و دهنده رشوه و آن كس را كه واسطه ميان اين دو است از رحمت دور گرداند.

نكته قابل توجه اين است كه زشتى رشوه گاه سبب مى شود كه با پوشش ها و عناوين ديگرى انجام گيرد. رشوه خوار و رشوه دهنده از نامهايى مانند: هديه ، تعاون ، حق حساب ، حق الزحمه ، انعام استفاده مى كنند ولى روشن است اين تغيير نامها به هيچ وجه تغييرى در ماهيت آن نمى دهد و در هر صورت پولى كه از اين طريق گرفته مى شود حرام و نامشروع است .

اسلام رشوه را در هر شكل و قيافه اى محكوم كرده است در تاريخ زندگى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است كه به او خبر دادند يكى از فرماندارانش رشوه اى در شكل هديه پذيرفته حضرت بر آشفت و به او فرمود: چرا آنچه كه حق تو نيست مى گيرى او در پاسخ با معذرت خواهى گفت : آنچه گرفتم هديه بود. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر شما در خانه بنشينيد و از طرف من فرماندار محلى نباشيد آيا مردم به شما هديه مى دهند؟ سپس دستور داد هديه را از او پس گرفتند و در بيت المال قرار دادند. و وى را از كار بركنار كردند. (٢٥٣)

## ٩- نپرداختن زكات

يكى از عوامل سبب سوزى نپرداختن زكات است كه موجب مى شود تلاشها به نتيجه مطلوب نرسد و يا دچار آفت و بلا شود. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ما ضاع مال فى بر و لا بحر الا بتضييع الزكاه ؛ (٢٥٤)

هيچ مالى در خشكى يا دريا تلف نمى شود مگر به خاطر آنكه زكات آن پرداخت نشده .

و در سخن ديگر فرمود:

حصنو اموالكم بالزكاه ؛

اموال خود را از طريق پرداخت زكات بيمه كنيد. (٢٥٥)

## ١٠- ظلم و ستم

ظلم و ستم از گناهانى است كه موجب سبب سوزى مى شود و ظالم را به نابودى و ذلت خواهد كشيد. قرآن در آياتى چند مى فرمايد: چه بسيار آبادى هايى كه در اثر ظلم و ستم نابودشان كرديم . (٢٥٦)

و در آيه اى ديگر مى فرمايد: خداوند به آنها ستم نكرد ولى آنان به خويش ‍ ستم نمودند. (٢٥٧)

پيامبر فرمود:

ان اعجل الشر عقوبه البغى (٢٥٨)

ستم شرى است كه كيفرش سريعتر از هر شرى است .

هر ظلم و ستمى كه انسان مى كند در درجه اول به خويش باز مى گردد و خانه خويش را قبل از خانه ديگران ويران مى سازد چرا كه گام اول ظلم ويرانگرى ملكات درونى و صفات برجسته خود انسان است و از اين گذشته بنياد ظلم در هر جامعه اى برقرار شود سرانجام به خانه ظالم بر مى گردد و به او آسيب مى رساند. امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من ظلم مظلمه اخذبها فى نفسه او فى ماله او فى ولده (٢٥٩)

كسى كه مرتكب ظلمى شود از او يا مال اش يا فرزندش انتقام گرفته مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى بسا ظلمى كه بينى در كسان |  | خوى تو باشد در ايشان اى فلان |
| اندر ايشان تافته هستى تو |  | از نفاق و ظلم و بد مستى تو |
| آن تويى و آن زخم ، برخود مى زنى |  | بر خود آدم تار لعنت مى زنى |
| در خود آن بد را نمى بيند عيان |  | ورنه دشمن بوديى خود را بجان |
| حمله بر خود مى كنى اى ساده مرد |  | همچو آن شيرى كه بر خود حمله كرد |
| چون به قعر خوى خود اندر رسى |  | پس بدانى از تو بود آن ناكسى (٢٦٠ ) |

## ١١- بخل و امساك

يكى از عوامل سبب سوزى بخل و امساك است .

قرآن مى فرمايد:

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّـهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ) (٢٦١)

كسانى كه بخل مى ورزند و آنچه را كه خدا از فضل خويش به آنان داده انفاق نمى كنند گمان نكنند اين كار به سود آنهاست . بلكه براى آنها شر است .

و در آيه اى ديگر مى فرمايد:

اما من بخل و استغنى و كذب بالحسنى ، فسنيسره للعسرى ؛ (٢٦٢)

اما كسى كه بخل ورزد و (از اين رو) بى نيازى طلبد و پاداش نيك الهى را انكار كند به زودى او را در مسير دشوارى قرار مى دهيم .

على عليه‌السلام فرمود: از بخيل ، بدبخت در شگفتم به سرعت سوى فقرى پيش مى رود كه از آن مى گريزد و غنا و بى نيازى را كه مى طلبد، از دست مى دهد در دنيا فقيرانه زندگى مى كنند و در آخرت بايد حساب اغنياء را بپردازد. (٢٦٣)

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اقل الناس راحه البخيل ؛ (٢٦٤)

آرامش و آسايش بخيل از تمام مردم كمتر است .

در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مردى از انصار به نام ثعلبه كه در آغاز مرد بسيار تهى دستى بود و هميشه آرزو داشت كه روزى ثروتمند شود. به همين خاطر به اصرار فراوان از پيامبر تقاضا كرد كه براى او دعا كند تا مال فراوانى به دست آورد.

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود: داشتن مقدار كم كه بتوان حقش را ادا كنى بهتر از مقدار زياد است كه توانايى اداء حقش را نداشته باشى يعنى با زندگى ساده ات شاد و شاكر باشد ولى او گفت با خدا عهد مى كنم اگر ما را از فضل خود بهره مند سازد به طور قطع صدقه خواهم داد. (٢٦٥)

سرانجام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله براى اين مرد پرادعاى كم ظرفيت بنا به اصرار خودش دعا كرد. چيزى نگذشت كه به بركت دعاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله ثروت زيادى بدست آورد و روز به روز فزونى يافت . صاحب دامهاى زيادى شد و كارش بسيار رونق گرفت . اما هنگامى كه آيه زكات نازل شد به او ابلاغ كردند كه بايد مقدار كمى از اين مال را به عنوان زكات در اختيار نيازمندان بگذارى . آن مرد بخيل كم ظرفيت پيمان خود را با خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله به دست فراموشى سپرد و از پرداخت مقدار ناچيز زكات خوددارى ورزيد و روياروى پيامبر قرار گرفت و عاقبت به روزگار سياهى افتاد و تمام سرمايه اش را از دست داد.

در زمان هاى دور پيرمردى در سرزمين يمن زندگى مى كرد كه پنج فرزند داشت . (٢٦٦ ) او باغ و بستان بزرگ و ملكى داشت كه هنگام برداشت محصول فقيران و تهى دستان به باغ او مى آمدند و بهره مى بردند. وقتى پدر از دنيا رفت پسران او مالك باغ شدند و تصميم گرفتند از ميوه و ثمره باغ به مستمندان چيزى ندهند، زمان برداشت محصول فرا رسيد آنان با خود گفتند: فردا صبح بى سر و صدا به باغ مى رويم و به سرعت محصول را جمع مى كنيم و تا تهيدستان از شروع برداشت محصول باخبر شوند ما كار را تمام كرده و آن را به خانه و انبار آورده ايم . آنان بدون آنكه توجه كنند كه نعمت ها همه از خداست و خداوند در محصول آنان براى فقرا سهمى قرار داده است ، با اين تصميم شب خوابيدند تا صبح زود به باغ بروند.

همان شب آتش الهى باغ را سوزاند به گونه اى كه صبحگاهان وقتى آنان به باغ رسيدند فكر كردند اشتباه آمده اند آنان با ديدن آن صحنه از غفلت به در آمدند و هشيار شدند و به اشتباه خود پى بردند و گفتند منزه است پروردگار ما همانا ما ستمكاريم (٢٦٧) و به گناه خود اقرار كردند و تصميم گرفتند راه راست و خردمند پدر خود را در پيش گيرند. (٢٦٨)

## امتحان و آزمايش الهى

گاهى هيچ يك از عوامل فوق در سبب سوزى نيست بلكه صرفا آزمايش ‍ الهى است . خداوند انسان را با بلاها و مصيبتها و نيز با خوشيها و نعمت ها در اين دنيا مورد امتحان و آزمايش قرار مى دهد، آيات زيادى از قرآن گواه اين مطلب است از جمله مى فرمايد:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ.) (٢٦٩)

قطعا همه شما را با چيزى از ترس ، گرسنگى ، و كاهش در مالها و جانها و ميوه ها آزمايش مى كنيم .

## فوايد و آثار امتحانات الهى

آزمايشهاى الهى و امتحانات او آثار و بركات بسيارى در پى دارد كه به چند مورد مهم آنها اشاره مى شود.

الف : پرورش روح استقامت و پايدارى

بلاها و حوادث ناگوار روح مقاومت و پايدارى را در انسان زنده مى كند، على عليه‌السلام فرمود: درخت بيابانى چوبش سخت تر و درختان كنار جويبار پوستشان نازك تر است . درختانى كه با باران سيراب مى شوند آتش ‍ چوبشان شعله ورتر و پر دوام تر است . (٢٧٠)

ب : تنبيه و آگاهى

يكى از آثار آزمايشات الهى تنبيه و آگاهى است . رفاه دايمى و غرق شدن در مواهب زندگى مايه غرور و سبب غفلت از ارزشهاى اخلاقى است .

زندگى آرام و فارغ از هر نوع فراز و نشيب و خالى از هر نوع طوفان و حوادث تكان دهنده كاملا خواب آور است . در حالى كه حوادث ناخوشايند و ناگوار موجب كاهش غرور و بيدارى از غفلت است . قرآن بلاها را مايه بيدارى معرفى مى كند و مى فرمايد:

(و لقد اخذنا آل فرعون بالسنين و نقص من الثمرات لعلهم يذكرون) (٢٧١)

و براستى قوم فرعون را به خشكسالى و كمبود ميوه ها گرفتار كرديم ، تا شايد متذكر شوند.

على عليه‌السلام فرمود:

اذا اراد الله بعبد خيرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمه و يذكره استغفار (٢٧٢)

هر گاه خداوند نسبت به بنده اى اراده خيرى داشته باشد. پس آن بنده گناهى كند به دنبال آن گرفتارى پيش مى آورد تا استغفار را بيادش آورد.

آرى حوادث ناخوشايند. اخطارهاى الهى است و سبب مى شود كه انسان در زندگى خود و رفتارهاى خويش تجديد نظر كرده راه درست و صحيح را پيشه خود سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر مراقب باشى و بيدار تو |  | يعنى هر دم پاسخ كردار تو |

ج : پاكسازى گناهان

از ديگر آثار بلاها و سختيها پاكسازى گناهان انسان است . على عليه‌السلام فرمود:

الحمد لله الذى جعل تمحيص ذنوب شيعتنا فى الدنيا بمحنتهم لتسلم بها طاعاتهم و يستحقوا عليها ثوابها. (٢٧٣)

سپاس خدايى را كه پاك كردن گناهان شيعيان ما را در دنيا به وسيله اى رنج و محنت آنها قرار داد تا بدين وسيله طاعتشان سالم بماند و بر طاعات استحقاق ثواب يابند.

د: ترفيع درجه

گاهى بلاها و حوادث تلخ زندگى براى دست يافتن به مقامات و درجات برتر و عالى است ، گرفتاريها و رنج و بلاى انبياء، ائمه ، اولياء، از اين طريق قابل توجيه است . امام صادق عليه‌السلام فرمود:

انه ليكون للعبد منزله عندالله فما ينالها الا باحدى خصلتين اما بذهاب ماله او ببليه فى جسده . (٢٧٤)

به راستى براى بنده مومن در پيشگاه الهى مقام و منزلى است كه بدان دست نمى يابد مگر با يكى از دو خصلت يا از بين رفتن مال او و يا گرفتارى در جسم (بيمارى و نقص عضو).

ه‍: تكامل و پويايى

دانشمندان اخلاق سختى ها و مشكلات طبيعى را سبب تكامل و پويايى انسان مى دانند زيرا انسان گرفتار، همواره به فكر چاره جويى است و سعى مى كند از استعدادهاى نهان خود، يارى جسته و آن را در جهت رهايى از سختى ها و گرفتارى ها به كار برد. بسيارى از اختراعاتى كه امروز آنها را مى بينيم روزى براى رهايى از مشكلات و سختى ها ساخته شده اند. انسان ، راحت طلبى و آسايش را دوست دارد به همين دليل گاهى از هستى بخش ‍ غافل مى شود؛ از اين رو خداوند متعال او را به سختى ها و مشكلات گرفتار مى كند تا از خواب غفلت بيدار شده و به سوى خدا روى نمايد. از طرف ديگر اين شدايد و بلاها، به مثابه كوره اى است كه جسم و روح انسان را آب ديده مى كند.

و: خداگرايى

انسان در بلا و گرفتارى تمام توجه اش به سوى مبدئى است كه مشكلات او را حل كند. البته اين توجه و استمداد از خداوند مراتبى دارد كه مى توان گفت بازتاب چهار حالت روانى انسان است كه هر كدام يك نوع عكس ‍ العمل به هنگام بروز مشكلات است .

١- دعاى پنهانى .

٢- تضرع ، ناله و فرياد.

٣- توجه خالصانه به خدا و او را موثر واقعى دانستن .

٤- شكر گذارى به هنگام نجات از سختيها.

حقيقت فوق از آيات زير استفاده مى شود.

١-( وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ.) (٢٧٥)

هنگامى كه رنج و زيانى به مردم برسد، پروردگار خود را مى خوانند و توبه كنان به سوى او باز مى گردند؛ اما همين كه رحمتى از خودش به آنان بچشاند، بناگاه گروهى از آنان نسبت به پروردگارشان مشرك مى شوند.

٢- (قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَـٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ.) (٢٧٦)

بگو چه كسى شما را از تاريكى هاى خشكى و دريا رهايى مى بخشد؟ در حالى كه او را (آشكارا) و در پنهانى مى خوانيد؛ (و مى گوييد:) اگر از اين خطرات و ظلمتها ما را رهايى بخشد؛ از شكرگزاران خواهيم بود.

٣- (قُلِ اللَّـهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ)

بگو خداوند شما را از اينها، و از هر مشكل و ناراحتى ، نجات مى بخشد باز هم شما براى او شريك قرار مى دهيد. و راه كفر را مى پوييد. (٢٧٧)

٤-( فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّـهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.) (٢٧٨)

هنگامى كه سوار بر كشتى شوند، خدا را با اخلاص مى خوانيد (و غير او را فراموش مى كنند)؛ اما هنگامى كه خدا آنان را به خشكى رساند و نجات داد، باز مشرك مى شوند.

## نكته ها

١- آيات فوق اشاره به يك اصل كلى مى نمايند كه انسان در سختى ها و گرفتاريها، آنجا كه دستش از وسايل عادى كوتاه مى شود ناگهان به فطرت اصلى خويش باز گشته و نور خداشناسى در اعماق قلبش شعله ور مى گردد.

٢- ظلمت و تاريكى گاهى جنبه حسى دارد؛ يعنى نور به كلى قطع شده يا آنچنان ضعيف مى شود كه انسان جايى را نمى بيند يا به زحمت مى بيند؛ گاهى جنبه معنوى يعنى همان مشكلات و گرفتاريها و پريشانيهايى كه عاقبت آنها تاريك و نامعلوم است ، به عنوان مثال هرج و مرج اجتماعى و اقتصادى ، نابسامانيهايى فكرى و انحرافات و آلودگيهاى اخلاقى كه عواقب شوم آنها قابل پيش بينى نيست ظلمت محسوب مى شود.

٣- ظلمت و تاريكى ذاتا هولناك و توهم انگيزه است زيرا حمله بسيارى از جانوران درنده و دزدان و جانيان در پرده تاريكى صورت مى گيرد و سفر دريايى و خشكى در شب وحشتناك است .

٤- در چنين لحظاتى انسان غير از خود و نور تابناكى كه در اعماق جانش ‍ مى درخشد و او را به سوى مبدا نجات بخش مى خواند، همه چيز را فراموش مى كند.

٥- انسان در وحشت ظلمت و تاريكى از خداوند استمداد مى خواهد، گاهى آشكارا و با تضرع و خضوع و گاهى پنهانى در درون دل و جان .

انسان در حال گرفتارى فورا به خدا وعده داده و با آن مبدا نجات بخش عهد و پيمان مى بندد: «اگر مرا از خطر برهانى به طور قطع شكر نعمتهاى تو را انجام خواهم داد و جز تو دل نخواهم بست .»

٦- هنگامى كه گرفتارى انسان برطرف شد از خداوند غافل مى شود. قرآن مى فرمايد: هنگامى كه به انسان زيان و ناراحتى رسد، ما را در هر حال : در حالى كه به پهلو خوابيده ، يا نشسته ، يا ايستاده است مى خواند! اما هنگامى كه ناراحتى را از او برطرف ساختيم چنان مى رود كه گويى هرگز ما را براى حل مشكلى كه به او رسيده بود، نخوانده است . (٢٧٩)

بنابراين ؛ طبيعت انسان چنين است مگر اينكه تربيت يافته مكتب انبياء باشد كه به طور مستمر و هميشگى به ياد خدا بوده و جهان را پرتوى از ذكر و ياد خدا بداند.

٧- قطع شدن اسباب مادى روح خدايابى را در انسان شكوفا مى كند و انسان معبود خود را در زندگى احساس مى كند.

٨- هميشه براى هر كس مشكل موجود بزرگترين مشكل است .

٩- انسان ناسپاس و بد قول است و به تعهدات خود در براى خدا بى وفاست .

١٠- آنان كه دعا و نيايش موسمى دارند كارشان بى ارزش ‍ است . (٢٨٠)

علامه طباطبايى مى فرمايد: انسان به طور كلى عادت دارد در برابر مصائب و گرفتاريها دست به دامن قدرتى بزند كه مى تواند او را نجات دهد و براى اينكه بتواند به خواست خود برسد، وعده مى دهد كه اگر به خواسته اش ‍ رسيد آن وعده را انجام دهد. مانند مسائل و نيازهاى اجتماعى كه طرفينى است آدمى چيزى مى دهد و چيزى مى ستاند انسان اين عادت را در مورد توسل به خدا هم به كار مى برد با اينكه خدا از احتياج منزه است . انسان طبق فطرت خود احساس مى كند كه تنها وسيله اى كه قادر به رفع گرفتارى و اندوه مى باشد خداى سبحان است . اوست كه تمام امور را انجام مى دهد و اگر در مقابل نعمتهايى كه به انسان عنايت نموده ، كوتاهى نمايد ديگر استحقاق نجات ندارد. لذا براى اينكه استحقاق بدست آورد و دعايش ‍ مستجاب شود با خداى خود عهد مى بندد كه از اين به بعد شكرش را بجا آورد. اما متاسفانه براى بسيارى از اين افراد اين حالات پر ارزش همانند برقى زودگذر است كه صرفا در زمان شدايد و سختيها پيدا مى شود؛ اما چون با آگاهى آميخته نيست ، پس از مدتى با برطرف شدن مشكلات به خاموشى مى گرايد و انسان به پيمان و وعده خود باقى نمى ماند. (٢٨١)

# پى نوشت ها

۱- اعراف ؛ ۵۸

۲- بحارالانوار، ج ۲،ص ۹۰

۳- فرهنگ علوم دكتر سيد جعفر سجادى ،ص ۲۹۷

۴- نحل ؛ ۶۵

۵- بقره ۲۲

۶- سجده ،۲۷

۷- نور، ۴۳

۸- روم ، ۴۸

۹- واقعه ؛ ۶۸ - ۷۰

۱۰- تفسير نمونه ص ۲۳۴ و ۲۵۶

۱۱- واقعه ؛ ۷۱ و ۷۲

۱۲- واقعه ؛ ۶۳ و ۶۴

۱۳- انبياء ۷۶؛ صافات ، ۷۵

۱۴- انبياء، ۸۳

۱۵- صافات ، ۱۱۴

۱۶- مريم ، ۲۲

۱۷- مريم ، ۲۴

۱۸- يوسف ۵۴؛ و قال الملك ائتونى به استخلصه لنفسى فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين امين .

۱۹- قال اجعلنى على خزائن الارض انى حفيظ عليم ، يوسف ، ۵۵

۲۰- توبه ، ۷۱، ۱۶۰ / نساء، ۱۰، ۱۳۰ / شورى ، ۵۱

۲۱- پيام قرآن ، آيت الله مكارم ، جلد ۴، ص ۱۳۵. در قرآن آياتى وجود دارد كه به اين سخن معنا دلالت دارد مانند سوره سجده ، آيه ۷ و سوره نمل آيه ۸۸

۲۲- پيام قرآن ، آيت الله مكارم : ج ۴،ص ۱۳۷

۲۳- تفسير نمونه ، ج ۲، ص ۳۶۹

۲۴- طاقديس ، ملا احمد نراقى ، ص ۳۳۷

۲۵- رعد، ۱۱

۲۶- تفسير نمونه ، ج ۷، ص ۲۰۷

۲۷- شورى ، ۳۱

۲۸- تفسير مثنوى ، ج ۶، ص ۱۷۳

۲۹- روزنامه جمهورى اسلامى ۱۸/۱۰/۸۱

۳۰- مومن ، ۵۱

۳۱- تفسير نمونه ، ج ۲۰،ص ۱۳۰

۳۲- توبه ، ۲۵ و ۲۶

۳۳- آل عمران ۱۶۰

۳۴- محمد، ۷

۳۵- حج ، ۴۰

۳۶- انفال /۹

۳۷- آل عمران ، ۱۵۱ - احزاب ، ۲۶

۳۸- انفال ، ۱۰

۳۹- انعام ، ۱۲

۴۰- اعراف ، ۱۵۶

۴۱- نازعات ، ۵

۴۲- تفسير نمونه ، ج ۱، ص ۳۶۳

۴۳- انعام ، ۶۱

۴۴- نهج البلاغه ، خطبه اول

۴۵- تفسير نمونه ، ج ۲۲، ص ۳۰۸

۴۶- زمره ، ۴۲

۴۷- سجده ، ۱۱

۴۸- نازعات ، ۱

۴۹- نازعات ، ۳

۵۰- آل عمران ، آيه ۱۲۲

۵۱- يوسف ، آيه ۶۷، ابراهيم ، آيه ۱۲

۵۲- طلاق ؛ ۳

۵۳- مجموعه آثار شهيد مطهرى ، ج ۱، ص ۴۱۳

۵۴- اخلاق در قرآن ، آيت الله مكارم شيرازى ، ج ۲، ص ۲۶۴؛ اخلاق شبر، ص ۲۷۵

۵۵- العلم بان المخلوق و لا يضر و لا ينفع و لا يعطى و لا يمنع و استعمال الياءس من الخلق فاذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله و لم يرج و لم يخف سوى الله و لم يطمع فى احد سوى الله فهذا هو التوكل . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۸

۵۶- مستدرك الوسايل ، ج ۱۱، ص ۲۱۷

۵۷- ره توشه ،ص ۴۱۰، محمد تقى مصباح مركز آموزش امام خمينى ، سفينه البحار، ماده مرض ، ج ۲ جامع السعادات ، ج ۳،ص ۲۲۸

۵۸- جامع السعادات ، ج ۳،ص ۲۲۸

۵۹- نساء ۱۲۰

۶۰- اخلاق در قرآن ،ج ۲،ص ۲۶۸، آيت الله مكارم شيرازى

۶۱- گندم و هر دانه اى كه با آن نان بپزند.

۶۲- زمر، آيه ۳۹

۶۳- جمعه ، آيه ۱۰

۶۴- مثنوى طاقديس ، ملا احمد نراقى ،ص ۱۰۲

۶۵- تفسير نمونه ، ج ۲۴،ص ۲۳۹

۶۶- توبه ، آيه ۱۲۹

۶۷- غررالحكم ، ج ۵،ص ۴۲۵۰

۶۸- غررالحكم ، ج ۵،ص ۴۲۵۰

۶۹- آل عمران ،ص ۱۷۲

۷۰- غررالحكم ، ج ۲،ص ۴۱۴

۷۱- مكارم الاخلاق ،ص ۴۶۸

۷۲- الميزان ، ج ۴،ص ۷۲

۷۳- شورا، ۳۶

۷۴- احزاب ، ۴۸

۷۵- آل عمران ، ۱۵۹

۷۶- تفسير نمونه ، ج ۱۰،ص ۲۹۷

۷۷- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۵۱.

۷۸- بحار الانوار، ج ۷۱،ص ۲۵۱.

۷۹- يوسف ؛ ۶۴

۸۰- طارق ؛ آيه ۴

۸۱- انعام ؛ ۶۱

۸۲- رعد؛ ۱۱

۸۳- تفسيرنمونه ، ج ۱۰،ص ۱۴۴. برهان ، ج ۲،ص ۲۸۳

۸۴- قصص ، آيه ۷

۸۵- تفسير ابوالفتح رازى ، ج ۸، (ص) ۲۱

۸۶- الكلام يجر الكلام ، ج ۱،ص ۲۷۹

۸۷- روزنامه جام جم : ۲۷/۸/۸۱

۸۸- داستانهاى شگفت ،ص ۲۰۳، داستان شماره ۱۹

۸۹- روزنامه اطلاعات ۱۴/۵/۸۳

۹۰- مجله خواندنيهاى سال ،ش ۱۵،ص ۲۲ص ۲۹

۹۱- الكلام يجر الكلام ،ص ۲۵

۹۲- الكلام يجر الكلام ، ۱۱۰

۹۳- روزنامه جمهورى اسلامى ، ۱۴/۱۰/۸۲

۹۴- نجم ، ۳۹

۹۵- ملك ، آيه ۱۵

۹۶- مولوى

۹۷- مستدرك ، ج ۱۳،ص ۷

۹۸- نهج البلاغه ، خطبه ۱۱۴، قصار ۱۶

۹۹- نهج البلاغه ، خطبه ، ۱۸۵. انظر الى النمله

۱۰۰- فروع كافى ، ج ۵،ص ۸۴

۱۰۱- فردوسى

۱۰۲- ديوان حافظ

۱۰۳- تفسير نمونه ، ج ۲۰،ص ۴۳۴ سوره شورى ، آيه ۳۱

۱۰۴- تفسير نمونه ، ج ۲۰،ص ۴۳۴ سوره شورى ، آيه ۳۱

۱۰۵- نجم ، ۳۹ - طلاق ، ۲، پيام قرآن ، ج ۲،ص ۳۵۹

۱۰۶- ميزان الحكمه ؛ج ۲،ص ۱۰۶۲

امام صادق عليه‌السلام فرمود: ان الله وسع ارزاق الحمقى ليعتبر العقلاء و يعلموا ان الدنيا ليس ينال ما فيها بعمل و لا حيله بحارالانوار ج ۱۰۳،ص ۳۴.

۱۰۷- سفينه البحار، ج ۱،ص ۵۱۹

۱۰۸- وسائل الشيعه ، ج ۱۷،ص ۳۶۰

۱۰۹- وسائل الشيعه ، ج ۱۷،ص ۳۶۰

۱۱۰- عنكبوت ، آيه ۶۰

۱۱۱- خصال ،ص ۱۲۲

۱۱۲- پيام قرآن ، ج ۲،ص ۳۵۸

۱۱۳- بحارالانوار، ج ۷۳،ص ۳۱۴

۱۱۴- وسائل الشيعه ، ج ۸،ص ۵۲

۱۱۵- بحارالانوار، ج ،ص ۱۰۴

۱۱۶- نور، آيه ۳۲

۱۱۷- وسايل الشيعه ، ج ۱۴،ص ۷

۱۱۸- مستدرك ، ج ۱۴،ص ۱۷۳

۱۱۹- ميزان الحكمه ، ج ۵، ص ۲۱۵

۱۲۰- كافى ، ج ۵،ص ۳۳۰.

۱۲۱- او از وزراى دانشور و مقتدر آل بويه بود.

۱۲۲- الكلام يجر الكلام ، سيد احمد زنجانى ،ص ۲۴۶

۱۲۳- بقره ، آيه ۲۷۶

۱۲۴- الميزان ، ج ۲،ص ۶۴۲

۱۲۵- وسائل الشيعه ، ج ۶،ص ۲۵۷

۱۲۶- ميزان الحكمه ، ج ۷،ص ۳۰۳۹

۱۲۷- نهج البلاغه ، فيض ،ص ۱۲۰۰

۱۲۸- بحارالانوار، ج ۷۸،ص ۶۰

۱۲۹- كافى ، ج ۴،ص ۹

۱۳۰- كافى . ج ۴،ص ۹

۱۳۱- بحار الانوار، ج ۴،ص ۱۲۱

۱۳۲- بحار الانوار، ج ۴،ص ۹۲

۱۳۳- بحارالانوار، ج ۷۵،ص ۴۶۰

۱۳۴- من لايحضره الفقيه ، ج ۴،ص ۴۱۸

۱۳۵- محجه البيضاءت ج ۳،ص ۲۹

۱۳۶- بحارالانوار، ج ۷۵،ص ۴۵۱

۱۳۷- مستدرك ، ج ۸،ص ۴۲۵

۱۳۸- تحف العقول ،ص ۲۷۵

۱۳۹- نهج البلاغه ، خ ۱۵۷

۱۴۰- بقره ۴

۱۴۱- طلاق ، آيه ۲-۳

۱۴۲- اعراف ، آيه ۹۶

۱۴۳- فرهنگ آفتاب ، ج ۸،ص ۴۳۵، تقوا راز گشايش در تنگناها.

۱۴۴- زخرف ؛ ۳۳، اگر تمكن كفار از مواهب مادى سبب نمى شد كه همه مردم گمراه شوند ما براى كافران خانه هايى قرار مى داديم يا سقف هايى از نقره و نردبانهايى كه از آن بالا روند...تفسير نمونه ، ج ۱،ص ۵۸

۱۴۵- تفسير نمونه ، ج ۶،ص ۲۶۸

۱۴۶- جمهورى اسلامى ، ۱/۹/۸۰

۱۴۷- ابراهيم ، آيه ۷

۱۴۸- بحارالانوار، ج ۷۱،ص ۴۰

۱۴۹- كافى ۲،ص ۹۵، بحارالانوار، ج ۴۸،ص ۴۲

۱۵۰- بحارالانوار؛ ج ۹۴،ص ۳۱۸

۱۵۱- كافى ج ۱،ص ۹۵، بحارالانوار، ج ۴۸،ص ۴۲

۱۵۲- بحارالانوار، ج ۹۴،ص ۲۱۸

۱۵۳- بحارالانوار، ج ۴،ص ۳۱۲

۱۵۴- بحارالانوار، ج ۴،ص ۳۱۲

۱۵۵- آل عمران ، آيه ۳۵

۱۵۶- سوره دهر، با توجه به شان نزول آيه اطعام .

۱۵۷- انبياء؛ آيه ۸۳

۱۵۸- ص ۳۲۲، سوره انبياء آيه ۸۴، ج ۱۳،ص ۴۸۰

۱۵۹- انبياء، ۹۰ - ۸۹

۱۶۰- انفال ، آيه ۹ و ۱۰

۱۶۱- آل عمران ، آيه ۳

۱۶۲- قصص ، آيه ۲۴

۱۶۳- بحارالانوار، ج ۹۳،ص ۲۳۱

۱۶۴- دعاى عرفه ، مفاتيج الجنان ،ص ۴۹۳

۱۶۵- يونس ، آيه ۹۸

۱۶۶- نهج حكمت ، ۱۴۶

۱۶۷- پروين اعتصامى .

۱۶۸- تمل ؛ ۶۲

۱۶۹- تفسير نمونه ، ج ۱،ص ۶۴۲

۱۷۰- ميزان الحكمه ، ج ۱۰،ص ۴۵۶

۱۷۱- ارشاد القلوب ، ج ۱،ص ۱۵۰

۱۷۲- مثنوى معنوى ، دفتر سوم ، بيت ۲۹۲۵

۱۷۳- ميزان الحكمه ، ج ۲،ص ۸۷۵

۱۷۴- ميزان الحكمه ، ج ۲،ص ۸۷۶

۱۷۵- قصص ، آيه ۸۴

۱۷۶- انعام ، ۱۶۰

۱۷۷- حسين سروقامت ، مجله پرسمان ، اسفند ۱۳۸۰،ش ۷

۱۷۸- بقره ؛ ۸۳، نساء؛ ۳۶، انعام ؛ ۱۵۱، اسرارء، ۲۳

۱۷۹- بحارالانوار، ج ۷۱،ص ۸۵

۱۸۰- امالى طوسى ، ص ۲۴۵

۱۸۱- سرگذشتهاى ويژه از زندگى استاد مطهرى

۱۸۲- مجله نداى جمعه ، ش ۲،ص ۱۰؛ مجله بشارت .ص ...

۱۸۳- بقره ، آيه ۴۵

۱۸۴- مجمع البيان ، ذيل مورد بحث

۱۸۵- مجمع البيان ، ج ۱،ص ۱۰۰

۱۸۶- اقبال الاعمال ، نوشته سيد بن طاوس

۱۸۷- نوح ، آيه ۱۲ - ۱۰ و سوره هود، ص ۵۲ و ۵۳

۱۸۸- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۷۷

۱۸۹- مجمع البيان ، ج ۱۰، ص ۴۵۸. تفسير نمونه ، ج ۲۴، ص ۲۳۷، ذيل آيه ۳ طلاق .

۱۹۰- ميزان الحكمه ، ج ۷،ص ۲۴۸

۱۹۱- مجمع البيان ، ج ۱۰،ص ۴۵۸

۱۹۲- بقره ، ۲۶۵

۱۹۳- سبا، ۳۹

۱۹۴- بقره ؛ ۲۷۲

۱۹۵- بقره ؛ ۲۷۲

۱۹۶- بقره ، ۲۴۵

۱۹۷- شورى ؛ ۲۵

۱۹۸- هود، ۱۱۴

۱۹۹- ميزان الحكمه با ترجمه ، ج ۴، ص ۱۹۱۰

۲۰۰- ميزان الحكمه با ترجمه ، ج ۴، ص ۱۹۱۰

۲۰۱- نهج البلاغه ، قصار ۲۶

۲۰۲- انفال ، ۲۹

۲۰۳- نور، ۲۲

۲۰۴- استبصار، ج ۳،ص ۱۲

۲۰۵- استبصار، ج ۳، ص ۱۲

۲۰۶- تغابن ، ۱۷

۲۰۷- استبصار، ج ۳، ص ۱۲

۲۰۸- مستدرك الوسائل ، ج ۱۵، ص ۱۷۹

۲۰۹- ميزان الحكمه ، ج ۴،با ترجمه ص ۸۴

۲۱۰- وسائل الشيعه ، ج ۱۶،ص ۱۷۵

۲۱۱- نهج البلاغه ، خ ۱۱۰

۲۱۲- ميزان الحكمه ، مترجم ، ج ۴،ص ۸۴

۲۱۳- مستدرك الوسايل ،ج ۱۵، ص ۲۴۶

۲۱۴- بحارالانوار، ج ۴۸،ص ۲۵

۲۱۵- بحارالانوار، ج ۷۴،ب ۷۴، ح ۱۶

۲۱۶- مستدرك الوسايل ، ج ۲، ص ۳۹۹

۲۱۷- بحارالانوار، ج ۷۴،ص ۸۴

۲۱۸- مائده ، ۳۵

۲۱۹- ميزان الحكمه ، ج ۷، ص ۳۰۳۸

۲۲۰- ميزان الحكمه ، ج ۷،ص ۳۰۳۸، مترجم .

۲۲۱- الكلام يجر الكلام ، ج ۱، ص ۲۷۹

۲۲۲- بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۷۹

۲۲۳- تفسير نمونه ، ج ۱۳،ص ۴۴۷

۲۲۴- نهج البلاغه ، قصار ۲۵۰

۲۲۵- گناهان كبيره ، شهيد دستغيب ، ج ۱،ص ۷۱

۲۲۶- تفسير نمونه ، ج ۲۱،ص ۱۹۶

۲۲۷- مجمع البيان ؛ ج ۴،ص ۵۵. لما اجلس ابراهيم فى المنجنيق و اءرادوا ان يرموا به فى النار اءتاه جبرائيل عليه‌السلام فقال : اسلام عليك يا ابراهيم و رحمه الله و بركاته الك حاجه فقال اءما اليك فلا؛

۲۲۸- نراقى ، مهدى ، مثنوى طاقديس ،ص ۳۰۹، ۳۱۰

۲۲۹- انبياء، ۶۹

۲۳۰- ابراهيم ، ۷

۲۳۱- تفسير نونه ، ج ۱۶،ص ۴۳۴، ج ۱۰، (ص) ۳۴۵

۲۳۲- تفسير نمونه ، ج ۱۸،ص ۵۹، سوره سبا، آيه ۱۵

۲۳۳- نحل ، آيه ۱۱۲

۲۳۴- نمونه ، ج ۱۱،ص ۴۳۵

۲۳۵- اعراف ، ۹۶

۲۳۶- نور، ۶۳

۲۳۷- ميزان الحكمه ، ج ۲،ص ۹۹۵

۲۳۸- نهج البلاغه ، خ ۱۸۸

۲۳۹- نهج البلاغه ، قصار ۲۵

۲۴۰- انعام . ۴۴

۲۴۱- توبه ، ۵۵

۲۴۲- تفسير نمونه ، ج ۱۶،۱۶۵؛ نظير اين داستان در سوره كهف ، آيه ۳۲ و نمل آيه ۱۶ آمده است

۲۴۳- مستدرك ، ج ۱۳،ص ۲۷۴

۲۴۴- غررالحكم ، ج ۱،ص ۱۹

۲۴۵- غررالحكم ، حديث ۲۵۶

۲۴۶- طه ، ۱۲۴

۲۴۷- تفسير نمونه ، ج ۱۳،ص ۳۲۸

۲۴۸- بحارالانوار، ج ۷۱،ص ۸۴

۲۴۹- بحارالانوار، ج ۲،ص ۲۱۳

۲۵۰- بقره : ۲۷۶

۲۵۱- بقره ، ۱۸۸ و در آيه ۲۹ سوره نساء نظير اين آمده است .

۲۵۲- مستدرك ، ج ۱۷،ص ۳۳۵

۲۵۳- تفسير نمونه ، ج ۲،ص

۲۵۴- كافى ، ج ۳،ص ۵۰۵

۲۵۵- بحارالانوار، ج ۹۳،ص ۱۳۰

۲۵۶- حج / ۴۵

۲۵۷- نحل ، ۳۳

۲۵۸- كافى ، ج ۲،ص ۳۷۲

۲۵۹- كافى ، ج ۲،ص ۳۳۲

۲۶۰- مثنوى ، دفتر دوم

۲۶۱- آل عمران ، ۱۸۰

۲۶۲- ليل ، ۸ تا ۱۰

۲۶۳- غررالحكم ، ج ۴،ص ۳۴۶. حديث ۶۲۸۰

۲۶۴- بحارالانوار، ج ۷۰،ص ۳۰۰

۲۶۵- توبه و منهم من عامر الله لئن اتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحين اخلاق در قرآن جلد ۲، آيه الله مكارم ،ص ۳۶۲

۲۶۶- و به نقلى ده فرزند. اخلاق در قرآن ، ج ۲،ص ۳۶۲

۲۶۷- سوره قلم ، ۲۹

۲۶۸- مجمع البيان ، ج ۱۰،ص ۳۸

۲۶۹- بقره ، ۱۵۵

۲۷۰- نهج البلاغه ، نامه ۴۵

۲۷۱- اعراف ، ۱۳۰

۲۷۲- كافى ، ج ۲،ص ۴۵۲

۲۷۳- بحار الانوار، ج ۶۴،ص ۲۳۲

۲۷۴- كافى ، ج ۲،ص ۴۲۶، باب الاعتراف بالذنوب

۲۷۵- روم ، آيه ۳۳

۲۷۶- انعام ، آيه ۶۳

۲۷۷- انعام ، آيه ۶۴

۲۷۸- عنكبوت ، آيه ۶۵

۲۷۹- يونس ، آيه ۱۲

۲۸۰- يونس آيه ۱۲

۲۸۱- الميزان فارسى ، ج ۷،ص ۲۱۳، تفسير نمونه ، ج ۵،ص ۲۸۰، پيام قرآن ، ج ۳،ص ۱۰۳

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc483311126)

[فصل اول : كليات 4](#_Toc483311127)

[مفهوم سبب 4](#_Toc483311128)

[علل و اسباب ، از ديدگاه قرآن 5](#_Toc483311129)

[حكمت خداوند 11](#_Toc483311130)

[آثار تربيتى اعتقاد به حكمت خداوند 12](#_Toc483311131)

[مشيت الهى 14](#_Toc483311132)

[نقش انسان ها در سبب سازى و سبب سوزى 16](#_Toc483311133)

[بخت ، شانس و اتفاق 18](#_Toc483311134)

[امداهاى الهى 20](#_Toc483311135)

[رحمت الهى 24](#_Toc483311136)

[نقش فرشتگان در سبب سازى 25](#_Toc483311137)

[فصل دوم : سبب سازى 26](#_Toc483311138)

[زمينه هاى سبب سازى 26](#_Toc483311139)

[توكل و اعتماد به خداوند 26](#_Toc483311140)

[مفهوم توكل 28](#_Toc483311141)

[توكل و اسباب 29](#_Toc483311142)

[حكايت عارف خانه نشين با زن خود 34](#_Toc483311143)

[توحيد و توكل 37](#_Toc483311144)

[اركان توكل 38](#_Toc483311145)

[درجات توكل 41](#_Toc483311146)

[آثار توكل 44](#_Toc483311147)

[محافظت از جانها 53](#_Toc483311148)

[١- محبت 55](#_Toc483311149)

[٢- نجات به وسيله حيوان 59](#_Toc483311150)

[٣- نجات به وسيله افراد 62](#_Toc483311151)

[٤- نجات به وسيله پياده كردن از هواپيما 64](#_Toc483311152)

[٥ -نجات به وسيله حادثه 65](#_Toc483311153)

[٦- نجات به وسيله خواب 66](#_Toc483311154)

[٧- نجات به وسيله امداد گران 67](#_Toc483311155)

[سبب سازى در رزق و روزى 69](#_Toc483311156)

[چند نكته درباره رزق و روزى 71](#_Toc483311157)

[ازدواج 80](#_Toc483311158)

[صدقه دادن 83](#_Toc483311159)

[ميهمان نوازى 86](#_Toc483311160)

[اخلاق نيكو 88](#_Toc483311161)

[تقوا و پرهيزگارى 89](#_Toc483311162)

[شكر 93](#_Toc483311163)

[مشكل گشايى 94](#_Toc483311164)

[نذر 95](#_Toc483311165)

[دعا 96](#_Toc483311166)

[دعاى پيرمرد گرفتار 100](#_Toc483311167)

[زمان امداد 103](#_Toc483311168)

[موانع استجابت دعا 105](#_Toc483311169)

[خير خواهى 108](#_Toc483311170)

[نيكى به والدين 111](#_Toc483311171)

[نماز و رفع مشكلات 113](#_Toc483311172)

[استغفار 114](#_Toc483311173)

[انفاق و بخشش 116](#_Toc483311174)

[قرض الحسنه 118](#_Toc483311175)

[بخشش گناهان 119](#_Toc483311176)

[صله رحم 124](#_Toc483311177)

[توسل 127](#_Toc483311178)

[فلسفه توسل به اولياى الهى 128](#_Toc483311179)

[شفا و درمان 129](#_Toc483311180)

[اصلاح رابطه خود با خدا 132](#_Toc483311181)

[فصل سوم : سبب سوزى 133](#_Toc483311182)

[سبب سوزى 133](#_Toc483311183)

[١- كفران نعمت 136](#_Toc483311184)

[٢- گناه و عصيان 138](#_Toc483311185)

[٣- استكبار 142](#_Toc483311186)

[٤- احتكار 143](#_Toc483311187)

[٥- دورى از ياد خدا 145](#_Toc483311188)

[٦- عاق والدين 146](#_Toc483311189)

[٧- ربا خوارى 147](#_Toc483311190)

[٨- رشوه خوارى 148](#_Toc483311191)

[٩- نپرداختن زكات 149](#_Toc483311192)

[١٠- ظلم و ستم 150](#_Toc483311193)

[١١- بخل و امساك 151](#_Toc483311194)

[امتحان و آزمايش الهى 154](#_Toc483311195)

[فوايد و آثار امتحانات الهى 155](#_Toc483311196)

[نكته ها 161](#_Toc483311197)

[پى نوشت ها 164](#_Toc483311198)

[فهرست مطالب 175](#_Toc483311199)